

عقل فقهی!

بررسی برخی آموزه‌های رایج در موزه‌های علمیّه

مجت الاسلام و المسلمین عباس یزدانی

«بفتش دوم»

(۱۷) مجبیت اجماع و شهرت

ممکن است خواننده محترم بگوید بسیاری از موضوعاتی را که شما مباح شمردید حرمتش اجماعی است با اجماع فقهاء چه می‌کنید؟

در پاسخ می‌گوییم حجیت اجماع به دلیل کشف از قول معصوم است و اغلب این اجماعات چنین اثری ندارد. یعنی از این اجماعات امضای معصوم احراز نمی‌شود. بلی اگر حکمی در بین قدامتفاقی باشد و بتوان احراز کرد که فقهای زمان ائمه نیز همین نظر را داشته‌اند و در مرأی و منظر امام چنین فتوایی رائج بوده و امام چیزی بر خلاف آن نفرموده است می‌توان به آن اطمینان پیدا کرد ولی اجماعات متأخر ارزش علمی ندارد و اجماع در مسائل فرعی استنباطی مثل اجماع در مسائل عقلی حجت نیست. ملاحظه خواهید کرد که بسیاری از فتاوی مشهور و به اصطلاح اجماعی بر خلاف نص قرآن است.

اجماعی که مدافعان اجماع ادعا می‌کنند هیچ دلیلی از کتاب و سنت ندارد و اصلاً وجود خارجی ندارد. به همین جهت فقیهی به نفع خود ادعای اجماع می‌کند و فقیه دیگر با او مخالفت می‌کند و او نیز رأی خود را اجماعی می‌خواند. کتب فقهی پر است از دعوای اجماع بر آرای متباینه! به دو کتاب خلاف و مبسوط شیخ طوسی نگاه کنید تا ببینید چگونه در یک کتاب، درباره یک مسأله ادعای اجماع می‌کند و در کتابی دیگر بر خلاف آن ادعای اجماع می‌کند! تازه این نسبت به یک فقیه است که در کتابهای متعدد خود دچار اضطراب و پریشانی آراء شده است و همه آنها را اجماعی می‌داند! تا چه رسد به چند فقیه!

مثلاً سید بن طاووس و مجلسی و شیخ انصاری مدعی اجماع بر عمل به خبر واحدند در حالی که شیخ مفید، ابن جنید، ابن ابی عقیل، سید مرتضی، ابن زهره، ابن براج و سایر قدامت و نیز طبرسی که همه از اعلام فقهای شیعه‌اند بالاتفاق عمل به خبر واحدرا که محفوف به قرائن مفید علم نباشد ممنوع و بر خلاف مذهب شیعه دانسته و قائل به اجماع امامیه بر عدم حجیت خبر واحدند. عده‌ای بر تحریف قرآن و بعضی بر عدم تحریف آن ادعای اجماع کرده‌اند.

عقل فقهی!

گفته‌اند جهاد مشروط به اذن یا امر امام است و این مسأله اجماعی است. ولی وقتی تتبع کنیم معلوم می‌شود منشأ این تصور، وجود واژه «امام عادل» در روایات بوده است. در حالی که منظور از امام عادل، امام معصوم نیست. اگر منظور امام معصوم باشد باید در باب قضاء و حدود و دیات و نماز جمعه و اخذ زکات و سایر موارد نیز حضور امام شرط باشد و در عصر غیبت بسیاری از کارهای ضروری تعطیل شود.

شیخ انصاری در مکاسب که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود می‌گوید: «جواز غیبت و لعن اهل سنت از ضروریات فقه‌ماست!» روشن است که این حرف از ادعای اجماع هم بالاتر است در حالی که دلیل‌های فراوانی که درباره وحدت و اخوت اسلامی و خوشرفتاری با برادران اهل سنت و حضور در نماز جماعت آنها و عیادت از بیماران آنها و تشییع جنازه آنها وارد شده است ناقض این ادعاست. وقتی قرآن از دشنام دادن به آله مشرکان نهی می‌کند چگونه اجازه می‌دهد به موحدی مسلمان بی‌احترامی شود.

شیخ فضل‌الله نوری در توضیح این مطلب که چرا با مشروطیت و تشکیل مجلس شورا مخالف است می‌نویسد «...در امور عامه و کالت صحیح نیست و این باب، باب ولایت شرعی است یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس مخصوص است به امام علیه السلام یا نواب عام او و دخالت غیر آنها در این امور حرام و غضب نمودن مسند پیغمبر و امام است». در جای دیگر می‌فرماید: «اعتبار به اکثریت آراء به مذهب امامیه غلط است... اعتبار به اکثریت آراء اگر چه در امور مباحه بالاصل هم باشد چون بر وجه قانون التزام شده و می‌شود حرام تشریعی و بدعت در دین است».

نیز فرموده است «اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری است هر که باشد از عارف یا عامی از اولی الشوکه یا ضعیف، هذا هو الفتوی و ارأی الذی لا اظن المخالف فيه و علیه حکمت و الزمت».

در همان زمان سه نفر از مراجع تقلید نجف یعنی مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم حاج میرزا حسین نجل حاج میرزا خلیل و مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی طرفدار مشروطه بودند می‌گفتند: «این ضروری مذهب است که در عصر غیبت، حکومت باجمهور مردم است». سه مرجع نامبرده ضمن تلگراف کوبنده مشترک و مفصلی که برای محمد علی شاه قاجار توسط مشیرالسلطنه فرستادند گفتند: «...داعیان بر حسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعاده حقوق مغضوبه مسلمین خودداری نموده و تحقق آنچه ضروری

عقل فقهی!

مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور بوده حتی الامکان فرو گذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت...»

بنگرید که شیخ شهید ره چگونه انتخاب نماینده برای مجلس شورا را غصب مسند پیامبر و امام می‌شمارد و اعتماد به رأی اکثریت را حتی در کارهای مباح مخالف مذهب امامیه و بدعت در دین معرفی می‌کند و فرد مسلمانی را که برای مشروطیت کوشش کند مرتد دانسته و این احکام را به صورت احکام فقهی صد در صد قطعی و ضروری بیان می‌کند و این از ادعای اجماع نیز بالاتر است چرا که این موارد را از ضروریات مذهب قلمداد می‌کند و لذا تا سر حد شهادت روی این مطالب می‌ایستد در عین حال آن سه مرجع دیگر در همان موقعیت عکس این موارد را ضروری مذهب می‌شمارند و از این موارد در سراسر فقه بسیار می‌توان یافت. گوئی فقیهان مثل کسانی که در صدد فروش کلائی هستند با ادعای اجماع از نظریه خود تبلیغ می‌کردند والا نباید این همه ادعای اجماع بر خلاف هم وجود داشته باشد. یکی از بارزترین موارد آن ادعای اجماع و ضرورت مذهب نسبت به تحریف قرآن و عدم تحریف قرآن است.

علامه شیخ محمد جواد مغنیه در اینباره می‌گوید « ندیدم هیچ چیز مثل اجماع، تا این حد مدعی داشته باشد تا جائی که کاربه هرج و مرج کشیده است و هر کس دلیلی برای نظریه خود ندارد به اجماع پناه می‌برد بلکه گاه به دلیل اجماع فتوایی می‌دهد و بعد از چندی بر خلاف نظریه قبلی خود فتوا داده و باز به اجماع استدلال می‌کند. آخرین اجماع را در ص ۲۸۲ کتاب «الدرر النجفیة» که تألیف صاحب حدائق است دیدم. وی از بعضی از معاصرانش نقل می‌کند که فتوا داده است که اگر در غذا ذره‌ای اشک یا عرق یا آب دهان یا آب بینی انسان بریزد حرام خواهد شد و ادعا کرده است که جمیع متقدمین و متأخرین در این مسأله اجماع و اتفاق نظر دارند. با آنکه چنین چیزی واقعیت ندارد و تردیدی در عدم حرمت نیست.

بنگرید به کتاب خلاف و غنیه و ریاض که پُر است از ادعای اجماع، در هر صفحه‌ای چند بار واژه «اجماع» را مشاهده خواهید کرد. نگاه کنید به احتجاجات سید مرتضی که در مسائل مورد اختلاف، دائم به «اجماع الطائفه» توسل می‌جوید و آن را بر قرآن مقدم می‌دارد تا چه رسد به ادله دیگر. کسی از خود نمی‌پرسد که آخر اجماع چه ارزشی دارد؟ آیا از کنار هم قرار دادن هزاران صفر عددی تشکیل خواهد شد؟

بی جهت نیست که افراد خبره به ادعاهای اجماع هیچ وقعی ننهادند بلکه آن را قرینه‌ای بر سستی مطلب می‌شمارند. به امیدروزی که این واژه از قاموس فقهی ما حذف شود و همه همصدا با شیخ انصاری در باره اجماع بگویند «هو اصل السنه و هم اصل له» این اصل از عامه اقتباس شده و در

عقل فقهی!

فرهنگ شیعی که هر چیزی را با ملاک و معیار می‌پذیرد هیچ جایگاهی ندارد. و نکته‌پایانی اینکه در طرح مباحث علمی، یکی از انواع مغالطه، ادعای اجماع است. کسی که نظریه خود را مورد تأیید همه صاحب‌نظران می‌شمارد، مخاطب را مرعوب می‌کند تا تسلیم شود. و مخاطب با شنیدن این مطلب که این نظریه مورد اتفاق نظر همه یا اغلب صاحب‌نظران است، چنانکه باید آن را نقادی نمی‌کند.

به همان میزان که اجماع و شهرت معیار حقانیت تلقی می‌شود اگر نظریه‌ای سابقه نداشته و به اصطلاح شاذ باشد این خودضعف بزرگی برای آن نظریه است. بارها در مباحث فقهی می‌شنویم که این نظریه بی‌سابقه است و هیچکس تا به حال چنین فتوایی نداده است. این رویه خود مانعی در برابر نوآوری و ابتکار است. این رویه یادآور اعتراض مشرکان به انبیاء است که ماسمعنا بهذا فی آبائنا الاولین.

وقتی اجماع ذره‌ای ارزش علمی نداشته باشد، وضعیت آراء مشهور روشن است. مشهور قدماء معتقد بودند وقتی حیوانی در چاه می‌افتد واجب است آب چاه را به مقداری که در روایات مشخص شده، بکشیم تا بتوانیم از آب چاه استفاده کنیم. امروزه هیچکس منزوحات بئر را واجب نمی‌داند.

مشهور قدماء معتقد بودند شنیدن صدای زن نامحرم حرام است. امروزه هیچکس چنین فتوایی نمی‌دهد.

مشهور در بین فقهای شیعه این است که جز با آلت آهنی نمی‌توان حیوان را ذبح کرد. بنابر این اگر با چاقوهای امروزی که اغلب استیل هستند حیوان را ذبح کنند حیوان حرام می‌شود!!! مشهور در میان علمای شیعه حرمت فروش خون بوده است. امروزه کسی فتوا به حرمت نمی‌دهد. یکی از آموزه‌های قرآنی نفی ارزش ذاتی از اجماع و شهرت و اکثریت و نظرات ظنی است. از اکثریت آراء و سیاهی لشکرو هزاران صفر آبی گرم نمی‌شود. اگر تاریخ علم را بدانیم مرعوب این عناوین نمی‌شویم.

مطالعه کتاب «کشف القناع عن وجوه حجیه الاجماع» تألیف مرحوم شیخ اسد الله تستری را به کسانی که مرعوب ادعاهای اجماعند توصیه می‌کنیم. او در این کتاب ثابت می‌کند که ادعای اجماع ضابطه ندارد و هرج و مرج بر آن حاکم است و اینکه اصلاً نمی‌توان به این ادعاها اعتماد کرد. بی‌جهت نیست که بعضی از فقهاء علی‌رغم اقرارشان به اجماعی بودن مسأله، برخلاف اجماع فتوا می‌دهند. یک نمونه آن دیدگاه سید کاظم یزدی در باب وقف است. او در ملحقات عروه الوثقی می‌گوید اجماع امامیه بر آن است که وقف کردن بدون صیغه‌ای که صریحاً دال بر وقف باشد صحیح نیست. معذک فتوا می‌دهد که صیغه برای وقف واجب نیست و وقف معاطاتی نیز صحیح

عقل فقهی!

است. مستند او در این فتوا، سیره مردم است که مسجد را برای نمازخواندن و درخت را برای انتفاع مردم و زمین را برای دفن اموات وقف می‌کنند بدون آنکه مقید باشند که صیغه بخوانند.

(۱۸) امتیاط‌گرایی و تحریم حلال

کسی که با فقه ما آشنا باشد می‌داند با آنکه فقهای ما اصولی می‌اندیشند ولی در بسیاری موارد علی‌رغم عدم وجود دلیلی بر حرمت یا وجوب، و صرفاً به خاطر شهرت فتوایی، که خود در اصول برای آن ارزشی قائل نمی‌شوند، احتیاط می‌کنند و مقلدان خود را به زحمت می‌اندازند. گرایش به تحریم و احتیاط واجب بر اغلب فقهای ما حاکم است گویا از آن بیم دارند که مبدا مردم مرتکب گناه شوند! دشوارترین تکالیف را به مردم عرضه شده و به صورت قانون در قوانین حقوقی و جزائی درج شده است.

جالب اینکه خداوند، بارها در قرآن نسبت به تحریم حلال حساسیت نشان داده است، اما عکس آن نادر است. توضیح اینکه قرآن در مواردی مشرکین و یهود را به علت تحریم امور حلال، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد ولی به ندرت آیه‌ای پیدامی‌کنیم که خداوند از تحلیل حرام انتقاد کرده باشد. البته این بدان معنا نیست که اولی، حرام و دومی، جایز است. بلکه سخن از حساسیت قانونگذار دین نسبت به تحریم حلال است و علت آن این است که تحریم حلال دو محذور دارد: یکی اینکه چیز حلالی، حرام شده است و دومی که مهمتر است اینکه دین سهل و آسان خداوند، سخت و پر مشقت معرفی شده است و خداوند نسبت به محذور دوم خیلی حساس است. اینک به آیاتی در این باب توجه فرمایید:

۱. وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلَلْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ (۳/۵۰)
۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ (۶/۸۷).
۳. كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳/۳)
۴. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ. (۶/۱۴۰)
۵. ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُّ الْاِثْنَيْنِ ... (۶/۱۴۳)
۶. وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمُّ الْاِثْنَيْنِ (۶/۱۴۴)

عقل فقهی!

۷. قُلْ لَا آجِدُ فِيهَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثَّةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ (۶/۱۴۵)
۸. قُلْ هَلْ مَسَّ شُهَدَائِكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعِ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. (۶/۱۵۰)
۹. قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أُمَّلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَأَيْهَامُ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصِيَّتُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (۶/۱۵۱)
۱۰. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ... (۷/۳۲)
۱۱. قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمَ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ۱۰/۵۹

۱۲. لو شاء الله ما اشركنا ولا آباؤنا ولا حرمانا من شیی ۶/۱۴۸

۱۳. لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیی نحن ولا آباؤنا ولا حرمانا من دونه من شیی ۱۶/۳۵

۱۴. یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك ۶۶/۱

در این آیات خداوند سبحان با لحنی هشداردهنده از تحریم‌های ساختگی انتقاد می‌کند و می‌فرماید ای پیامبر بگو ببینید تا حرام‌ها را برایتان بشمارم. حرام‌ها، امور معدودی است و کسی را نرسد که با تحریم‌های بی‌جا دین او را بسته و پر مشقت معرفی کند. تحریم‌های زائد بر کتاب و سنت و احتیاط‌های تو در تو این فکر را القاء می‌کند که روحانیت شیعه بیشتر ترمز است و علیرغم آنکه اصولی می‌اندیشد در عمل اخباری مسلک است. به بیان دیگر در صحنه اداره کشور بسیاری از این احتیاط‌ها خلاف احتیاط است.

قانونگذار دین نسبت به آزادی عمل مکلفان حساسیت نشان داده و نخواستہ است در غیر از آن مواردی که خود بنا بر تشخیص مصلحت یا مفسده الزامی، حکم الزامی دارد، حصر و محدودیتی بر بندگانش تحمیل شود و فرموده:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَزَائِمِهِ

یعنی خداوند دوست دارد در مواردی که دست بندگان را باز گذارده و از آنها تکلیف الزامی نخواستہ است، مردم نیز از این آزادی استفاده کنند و با پرهیز و احتیاط، بر خود سخت نگیرند.

موسی بن قاسم از حنان بن سدیر نقل می‌کند که به همراه پدرش و عده‌ای دیگر نزد امام باقر(ع) می‌رود. امام باقر(ع) می‌بیند پوست یکی از آنها کنده شده و سوخته است. از او می‌پرسد در کجا محرم شده‌ای؟ می‌گوید: از کوفه. می‌پرسد: چرا از کوفه؟ می‌گوید از برخی از شما شنیده‌ام که هر چه محل احرام دورتر باشد پاداش آن بیشتر است. امام باقر(ع) می‌گوید: «این سخن را کسی برایت

عقل فقهی!

نقل نکرده مگر اینکه دروغ گفته است. من وقتی در برابر دو راه قرار می‌گیرم که هر دو حلال است آن را که آسان‌تر است انتخاب می‌کنم. خداوند خود آسان است و آسانی را دوست دارد. خداوند بر آسانی لطف و عنایتی دارد که بر سختی و مشقت ندارد.»

بر اساس روایاتی که در منابع شیعه و سنی آمده است پیامبر اکرم نیز وقتی در برابر دو امر یا انتخاب قرار می‌گرفت طرف آسان‌تر را انتخاب می‌کرد.

امام صادق(ع) از پیامبر اکرم این حدیث را نقل نمودند:

هرگاه حدیثی از من برای شما گفته شود راحت‌ترین و آسان‌ترین و معقول‌ترین آنها را از من بدانید به شرط موافقت باقرآن.

چهره عبوس فقه و استنتاج‌های دشوار و دست و پاگیر، مولود این پیش فرض است که رابطه خدا و انسان، رابطه مولی و عبد است و چون بین مولی و عبد، غیر از تکلیف و اطاعت و تنبیه، چیزی وجود ندارد بین ما و خدا نیز فقط همین مناسبات حاکم است در حالی که این پیش فرض ثابت نیست. با چنین پیش فرضی اگر شما در بیابان جهت قبله را تشخیص ندهید باید چهار نماز به چهار سمت بخوانید تا مطمئن شوید از کیفر مولی در امان‌اید ولی اگر رابطه خدا و انسان، رابطه پدر و فرزند باشد یک نماز به هر سمت که بخوانید کافی است چون هیچ پدری در چنین موقعیتی از فرزندش توقع ندارد که به چهار سمت نماز بخواند و فرزندش را معذور می‌شمارد. (البته رابطه خدا و انسان بسی فراتر از رابطه پدر و فرزند است. همه مهر و عطوفت انسانها سایه‌ای از ذره‌ای از رحمت نامتناهی خدا نیز به حساب نمی‌آید)

در بین فقها تنها کسی که سهولت و سماحت شریعت را یک اصل فقهی دانسته و بر اساس آن در جای جای فقه، فتوا داده است محقق اردبیلی است.

(۱۹) دشوار معرفی کردن دین و مس امتیاب

هر چند شعار پیامبر این بود که «شریعت اسلام شریعتی است سهل و آسان» ولی دستاورد فقه موجود گاه مردم را شدیداً به زحمت می اندازد. نمونه آن مسأله تنجیس متنجس است که متدینان را جداً به زحمت انداخته و بخشی از اوقات آنها صرف آب کشیدن اعضاء و اشیای آنها می شود. این مسأله اگر مراعات شود زندگی را دشوار می کند به خصوص در مناطق محروم و کم آب. به بعضی نمونه های دیگر توجه کنید.

* اگر بچه نابالغ از تطهیر خبر دهد حرفش پذیرفته نمی شود ولی اگر از تنجیس خبر دهد احتیاطاً باید از آن شیئی اجتناب کرد.

در نتیجه تا قبل از بلوغ پدر یا مادر باید با بچه به دستشویی بروند و مطمئن شوند خود را درست آب کشیده است و الا لازم است از بدن و لباس او اجتناب کنند!

* با آنکه قرآن صریحاً می گوید اگر کسی با روزه گرفتن به زحمت می افتد لازم نیست روزه بگیرد آقایان می گویند تا سر حدهلاکت نیفتاده باید روزه بگیرد. مثلاً نانوایانی که ساعت ها پای تنور می ایستند واقعاً روزه گرفتن برایشان مشقت دارد ولی آقایان می گویند مجبور که نیست می تواند شغلش را عوض کند! در حالی که اگر شغلش را هم عوض کند باز شاطر بعدی همین سؤال را خواهد داشت چرا که مشقت روزه برای شاطر یک مشقت نوعی است. مسأله گویی می گفت شاطری را می شناختم که در طول سال روزی یک ریال پس انداز می کرد و ماه رمضان کارش را تعطیل می کرد تا بتواند روزه بگیرد. بعد با آب و تاب خاصی می گفت به این می گویند مؤمن واقعی! اما این راه حل برای کل کشور جوابگو نیست!

روزه گرفتن برای کشاورزانی که در فصل تابستان ناچارند در مزرعه کار کنند واقعاً دشوار است. چه مانعی دارد بگوییم بر آنها روزه واجب نیست «و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین». لابد می گویند بهانه برای عده ای می شود که می خواهند روزه خوری کنند. اما مسئولیت سوء استفاده از بیان احکام الهی به عهده خود آنهاست. ما باید احکام شریعت را آنگونه که هست بیان کنیم.

عقل فقهی!

نگارنده شاهد بودم کسی به مسأله‌دانی می‌گفت «محل کارم بسیار دور است باید قبل از اذان حرکت کنم و وقتی به محل کارم می‌رسم وقت نماز گذشته است آیا می‌توانم در ماشین نماز بخوانم؟» در پاسخ به او گفتم شما که مجبور نیستی. شغلت را عوض کن! آن مسأله‌گو خبر ندارد که در کشوری که وضع اشتغال بسیار بحرانی است. کسی که شغلش را از دست می‌دهد آبرو و جانش در معرض تهدید جدی قرار می‌گیرد.

* با آنکه قرآن می‌فرماید «در ماه رمضان تا اذان صبح فرصت دارید که بخورید و بیاشامید و آمیزش کنید»، عموم فقهای گویند باید قبل از اذان صبح غسل جنابت انجام شود و الا روزه آن روز صحیح نیست. همه شاهد بوده‌ایم این مسأله چقدر مردم را به زحمت می‌انداخت به خصوص در گذشته که در خانه‌ها حمام وجود نداشت. مردم نیمه شب، بغچه به دست، دوان‌دوان خود را به حمام می‌رساندند تا قبل از آنکه صدای اذان را بشنوند غسل نمایند. از طرفی فرصت برای غسل کردن کم بود و از طرفی باید سحری می‌خوردند. حقیقتاً عیش نیمه شب در کامشان تلخ می‌شد. از سویی باید نگاه معنادار حمامی و همسایگان را نیز تحمل می‌کردند! بیچاره‌هایی که تازه داماد بودند که ناچار هر شب باید این سناریو را اجرا می‌کردند!

* اگر عده‌ای جوان و لگردد زنی را بربایند و به او تجاوز کنند یا مورد تجاوز محارم خود قرار بگیرد و باردار شود، به او اجازه سقط جنین نمی‌دهند. این فتوا که حتی در چنین موردی سقط جنین حرام است جداً دشوار و غیر قابل تحمل است. به دنیا آمدن چنین فرزندی همیشه یادآور آن حادثه تلخ و یک عمر آبروریزی و انگشت‌نما شدن و دهها مشکل دیگر است و قطعاً مشمول قاعده نفی حرج خواهد بود.

شگفت از عالمانی مثل مرحوم مجلسی که اجازه سقط نمی‌دهند معذک معتمدند شخص حرامزاده عاقبت به خیر نمی‌شود و اگر هم عاقبت به خیر شود بهشت نخواهد رفت!

* پیش آمده است که در منزل بعضی خویشان یا شخص محترمی شب مانده باشیم. اگر بر حسب اتفاق محتلم شویم کاملاً در بن بست قرار می‌گیریم. نه با آن وضع می‌توانیم نماز بخوانیم و نه شرم و حیا اجازه می‌دهد به صاحبخانه بگوییم می‌خواهیم در منزل شما حمام برویم! آقایان فقها می‌گویند حیا عذر حساب نمی‌شود و نمی‌تواند با تیمم نماز بخواند.

* در مسأله مربوط به کسی که در اثر بیماری کنترل خود را از دست داده و بی اختیار از او ذرات مدفوع خارج می‌شود در یکی از رساله‌ها آمده است باید در وسط نماز هرگاه آلوده می‌شود مجدداً وضو بگیرد و بنابر احتیاط واجب خود را بشوید. یعنی نمازی بخواند با چند بار وضو گرفتن و چند بار شستن موضع مدفوع.

عقل فقهی!

در حالی که این کارها با موالات و صورت نماز منافات دارد و باعث کشف عورت است. وانگهی برای همه مردم چنین نمازی مشقت دارد. بنابر این قید «اگر مشقت نباشد» مشکلی را حل نمی‌کند و اینگونه فتاوا سیمای دین را مشوه می‌کند.

* در رساله‌ها آمده است که اگر کسی بعد از نماز شک کند که آیا در بین نماز بین دو و سه، شک کرده است و یا بین سه و چهار. چنین کسی باید بعد از نماز، دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته بخواند و بعد از نماز نیز دوباره نمازش را تکرار کند! به بیان دیگر اگر احتمالاً دو رکعت کم خوانده است باید هشت رکعت اضافه بخواند!

* در همه رساله‌های فارسی و عربی نوشته‌اند هنگام وضو برای آنکه یقین کنیم تمام صورت را شسته‌ایم باید مقداری از توی بینی و توی چشم را نیز بشویم.

دیگر توضیح نداده‌اند که چگونه می‌توان توی چشم را شست!!!

* در همه رساله‌های فارسی و عربی نوشته‌اند هنگام غسل اگر «سر سوزنی» از جایی که باید شسته شود خشک بماند غسل باطل می‌شود.

واژه سر سوزن «رأس الابرة» باعث می‌شود قوه خیال انسان تحریک شود و گمان کند هنوز سر سوزنی از بدن خشک مانده است و تا چند بشکه آب مصرف نکند از حمام بیرون نیاید.

کافی بود بگویند «همه بدن را بشوید». اینکه می‌گویند توی چشم و توی بینی را بشوید و مواظب باشید سر سوزنی بدنتان خشک نماند کار بر مقلدان دشوار می‌شود؛ چنین تعبیرهایی انسان را وسواسی می‌کند. بی جهت نیست که عموم متدینان گرفتاری‌های وسواس هستند.

چنین فتاوائی ممکن است در زندگی بعضی افراد مشکلی نیافریند اما در سطح اداره کشور و در یک جامعه بزرگ، نمی‌توان به این احتیاط‌ها توصیه کرد. در واقع احتیاط خلاف احتیاط است چون باعث گریز از دین و روان‌پریشی می‌شود.

روش پیامبر اکرم بر خلاف روش دشوار و پیچیده فقها بوده است. در آخرین حج پیامبر موسوم به «حجۃ الوداع» بعد از مراسم حج عده زیادی دور پیامبر جمع شدند یکی می‌گفت من قبل از آنکه قربانی کنم سرم را تراشیدم وظیفه‌ام چیست؟ دیگری می‌گفت من قبل از آنکه رمی کنم قربانی کردم وظیفه‌ام چیست؟ سومی سؤال دیگری داشت. بعضی نوشته‌اند بیست و چهار نفر از پیامبر سؤالاتی راجع به نحوه حج خود پرسیدند که در آن قصور و تقصیری ورزیده و تقدیم و تأخیری مرتکب شده بودند و شگفت اینکه پیامبر برای همه یک پاسخ داشت. او در پاسخ به همه آنها می‌گفت «لا حرج» یعنی حج شما صحیح است نگران نباشید! هر چند این پاسخ از نظر بسیاری از فقها صحیح نیست اما منطبق با روح دین و آیات قرآن است. از قرآن می‌فهمیم که خطا و نسیان مشمول عفو خداوند است. خداوند جز در موردی که انسان عمداً بر خلاف وظیفه عمل کند او را

عقل فقهی!

معاف می‌داند «لایؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم و الله غفور حلیم».

ملاحظه کنید وقتی قرآن معیار باشد چقدر نتیجه آسان و معقول خواهد بود. تصدیق خواهید کرد که هزاران فرع فقهی که به‌صور مختلف سهو، جهل، نسیان، قصور و تقصیر در عبادات و غیر عبادات می‌پردازد تبعید مسافت است و در پاسخ به همه آنها باید گفت لا حرج. به بیان دیگر همه شروط، شرط علمی هستند و مادام که خلل وارد به عبادت عمدی نیست عبادت صحیح است. راستی اگر من و شما به جای خدا بودیم آیا حج مردمی که با زحمت فراوان از میان خارهای مگیلان خود را به مکه رسانده و سهواً یا جهلاً ترتیب مناسک را مراعات نکردند، رد می‌کنیم؟

باری، بهترین راه، عمل به سهلترین فتاوا در مقام عمل است. یعنی مثلاً اگر از بین فقهای طراز اول کسی یا کسانی ازدواج با اهل کتاب را جایز می‌دانند دولت در اداره کشور باید فتوای آن فقیه را معیار قرار دهد و از این باک نداشته باشد که شاید چنین فتوایی درست نباشد زیرا آنچه مهم است عمل مستند به حجت است. هم آن فقیه به استناد دلیل فتوا داده و هم عمل دولت و ملت مستند به اصل عقلایی رجوع به خبره بوده است. این احتمال که شاید چنین فتوایی درست نباشد در مورد دیگران که فتوا به حرمت می‌دهند یا احتیاط می‌کنند نیز وجود دارد. و به طور کلی فروع احکام که مورد اختلاف نظر است در آن درجه از اهمیت نیست که به خاطر آن اداره کشور با اختلال مواجه شود یا در مردم ادبار به دین پیش بیاید. نه تنها دیدگاه مشهور فقهاء بلکه دیدگاه‌های در ظاهر اجماعی نیز گاه توسط فقهای دوران بعد تخطئه شده است! و راهی برای کشف واقع نداریم. همه مسئولیت ما عمل به حجت است که در تقلید از فقیه عادل است (مشروط به اینکه اخباری‌گری و اشعری‌گری ذهن او را خراب نکرده باشد)

ممکن است بگویید آیا سهلترین راهها همواره بهترین راه است؟

در پاسخ می‌گوییم شواهدی در دست است که نشان می‌دهد سهلترین راهها بهترین راه است. دلیل قرآنی آن آیات متعددی است که از تحریم حلال هشدار داده و دین را سهل و آسان معرفی می‌کنند. دلیل روائی آن نیز حدیث ذیل است:

موسی بن قاسم از حنان بن سدیر نقل می‌کند که به همراه پدرش و عده‌ای دیگر نزد امام باقر ۷ می‌رود. امام باقر ۷ می‌بیند پوست یکی از آنها کنده شده و سوخته است. از او می‌پرسد در کجا محرم شده‌ای؟ می‌گوید: از کوفه. می‌پرسد: چرا از کوفه؟ می‌گوید از برخی از شما شنیده‌ام که هر چه محل احرام دورتر باشد پاداش آن بیشتر است. امام باقر ۷ می‌گوید: «این سخن راکسی برایت نقل نکرده مگر اینکه دروغ گفته است. من وقتی در برابر دو راه قرار می‌گیرم که هر دو حلال است آن

عقل فقهی!

را که آسان‌تراست انتخاب می‌کنم. خداوند خود آسان است و آسانی را دوست دارد. خداوند بر آسانی لطف و عنایتی دارد که بر سختی و مشقت ندارد.»

بر اساس روایاتی که در منابع شیعه و سنی آمده است پیامبر اکرم نیز وقتی در برابر دو امر یا انتخاب قرار می‌گرفت طرف آسان‌تر را انتخاب می‌کرد.

امام صادق از پیامبر اکرم این حدیث را نقل نمودند که فرمود:

هرگاه حدیثی از من برای شما گفته شود راحت‌ترین و آسان‌ترین و معقول‌ترین آنها را از من بدانید به شرط موافقت باقرآن.

اگر بگویید در بعضی روایات هم آمده که بهترین کارها مشکل‌ترین آنهاست؟

در پاسخ می‌گوییم اگر در موضوعی روایات متعارض داشته باشیم باید به روایاتی عمل کنیم که موافق با قرآن است و روایاتی که به گزینه آسانتر تشویق می‌کند با اصل قرآنی «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» موافق است.

حدیث «افضل الاعمال احمزها» ناظر به دو گزینه در عرض هم نیست بلکه ناظر به دو عمل در دو ظرف زمانی است. مثلاً روزه گرفتن در تابستان از روزه گرفتن در زمستان ثوابش بیشتر است.

متأسفانه این احادیث کمتر برای مردم نقل می‌شود و معمولاً در منابع روایاتی نقل می‌شود که کار را بر مردم دشوار کند. مثل این حدیث که شخص کوری از اصحاب پیامبر از او رخصت خواست تا در خانه نماز بخواند چون کسی که عصاکش او باشد همیشه پیدا نمی‌شود و اگر خودش راهی مسجد شود از حیوانات درنده بر جانش بیم دارد و نیز ممکن است بلغزد و پایش آسیب ببیند. پیامبر با تقاضای وی موافقت نکردند و گفتند مادام که صدای اذان را می‌شنوی باید راهی مسجد شوی.

این حدیث با دو اصل قرآنی در تعارض است و لذا اعتبار ندارد اول آیه‌ای که می‌فرماید «لیس علی الاعمی حرج» و دوم آیه «لا یكلف الله نفساً الا وسعها». چطور پیامبری که قرآن در وصفش می‌فرماید «و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک» بانابینا چنین سخن می‌گوید!

کسانی که تصور می‌کردند با جعل این اخبار در ثواب نماز جماعت مردم شریک خواهند شد به اسلام و مسلمین خیانت کرده و چهره دین را کریه کردند.

(۲۰) فشن معرفی کردن دین

در اثر حذف عقلانیت و تکیه بر اخبار آحاد، در بخش حدود و دیات، احکامی شهرت یافته است که چهره دین را بسیارخشن و عبوس معرفی می‌کند. مهمترین آنها اعدام مرتد، قطع دست دزد، سنگسار و شلاق زدن به زانی است. روزی نیست که به خاطر اجرای این احکام در مجامع بین المللی محکوم نشویم. البته اگر چنین احکامی از کتاب و سنت استنباط می‌شد از ملامت ملامت‌کنندگان باکی نداشتیم. ولی تأسف‌بار این است که اسلام و مسلمانان به خاطر چیزهایی استهزاء می‌شوند که از کتاب و سنت خلاف آنها استنباط می‌شود. ما معتقدیم اگر لختی در آیات قرآن بیندیشیم و به اخبار آحاد اعتماد نکنیم در این بخشها، نتیجه چیز دیگری خواهد بود. به اختصار راجع به این احکام بحث می‌کنیم.

اعدام مرتد

دیدگاه مشهور درباره اعدام مرتد با روح احکام اسلامی سازگار نیست. چطور ممکن است مکتبی شعار لا اکره فی الدین سردهد و دهها بار، خدا به پیامبرش بگوید در دعوت به دین نباید به اجبار متوسل شوی معذک برای ابقای پیروان خود بر دین متوسل به اجبار شود. به بیان دیگر چطور ممکن است ورود به دین اجباری نباشد ولی بقای بر دین اجباری باشد؟ چطور ممکن است دینی رحمت باشد معذک برای مسلمانزاده‌ای که نه از سر عناد بلکه در اثر مطالعه منحرف شده است راه بازگشت هم نگذارد. وانگهی در سوره مائده خداوند صریحاً می‌فرماید فقط دو نفر مستحق اعدام‌اند قاتل و مفسد. غیر از این دو صورت نمی‌توان کسی را کشت و مرتد نه قاتل است و نه مُفسد فی الارض.

به طور کلی می‌توان گفت مسلمانزاده‌ای که در اثر مطالعه و تحقیق سر از انکار دین در می‌آورد مرتد نیست زیرا از ابتدا اسلام را نپذیرفته که بخواهد از آن خارج شود. به همین دلیل ارتداد او تأثیری در اعتقادات مردم ندارد. برعکس، اعدام او تأثیر عمیقی بر مردم می‌گذارد و این توهم را ایجاد می‌کند که آنها نیز بالاجبار مسلمانند.

عقل فقهی!

حکم مرتد را باید مخصوص دورانی بدانیم که جامعه نوپای اسلامی هنوز استقرار نیافته بود و خروج یک نفر از دین، شکست سختی محسوب می‌شد. ولی وقتی نظام اسلامی استقرار یافت و جمع عظیمی از انسانها را شیفته خود کرد و رودعه‌ای به دین یا خروج عده‌ای از دین، بر قوت و ضعف آن تأثیری نمی‌گذارد. در حال حاضر جامعه اسلامی بیش از یک میلیارد عضو دارد و اگر چند نفر اظهار نامسلمانی کنند بر دامن کبریائیش ننشینند گرد.

از این گذشته اگر کسی در دوران اضطراب اذهان مرتد شود حکمش قتل نیست یعنی اگر در روزگاری به دلائلی مردم مسأله‌دار شدند و نتوانستند ثابت قدم بمانند و عموماً دچار شبهه شدند این حکم اجرا نمی‌شود. حکم قتل مرتد مخصوص دوران اعتدال و استقرار و آرامش اذهان است نه زمان ما که عصر انفجار اطلاعات نام گرفته و دوران اضطراب اذهان است.

در همین سوره، خدا می‌فرماید کسی که به جنگ خدا و رسول آمده و مفسد فی الارض است اگر قبل از دستگیری توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود چطور ممکن است توبه محارب و مفسد پذیرفته شود ولی توبه مرتدی که قصد براندازی نظام رانداشته و فقط در اثر تبلیغات ادیان دیگر مرتد شده است، پذیرفته نباشد!!! بالاتر از مفسد فی الارض کسی است که دین خدا را کتمان و تحریف نماید خدا شدیداً او را لعنت کرده و مشمول لعنت همه لعنت کننده‌ها دانسته است معذک در آیه بعد می‌فرماید اگر توبه کند توبه‌اش را می‌پذیریم (بقره / ۱۵۹ و ۱۶۰)

نکته دیگر اینکه اگر مرتد مستحق اعدام باشد باید در آیاتی که به تفصیل به ارتداد پرداخته، به قتل مرتد نیز اشاره شود مثل آیه ۲۱۷ سوره بقره و آیه ۱۳۷ سوره نساء و آیه ۵۴ سوره مائده و آیه ۷۴ سوره توبه و ۱۰۶ سوره نحل و ۲۵ سوره محمد. از این آیات به وضوح معلوم می‌شود توبه مرتد پذیرفته می‌شود اما اگر توبه نکند و در حال کفر بمیرد اعمالش تباه می‌شود و اهل دوزخ خواهد بود. در آیه ۷۴ سوره توبه می‌فرماید «مرتد اگر توبه کند برایش بهتر است و اگر توبه نکند در دنیا و آخرت کیفر خواهد دید». یعنی اگر توبه کند در دنیا و آخرت از کیفر معاف خواهد بود. پس اعدام مرتد تائب بر خلاف نص قرآن است.

کسانی که انبیاء را به دلیل برگشت از دین رایج در اجتماع تهدید به مرگ می‌کردند مورد تفسیح قرآن قرار گرفته‌اند چطور ممکن است خداوند خود چنین روشی را تأیید کند:

لنخرجنک یا شعیب من قرینتا او لتعودن فی ملتنا قال او لو کنا کارهین. (اعراف/ ۸۹)

و السماء ذات البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخذود النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود و ما نعموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید (بروج ۱۰ - ۲)

انهم ان یظہروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتہم (کہف/)

عقل فقهی!

قال ا راغب انت عن آلهتی لئن لم تنته لارجمنک و اهجرنی ملیاً (مریم/۴۶)
اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه و استحووا نسائهم (غافر/۲۵)
ممکن است بگویید از آیه مورد نظر چگونه حصر فهمیده می‌شود؟ می‌گوییم اگر قرآن فقط می‌گفت «قاتل و مفسد را بکشید»، ما حق نداشتیم مجازات اعدام را محدود به قاتل و مفسد کنیم ولی خدا در این آیه می‌گوید «غیر از قاتل و مفسد را نباید بکشید»: من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً
بنابر این اگر در حدیثی شخص ثالثی مهدور الدم شمرده شود آن حدیث به دلیل تعارض با قرآن اعتبار ندارد.

چکیده سخن اینکه این حکم باید به مرتدی محدود شود که ارتداد را بهانه‌ای برای تضعیف عقائد مردم قرار می‌دهد و در واقع قصد معارضه با نظام اسلامی را دارد (و قال الذین کفروا آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون). و چنانکه اشاره شد در دنیای قدیم هر مرتدی دشمن محسوب می‌شد. بر خلاف دنیای معاصر که دین چنین نقشی را ندارد و پیروان ادیان مختلف در کنار هم با مسالمت زندگی می‌کنند.

وانگهی فرض کنید ما اعلام کنیم که هر مسلمانی از دین برگردد و مثلاً مسیحی شود کشته خواهد شد؛ فردا نیز مسیحیان چنین قانونی تصویب کنند و بگویند هر مسیحی که مسلمان شود محکوم به مرگ است؛ یهودیان و پیروان ادیان دیگر نیز چنین قوانینی تصویب کنند؛ در دنیا به پیروان ادیان به چه چشمی خواهند نگریست؟ چطور می‌توان تشخیص داد که مثلاً پیروان اسلام اندیشمندانه و با انتخاب آزاد، اسلام را پذیرفته‌اند یا از ترس جان به دین پدر و مادری گردن نهاده‌اند؟ آیا این وضعیت بهتر است یا اختیار انتخاب دین را به مردم واگذار کردن؟ آیا راه کمال را می‌توان با اجبار طی کرد؟ اگر چنین بود چرا خداوند چنین چیزی را برای خودش نیز نپسندیده است: و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً أفانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین.

شلاق زدن زانی

زناکار گرچه محکوم به صد ضربه شلاق است اما چنین حکمی هرگز فعلیت پیدا نمی‌کند زیرا هیچگاه کسی در ملاء عام و در برابر چشمان چهار شاهد زنا نمی‌کند. از شدت لحن آیات سوره نور و تکرار این مطلب که جز به شهادت چهار شاهد، زنااثبات نمی‌شود، می‌فهمیم که در این جرم خاص اقرار زناکار نیز پذیرفته نیست. وانگهی شکل و قالب کیفر زانی، ابدیت ندارد. اگر روحيات مردم به گونه‌ای تغییر کرد که در عرف عقلاً، شلاق زدن نوعی شکنجه تلقی شود، در آن صورت می‌توان چنین کیفری را به کیفری معادل آن که پیامد سوئی نداشته باشد تبدیل کرد. در گذشته ترکه و چوب و فلک در مکتب‌خانه‌ها چیزی عادی و طبیعی بود ولی امروزه تأثیر معکوس دارد.

دلائل قطعی بر نامشروع بودن سنگسار

جالب است بدانید که سنگسار زانی نه در قرآن آمده و نه در سنت قطعی و جز چند حدیث کاملاً مشکوک و معارض، مستند دیگری ندارد.

۱. رجم بر خلاف آیه دوم سوره نور است که می‌فرماید «مرد و زن زانی را صد ضربه شلاق بزنید». اگر کیفر زنا محصنه رجم باشد باید در قرآن به آن تصریح شود چرا که زنا محصنه فجیع‌تر و هولناک‌تر و ضربه‌اش به نهاد خانواده بیشتر است. وانگهی واژه «الزانی» و «الزانیة» به دلیل لام شامل هر زناکاری می‌شود.

۲. رجم در تعارض آشکار با آیه ۲۵ سوره نساء است که می‌فرماید اگر کنیز را به همسری گرفتید و مرتکب زنا محصنه شد، مجازاتش نصف مجازات زن آزاد است. اگر مجازات زنا محصنه سنگسار و اعدام باشد آیه معنا نخواهد داشت چون نصف اعدام معنا ندارد. (دقت کنید)

۳. قرآن در آیه ۳۰ سوره احزاب می‌فرماید «ای زنان پیامبر اگر شما مرتکب فحشا شوید مجازاتتان دو برابر خواهد بود». اگر مجازات زنا محصنه سنگسار باشد دو برابر معنا پیدا نمی‌کند. معلوم می‌شود مجازات زنا محصنه همان صد ضربه شلاق است که در مورد کنیز نصف و در مورد زنان پیامبر دو برابر می‌شود.

۴. در سوره نور بعد از آنکه می‌فرماید زن و مرد زناکار را صد ضربه شلاق بزنید و برای اثبات زنا چهار شاهد لازم است، می‌فرماید: اگر زن زناکار بود و شوهرش شاهد نداشت، شوهر باید چهار مرتبه شهادت دهد و در مرتبه پنجم بگوید لعنت خدا بر من اگر دروغ بگویم.

اگر مرد این کار را در دادگاه انجام دهد حد زنا یعنی همان صد ضربه شلاق که در سه آیه قبل ذکر شد بر زن ثابت خواهد شد. سپس می‌فرماید «و یدروا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین...» یعنی اگر زن هم چهار مرتبه شهادت بدهد که مرد دروغ می‌گوید و در مرتبه پنجم بگوید غضب خدا بر من اگر شوهرم راست بگوید، در آن صورت همان مجازات فوق‌الذکر از زن برداشته خواهد شد. کاملاً روشن است که کلمه «العذاب» اشاره به همان مجازاتی است که در آیات قبلی از آن سخن گفته شده است. بنابر این مجازات زنا محصنه همان صد ضربه شلاق است. (دقت کنید)

۵. در آیه ۱۵ سوره نساء می‌فرماید از میان زنان شما، کسانی را که مرتکب فحشاء می‌شوند در خانه‌هایتان حبس کنید تا بمیرند یا آنکه خدا راهی به نفعشان مقرر سازد. جمله «او يجعل الله لهن سبیلاً» اشاره به مجازات صد ضربه شلاق است که خداوند بعداً در سوره نور بیان کرده است.

عقل فقهی!

اگر مجازات زنا محصنه سنگسار و اعدام باشد که بعدها نه در قرآن بلکه در سنت بیان می‌شود عبارت «او يجعل الله لهن سبیلاً» درست نخواهد بود چرا که این جمله حاکی از مجازاتی است که از حبس ابد که حکم قبلی بود، خفیف‌تر است و راه خلاصی برای زنان به شمار خواهد آمد.

۶. رجم در تعارض آشکار با آیه ۳۲ سوره مائده است که می‌فرماید فقط دو نفر مستحق قتل‌اند قاتل و مفسد فی الارض.

۷. رجم کشتن توأم با شکنجه است که در اسلام از آن نهی شده است.

۸. گناه ارتداد به مراتب شدیدتر از زنا است ولی زن مرتد اعدام نمی‌شود پس چرا زن زناکار مستحق اعدام باشد آن هم از نوع سنگسار!

۹. در قرآن انواع گناهان از جمله دزدی، آدمکشی، کم‌فروشی ذکر شده است ولی نسبت به زنا بیش از هر گناه دیگری سخن‌رفته است.

به زنا نزدیک نشوید.

زناکار را شلاق بزنید.

اتهام زنا را نپذیرید مگر با چهار شاهد.

اگر متهم چهار شاهد نیاورد او را هشتاد ضربه شلاق بزنید و شهادتش را دیگر نپذیرید.

شوهر برای اثبات زنا در مورد همسرش باید چهار مرتبه شهادت دهد...

زن نیز اگر چهار مرتبه شهادت دهد که شوهرش دروغ می‌گوید مجازات نمی‌شود.

ازدواج با زناکار حرام است.

کنیز شوهر دار در صورت ارتکاب زنا، مجازاتش نصف مجازات زن آزاده است.

زنان پیامبر در صورت ارتکاب زنا، مجازاتشان دو برابر است.

کسانی که به زنان پاکدامن اتهام زنا می‌زنند، دچار لعنت و عذاب عظیم خدا خواهند شد.

زنانی را که طلاق می‌گیرند در فاصله عده، نباید از خانه بیرون کنید مگر آنکه مرتکب زنا شوند.

با آنکه بسیاری از احکام زنا به تفصیل مطرح شده است چطور ممکن است از مجازات زنا

محصنه که ضرر و زیانش صدها برابر زنا غیر محصنه است و به کلی اساس خانواده را منهدم و

نسب اشخاص را ضایع می‌کند حتی به اشاره سخنی‌نرود ولی مجازات زنا غیر محصنه در قرآن

بیان شود؟

اینکه سنگسار از چه زمانی در جامعه بشری معمول شده است نیاز به تحقیق دارد اما می‌توان گفت

سنگسار یک رسم یهودی است. البته در تورا هیچ آیه مشخصی در مورد سنگسار زانی وجود ندارد

ولی مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج از نظر تورا مرگ است: «مردی که با زن همسایه‌اش زنا

عقل فقهی!

کند باید بمیرد هم او و هم شریک جرمش». عهد جدید از شیوه سنگسار به عنوان رسم قدیم یهود پرده بر می‌دارد: «یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگباران کنند».

اگر با توجه به نص انجیل قضاوت کنیم به نظر می‌رسد که حضرت عیسی این رسم یهودی را ملغی کرده است: ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در حین زنا دستگیر شده بود نزد او آوردند و او را مجبور کردند که بر پای بایستد به نوعی که در معرض دید کامل همگان باشد. آنان به مسیح گفتند ای بزرگوار این زن را در حین ارتکاب زنا گرفته‌ایم و موسی در کتاب قانون به ما فرمان داده است که این قبیل زنان باید سنگسار شوند. تو چه می‌گویی؟ اما مسیح... به آنان گفت هر که از شما گناه نکرده است نخستین سنگ را بر او بیندازد... پس چون شنیدند... از پیرترینشان شروع کردند تا به آخر یکی پس از دیگری بیرون رفتن. عیسی تنها ماند با آن زن که همچنان سر پای ایستاده بود. پس عیسی قد برافراشت و جز آن زن هیچکس را ندید. عیسی به بالا نگرست و گفت ای زن آنان کجا شدند؟ هیچکس ترا محکوم نکرد؟ زن پاسخ داد نه جناب. عیسی گفت من هم ترا محکوم نمی‌کنم و بازگرد و دیگر گرد گناه مگرد». پطروشفسکی مؤلف کتاب «اسلام در ایران» می‌گوید رسم سنگباران زنان و مردان زناکار، نخستین بار توسط فقهای اهل سنت (شافعیان و حنفیان) به اجرا گذارده شد.

باری در قرآن حداقل شانزده آیه درباره زنا وجود دارد ولی در هیچ مورد نه برای زنانی محصنه مجازات مرگ تعیین شده و نه به سنگسار اشاره شده است بلکه چنانکه گفتیم شواهد روشنی در قرآن علیه سنگسار وجود دارد. وقتی می‌پرسیم چرا آیه‌ای راجع به سنگسار وجود ندارد، برخی از عامه بزرگ عایشه را مقصر می‌دانند. آنان از قول عایشه نقل می‌کنند که پیامبر آیه‌های قرآن را زیر بالش و تشک پنهان می‌کرد. از جمله آن آیات، یکی هم آیه‌ی مربوط به سنگسار بود. عایشه گفت ما مشغول کفن و دفن رسول الله بودیم و بزی آمد و آیه‌ی رجم را از زیر تشک بیرون کشید و خورد.

بر اساس حدیثی دیگر خاخام‌های یهودی به خاطر آنکه محمد را آزمایش کنند یک زن و مرد یهودی متأهل را که با یکدیگر زنا کرده بودند نزد او فرستادند. آنان با خود قرار گذاشتند که اگر محمد آن دو را به خوردن تازیانه محکوم کند از وی به عنوان یک سلطان اطاعت کنند و اگر آن دو را سنگسار کند از او به عنوان یک پیامبر تبعیت کنند. پیامبر دستور داد تا هر دو را سنگسار کنند. در جریان سنگسار مرد مرتباً خود را سپر معشوقه‌اش قرار می‌داد تا او را از سنگباران حفظ کند ولی سرانجام هر دو کشته شدند.

این روایت هر چند جعلی است ولی تأثیر سنت‌های تحریف شده یهود را بر شریعت اسلامی نشان می‌دهد. شباهت اسلام و یهود تا حدی است که برخی اسلام را همزاد یهودیت می‌دانند.

عقل فقهی!

باری، سنگسار از احکام تحریف شده دین یهود است که با دسیسه آنها به کتابهای مسلمین راه یافته است. پرسش بی‌پاسخ این است که چرا با توجه به عداوت شدید یهود با مسلمین، روایات سنگسار را که بر خلاف قرآن و موافق با یهود است، لااقل به دلیل موافقتش با مسلک محرّف یهود، کنار نمی‌گذارند؟ مگر نه آنکه علمای ما در تعارض دو روایت، روایت موافق با عامه را کنار گذارده و روایت مخالف با آنها را ترجیح می‌دهند؟ آیا عامه خطرناک‌تر از یهود بودند؟

قطع دست دزد

لختی در آیه مربوط به کیفر دزد تأمل کنیم.

السارق والسارقة فاقطعوا ايدهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم.

این آیه به دلیل الفاظ ید و قطع و نیز به دلیل روشن نبودن میزان مال مسروقه مجمل است. واژه «ید» بر انگشتان و نیز بر انگشتان تا مچ و تا آرنج و بر تمام دست اطلاق می‌شود و روشن نیست که چه مقدار از دست باید قطع شود. واژه «قطع» به معنای ایجاد جراحت هم به کار می‌رود چنانکه در قرآن آمده «و قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ». در زبان فارسی نیز می‌گوییم «سبزی خُرد می‌کرد دستش را برید».

نیز روشن نیست که دست راست دزد را باید قطع کرد یا دست چپ وی را. غرض از اجمال بزرگ شمردن این عمل و تهدید سارق است. نیز هدف آن است که اگر به دادگاه کشید، قاضی به خاطر اجمال آیه، نتواند دست دزد را قطع کند و با ارشاد و تعزیر مسأله را فیصله دهد. قرآن هیچگاه به اجمال سخن نمی‌گوید مگر در مواردی که بلاغت اقتضا کند مثل این آیه یا آیه یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم. در این آیه نیز مشخص نمی‌کند چه گمانهایی گناه است.

نکته بسیار مهم ذیل آیه است که می‌فرماید «اگر دزد توبه و اصلاح کند دیگر کیفر نمی‌بیند» و سخن کسانی که می‌گویند توبه مربوط به کیفر دنیایی نیست، خطاست. معنای توبه چیزی جز رفع کیفر از تائب نیست چه دنیوی و چه اخروی. سارق مثل مجرمین دیگر اگر توبه نکند تعزیر می‌شود و اگر توبه کند مال مسروقه یا بدلش از او گرفته می‌شود و رها می‌شود و اگر نداشته باشد باید از بیت المال پرداخت چون جزو غارمین است.

عجیب اینکه در دو سه آیه قبل درباره محارب می‌فرماید اگر محارب قبل از دستگیری توبه کند مجازات نمی‌شود. ولی در مورد دزد چنین قیدی را نمی‌آورد. یعنی نمی‌گوید «اگر قبل از دستگیری توبه کند»، بلکه می‌فرماید اگر دزد توبه کند و اصلاح نماید (مال مسروقه را پس بدهد) کیفر نمی‌شود. معلوم می‌شود توبه و رد مال مسروقه دزد را از مجازات معاف می‌کند.

عقل فقهی!

از مجموع این نکات معلوم می‌شود خدا صرفاً می‌خواهد دزد را تهدید نماید چون قیدی آورده است که هر دزدی بتواند از چنگال کیفر بگریزد. درست مثل کیفر زنا که با مشروط کردن آن به چهار شاهد، عملاً حد زنا را حذف کرده است. چون عادتاً محال است کسی در حضور چهار نفر زنا کند.

به خاطر آنچه گفتیم از قدیم الایام فقهای شیعه و سنی فتوا به قطع دست دزد نمی‌دادند و هر کس فتوا داده از خشویه و کسانی است که بی محابا به ظواهر اخبار آحاد عمل کرده است. مگر نه آنکه باید بین جرم و کیفر، تناسب باشد پس چرا در ازای ربع دینار یعنی مبلغی معادل ده هزار تومان، عزیزترین عضو انسان قطع شود؟

چه فرقی است بین دزد و قاضی رشوه‌خوار و وزیر خیانتکار در بیت المال؟ چرا دست دزد عادی قطع شود ولی آنها که میلیاردها تومان از بیت المال اختلاس می‌کنند دستشان قطع نشود؟ ممکن است خواننده محترم بگوید با این همه روایت درباره اعدام مرتد، سنگسار زانی، قطع دست دزد و نظائر آن چه باید کرد؟ در پاسخ می‌گوییم روایات مربوط به تحریف قرآن از مجموع این روایات بسی بیشتر است به گفته سید نعمت‌الله جزایری بیش از دو هزار روایت درباره تحریف قرآن در دست است. اگر کثرت روایات قانع کننده است باید قبل از هر چیز معتقد به تحریف قرآن شویم. و اگر بگویید چه مانعی دارد آنها را هم می‌پذیریم! می‌گوییم در شریعتی که کتاب آسمانی آن قابل اعتماد نباشد، مجامع حدیثی آن نیز پر از روایات دروغ باشد، اجماعات آن هم پیشیزی ارزش نداشته باشد، پس دیگر چه نقطه اتکایی وجود خواهد داشت؟

(۲۱) مساسیت فوق‌العاده نسبت به تخلفات جنسی

هشدار اکید قرآن نسبت به تبرج و خودنمائی و حفظ چشم از نگاه به عورت دیگران، همه توصیه‌هایی است برای پیشگیری از تعدی و تجاوز جنسی و تأمین آرامش روحی و عفت آحاد جامعه. از دیدگاه قرآن، زنا از بزرگترین گناهان و در ردیف شرک است. زنا نهاد خانواده را متزلزل می‌کند، در هویت و انتساب فرزندان به پدران تردید ایجاد می‌کند و ضربه جبران ناپذیری به نسل بشر است. «زنا» در میان تمام ملل و ادیان زشت شمرده شده است. «زنا» در آموزه‌های دینی ما میزان سنجش گناهان است چنانکه «حج» میزان اعمال صالح دیگر است. معذک با دیگر تخلفات جنسی به دلیل شیوع آن چندان با شدت عمل برخورد نشده است.

آخرین جمله آیه ۳۱ سوره نور به این نکته اشعار دارد که کمتر کسی از این دست از تخلفات جان سالم به در می‌برد.

آیاتی چند در سوره یوسف از جمله

و لقد هم به و هم بها لولا ان رأى برهان ربه

و ان لاتصرف عنى كيدهن اصب اليهن و اكن من الجاهلين

و ما ابرء نفسى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربه بر این نکته دلالت دارند که کسانی که در صحنه ارتکاب زنا قرار می‌گیرند جز با دستگیری و عنایت خدا نمی‌توانند از آن دام بگریزند. از همه قابل توجه‌تر آیه ۳۲ سوره نجم است.

الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة هو اعلم بكم اذ انشأكم من الارض و اذ انتم اجنة فى بطون امهاتكم فلا تزكوا انفسكم هو اعلم بمن اتقى

در این آیه خداوند بندگان نیکوکارش را اینگونه توصیف می‌کند که آنان از گناهان و فحشاء پرهیز می‌کنند اما از «لمم» نمی‌توانند پرهیز کنند، معذک خداوند آنان را می‌آمرزد. «لمم» چیست که آدمی نمی‌تواند از آن پرهیز کند؟ در بین مفسران نظرات مختلفی ابراز شده است ولی تدبر در خود آیه معنای آن را واضح می‌کند.

بعضی مفسران گفته‌اند «لمم»، قصد گناه است نه ارتکاب گناه. ولی هر پنج جمله بعدی با این تفسیر ناسازگار است. وانگهی قصد گناه، گناه نیست و تا انسان مرتکب خلاف نشود استحقاق بخشش پیدا نمی‌کند.

عقل فقهی!

نکته دیگر اینکه «لمم» همان تخلفات جنسی ما دون زنا است. به دلیل آنکه از «فواحش» و لااقل از مجموع «کبائر الاثم والفواحش» استثنا شده است و فحشاء و فاحشه در قرآن واژه خاص «زنا» هستند. بنابر این، آیه می‌گوید بندگان نیکوکار از گناهان اجتناب می‌کنند اما از خُرده تخلفات جنسی نمی‌توانند اجتناب کنند و معذک مضمول غفران خداوند هستند. جالب اینکه در ادامه خیلی صریح و شفاف می‌فرماید علت آنکه نمی‌توانند از این دست از گناهان اجتناب کنند دو چیز است اولاً موجودی زمینی هستند ثانیاً از بطن مادر زاییده می‌شوند و این دو عامل کشش عمیقی در انسان نسبت به زن ایجاد می‌کند که از آن نمی‌تواند تخلص جوید!

از دیگر آیاتی که مشوق برخورد تسامحی با متخلفان جنسی است آیه ۱۶ سوره نساء است.

والذان یأتیانها منکم فاذوهما فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان تواباً رحیماً

در این آیه خداوند می‌فرماید «آن دو نفری را که مرتکب فحشاء می‌شوند مختصری گوشمالی دهید و اگر توبه کردند آنان را رها کنید که خدا توبه‌پذیر و رحیم است!»

چنانکه بعداً خواهیم گفت مجازات زنا محصنه سنگسار نیست و این بدعت از دین یهود وارد شریعت اسلامی شده است. کیفر زنا محصنه صد ضربه شلاق است و در غیر زنا محصنه، تعزیر مختصری است که قرآن به «اذیت» از آن یاد می‌کند. بر اساس مجموع آیات سوره نساء و سوره نور، در غیر زنا محصنه باید مرتکبان را گوشمالی مختصری داده و وادار به توبه نمود. در برخورد با همه جرائم جنسی از جمله همجنس‌بازی، لواط، مساحقه، و زنا غیر محصنه، این آیه باید معیار عمل باشد.

لحن آیه را ملاحظه کنید که تا چه حد ملاطفت از آن مشهود است. آیه با جمله ان الله کان تواباً رحیماً ختم می‌شود!

آیه قابل توجه دیگر آیه ۲۳۵ سوره بقره است. در این آیه می‌فرماید با زنان قول و قرار پنهانی مگذارید مگر آنکه سخن پسندیده‌ای باشد و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید مگر بعد از آنکه دوره عده به سر آمده باشد.

در این آیه و آیه ۱۸۷ همین سوره و نیز در آیات متعدد دیگر خداوند بر بی‌تابی مردان در برابر غریزه جنسی تأکید می‌کند. در ذیل این آیه می‌فرماید بدانید خدا از آنچه در دل دارید آگاه است پس از او بترسید. معذک آیه با جمله واعلموا ان الله غفور حلیم ختم می‌شود.

یکی دیگر از نکات قابل توجه نحوه بیان قرآن درباره کیفر زناکار است. می‌فرماید الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة

دو عنوان «الزانیة» و «الزانی» بر کسی تطبیق می‌شود که مدتی بر این گناه زشت استمرار ورزد. به کسی که یک بار این عمل شنیع را مرتکب شود «زانی» گفته نمی‌شود. او کسی است که مرتکب زنا

عقل فقهی!

شده است اما «زانی» نیست. تعبیر و التی یأتین الفاحشة من نساؤکم و نیز تعبیر والذان یا تیانها منکم با فعل مضارع آمده است که حاکی از استمرار فعل است. اما در مورد گناهان بزرگ دیگر چنین لطیفه‌ای را مشاهده نمی‌کنیم. مثلاً درباره آدمکشی، خدا نمی‌فرماید «قاتل» را قصاص کنید بلکه می‌فرماید و من قتل نفساً بغير نفس یا می‌فرماید و من قتل مؤمناً متعمداً فجزأه جهنم این تعبیر نشان می‌دهد قاتل با یکبار ارتکاب نیز سزاوار مجازات خواهد شد.

باز در قرآن می‌خوانیم وقتی پادشاه مصر، یوسف و همسرش را در آن وضعیت دید و فهمید که زنش به او خیانت کرده و یوسف گناهکار نیست، به یوسف گفت گذشت کن و به همسرش گفت توبه کن که خطاکاری! یوسف عرض عن هذا واستغفري لذنبک انک کنت من الخاطئين.

عزیز مصر با آنکه به خاطر موقعیتش می‌توانست زنش را شدیداً مجازات کند و یا بکشد و لا اقل طلاق دهد به تذکر کوچکی اکتفا کرد.

نقل واکنش عزیز مصر در این ماجرا به این معناست که باید با این پدیده‌ها اینگونه برخورد کرد. اینک به روایاتی که برخورد مسامحی پیامبر و دیگر امامان را در این رابطه نشان می‌دهد توجه کنید. پیشوایان دین در برخورد با بزهکاری‌های جنسی برخورد تندی نشان نمی‌دادند و حداکثر فقط به توبه توصیه می‌کردند.

زنی نزد پیامبر از جوانی به نام خالد شکایت کرد که او را بوسیده است. پیامبر وی را احضار کرد. جوان به جرم خود اعتراف کرد و گفت حاضرم قصاص شوم: من او را بوسیدم او نیز مرا ببوسد! از این سخن پیامبر و حاضران خنده‌اشان گرفت. پیامبر به او گفت آیا دوباره به چنین کاری دست خواهد زد؟ جوان گفت نه به خدا یا رسول الله. پیامبر او را رها کرد.

مردی روغن فروش علاقه زیادی به پیامبر داشت. آن قدر مهر پیامبر در دلش بود که گاه روزی دوبار به دیدار پیامبر می‌شتافت. تا آنکه از دنیا رفت. وقتی پیامبر با مغازه بسته او روبرو شد فرمود خدا او را پیامبر زد. همسایگان گفتند یا رسول الله اوعادت بدی داشت! پیامبر پرسید چه عادتتی؟ گفتند دنبال زنان را می‌گرفت! پیامبر فرمود او مرا چنان دوست داشت که اگر برده فروش هم بود خدا او را می‌آمرزید!

از این گفته پیامبر معلوم می‌شود تخلفات جنسی در آن حد از اهمیت که عموم تصور می‌کنند نیست. برخورد پیامبر را در این قصه مقایسه کنید با موردی که شنید زنی بسیار عبادت می‌کند اما همسایه‌آزار است و با واکنش تندی فرمود: او اهل دوزخ است. یا مقایسه کنید با موردی که شخصی با تیر دشمن از پای درآمد ولی چون حله‌ای از بیت المال دزدیده بود شهادتش مورد تأیید او قرار نگرفت و گفت اینک گرفتار همان حله مسروقه است.

عقل فقهی!

در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی در جمع اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا از آن محل عبور کرد. اصحاب آن حضرت به زن چشم دوختند. آن حضرت فرمود «نگاه این مردان نگاهی است که آنها را تحریک می‌کند. هرگاه کسی به زنی نگاه کرد و از او خوشش آمد برود و با همسرش آمیزش کند زیرا زنان با هم فرقی ندارند.»

این برخورد نیز سزاوار دقت و تأمل است. امام(ع) به آن مردان نگفتند به نامحرم نگاه نکنید (با آنکه اگر گناه بود باید آنها رانهی می‌کردند) و به آن زن که زیبا روی بود نگفتند چرا روی خود را نمی‌پوشانی و یا چرا از منزل بیرون آمدی؟ امام این پدیده را کاملاً عادی و طبیعی می‌دانست که راه جلوگیری از پیامد منفی آن دسترسی به آمیزش مشروع است.

در حدیث است که پیامبر اکرم در جمع اصحاب خود بودند که زنی از آنجا عبور کرد. پیامبر با دیدن آن زن از جای برخاست و نزد همسر خود زینب رفت و با او درآمیخت. سپس برگشت و به یارانش فرمود هر کس زنی را ببیند و از او خوشش بیاید باید برود و با همسر خود آمیزش کند و اجازه ندهد شیطان بر او راه یابد!

شگفت اینکه پیامبر نفرمود ما انبیا چشممان به هیچ زنی نمی‌افتد و اگر بیفتد خوشمان نمی‌آید و اگر خوشمان هم بیاید در برابر تمایل جنسی مقاومت می‌کنیم. شما نیز بکوشید نگاهتان به هیچ زنی نیفتد و اگر افتاد با روزه گرفتن و رژیم غذایی جلوگیری جنسی را بگیرید! پیامبر با کمال صراحت و صداقت به آنها آموخت که این پدیده امری طبیعی است و هیچکس حتی انبیا در برابر تمایلات جنسی نباید مقاومت کنند و یا ملامت شوند. پیامبر بر این امر واقف بود که بسیاری از جرائم جنسی ناشی از محرومیت‌های جنسی است. بارها می‌فرمود آنان که به جهنم می‌روند از دامن و شکم خود گرفتار جهنم می‌شوند. یعنی در سطح کلان اگر جامعه‌ای می‌خواهد سعادت‌مند شود باید مشکل اشتغال و ازدواج در آن جامعه حل شده باشد. مع الاسف در کشور ما نیمی از جمعیت بالغ کشور در محرومیت جنسی بسر می‌برند و میلیونها نفر نیز بیکارند! و متأسفانه مریدان جامعه به‌اموری گیر می‌دهند که تأثیر چندانی در حل این دو معضل بزرگ ندارد.

در آخرین حج پیامبر، زنی برای پرسیدن مسأله‌ای نزد او آمد. پیامبر سوار بر شتری بود و فضل بن عباس که جوانی نارس بود پشت سر پیامبر سوار بود. در این میان نگاه‌هایی بین آن زن و فضل رد و بدل شد. پیامبر دید که آن دو خیلی به هم خیره شده‌اند و زن همه توجه‌اش به فضل است. با دست خود صورت فضل را برگرداند و فرمود زنی جوان و مردی جوان! می‌ترسم شیطان در میان آنها پا نهد.

از این حدیث نکات زیادی فهمیده می‌شود. اول اینکه صرف نگاه به نامحرم گناه نیست چه آنکه پیامبر خود با نگاه به چشمان آن زن متوجه شد که به فضل بن عباس خیره شده است. ثانیاً پیامبر با

عقل فقهی!

آنکه دید آن دو لحظاتی به هم خیره شده‌اند و از نگاه به هم لذت می‌برند نفرمود این نگاه‌ها حرام است بلکه فرمود می‌ترسم اتفاق ناگواری بیفتد. یعنی اگر موقعیت طوری باشد که انسان در اثر چشم‌چرانی در معرض دست‌درازی و زنا قرار بگیرد از آن نگاه باید پرهیز کند و الا صرف استلذاذ و خوشایندبودن سیمای مرد و زن برای یکدیگر، گناه نیست. روایاتی که نسبت به نگاه هشدار می‌دهد همه ناظر به نگاهی است که انسان را در معرض تعدی و تجاوز قرار دهد نه نگاه‌هایی که ضرورت زندگی اجتماعی است هر چند توأم با لذت باشد.

در کتابهای سیره که تمام حرکات و سکنات پیامبر به تفصیل منعکس شده است هرگز نیامده است که آن حضرت به هنگام دیدار یا گفتگو با زنان سرش را پایین انداخته و به زمین چشم می‌دوخت! علی بن سوید به امام هفتم گفت من عادت دارم (یا شُغلم طوری است که) به زنان نگاه می‌کنم و لذت می‌برم. امام فرمود اشکالی ندارد اما مبدا مرتکب زنا شوی! زنا دین و برکت را از بین می‌برد. چکیده سخن اینکه خیلی چیزها را که ما مُنکر و گناه می‌دانیم از دیدگاه دین گناه نیست. ثانیاً بسیاری از گناهان در آن حد از اهمیت که ما تصور می‌کنیم نیستند. ثالثاً برخوردی غیر از آنچه رایج است می‌طلبد. چنانکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد برخورد پیشوایان دین در برابر چنین پدیده‌هایی حداکثر توصیه به توبه بود.

سخت‌گیری در این امور به شهادت تاریخ از ویژگی‌های خلیفه ثانی بوده است. عمر خیلی اصرار داشت که زنان پیامبر در پرده باشند و بیرون نروند زیاد این مطلب را در میان می‌گذاشت و از تسامح پیامبر گله داشت. به زنان پیامبر می‌گفت اگر اختیار با من بود چشمی شما را نمی‌دید. یک روز بر آنان گذشت و گفت آخر شما با سایر زنان فرق دارید همانطور که شوهر شما با سایر مردان فرق دارد. بهتر است به پرده در شوید! زینب همسر پیامبر گفت پسر خطاب وحی در خانه ما نازل می‌شود آنگاه تو نسبت به ما غیرت می‌ورزی و تکلیف تعیین می‌کنی!

آورده‌اند که عمر آیه‌ای در خصوص سنگسار زناکار جعل کرده بود و می‌کوشید آن را در قرآن وارد کند که موفق نشد.

تأمل و تدبر در آیات و شواهد تاریخی فوق، دیدگاه کسانی را که همواره از «بیم فتنه»، از خدا و رسولش نیز پیشی می‌گیرند، تعدیل می‌کند. صاحبان اندیشه‌های سنتی همیشه نگرانند که مبدا اگر محیط مختلط باشد یا دختر و پسری با هم سخن گفته یا قدم بزنند کار به جای باریک بکشد و گناهی اتفاق بیفتد. توجه به آیات و روایات فوق نشان می‌دهد که بر فرض اتفاقی هم بیفتد فاجعه نخواهد بود و سزاوار این همه نگرانی نیست.

(۲۲) وارونه شدن اولویت‌ها و حساسیت‌ها

طرد عقلانیت و بی‌مهری به قرآن و نگاه سطحی به روایات باعث شده است بسیاری از اولویت‌ها وارونه شود. اموری که قرآن به آنها خیلی اهمیت داده است در بین ما چندان اهمیت ندارد و برعکس اموری که شریعت نسبت به آنها چندان حساسیت ندارد در بین ما جایگاه بسیار والائی دارد. برای مثال در محیط‌های سنتی به نامگذاری فرزندان فوق‌العاده بهامی‌دهند. در اولین دیدار با بزرگترهایی که فرزندشان همراهشان است از نام فرزند سؤال می‌کنیم و توقع داریم همانم انبیاء و امامان باشد. نامهایی مثل هوشنگ، مینا، مینو، سحر، سوسن اسلامی شمرده نمی‌شوند. در حالی که هر اسم خوش معنایی شایسته نامگذاری است و پیامبر فقط از اسم‌های زشت نهی کردند. در بین عرب دوران جاهلی مرسوم بود که نام درندگان و حیوانات وحشی را بر فرزندان‌شان می‌گذارند تا در آینده جنگجو بار بیاید. هنوز در بین عربها بعضی از آن اسمها رایج است مثل فهد که به معنای یوزپلنگ است.

باری باید به جای اسم به مسمی‌اندیشید. نام‌گذاری در آن حد از اهمیت نیست که ما می‌پنداریم و خدا توقع ندارد چندمیلیارد بنده‌اش با بیست الی سی اسم نامگذاری شوند.

اهمیت ریش برای مردان و حجاب برای زنان، سلام کردن غلیظ، حضور در مجالس روضه، اقامه ماتم برای امامان در بیشترایام سال، رفتن به اماکن زیارتی، خوردن آش و پلوی نذری، سیاه پوشیدن و سیاه‌کوبی، آوردن آب زمزم از مکه و کفن منقش به دعا، مهر کربلا، انگشتر عقیق، برداشتن و بوسیدن ذرات نان، دیدو بازدید از زائر و حاجی ... و دیگر ظواهر و شعائر دینی فرصت توجه به مسائل مهم را از ما گرفته است. در حالی که وقتی به قرآن و سیره پیامبر و امامان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم اولویت‌ها چیزهای دیگری است. در قرآن به عدالت در زندگی جمعی و اعتدال در زندگی شخصی بسیار اهمیت داده شده است. به درآمد حلال فوق‌العاده اهمیت داده شده است. در حدیث است که دین ده جزء دارد و نه جزء آن درآمد حلال است. در قرآن می‌خوانیم قوم شعیب در اثر کمفروشی به عذاب الهی گرفتار شدند. رسیدگی و احسان به فقراء از مهمترین اولویت‌هاست. همه امامان ما «سیر شب» داشته‌اند یعنی شبانه برای فقرا غذا می‌بردند. پیامبر می‌فرمود هر کس سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است. پیامبر می‌فرمود اکثر دوزخیان از راه شکم و عورتشان مستحق دوزخ شده‌اند. یعنی متولیان جامعه باید خطر دو روزنه را جدی بگیرند یعنی اشتغال و ازدواج مهمترین اولویت‌ها هستند. متأسفانه دولت و ملت به این دو موضوع چنانکه

عقل فقهی!

باید اهمیت نمی دهند. پرهیز از اختلاف و حفظ وحدت از مهمترین آموزه‌های قرآن است «ان الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعاً لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله» تهدیدی تا این حد شدید اللحن کمتر در قرآن دیده می شود.

در اثر منحرف شدن حساسیت‌ها، اگر کسی پرونده‌های کلان مفاسد اقتصادی و تجاوز به حقوق دیگران داشته باشد برای مردم چندان تعجبی ندارد ولی اگر زن دومی بگیرد همه تف و لعنت نثارش می کنند و با آب و تاب، آن را در محافل نقل می کنند. واژه فساد corrupt در غرب به معنای مفاسد مالی و اقتصادی است ولی در ایران وقتی می گویند فلانی فاسد است شنونده از این واژه روابط جنسی آزاد و مشروب خوری به ذهنش می آید که هر دو مسائل شخصی و حوزه خصوصی افراد است.

(۲۳) اطلاق‌گیری‌های ناروا

زمان و مکان از عناصر مؤثر در تحقق ملاک بعضی از احکامند. از این رو باید موضوع حکم را دقیقاً تشخیص داد و نمی‌توان حکم را از موضوعی به موضوع دیگر سرایت داد مگر با تنقیح مناط قطعی.

در موردی که از جنبه عقلائی احتمال می‌دهیم چیزی در تحقق و تکون موضوع دخالت داشته باشد نمی‌توان حکم را به موضوع مشابه سرایت داد. معمولاً می‌گویند از اینکه در دلیل حکم و مقام اثبات، قیدی وجود ندارد پی می‌بریم که حکم مطلق است چون اصل تطابق بین عالم اثبات و عالم ثبوت است. ولی این سخن درست نیست زیرا اطلاق مشروط به دو شرط است. اولاً متکلم باید در مقام بیان باشد ثانیاً قرینه متصله یا چیزی که صلاحیت برای قرینیت دارد در کار نباشد. به بیان دیگر اطلاق‌گیری از کلام، مشروط است به احراز اینکه متکلم در مقام بیان تمام مقصود خود بوده است و چنین چیزی مشروط است به احراز عدم وجود قرینه و صرف عدم احراز قرینه کافی نیست. و قرینه‌ای که مانع انعقاد ظهور می‌شود قرینه متصله است اعم از لفظیه و لبیه. فقها معمولاً در موارد احتمال وجود قرینه به اصالة عدم قرینه متوسل می‌شوند ولی اگر مقصود از این اصل، استصحاب عدم قرینه است فایده‌ای نخواهد داشت چرا که اصل مثبت خواهد بود. و اگر مقصود این است که عدم ذکر قرینه در نزد عرف و عقلا دلیلی است بر عدم وجود قرینه چرا که عقلاً سکوت متکلم نسبت به قید خاص را دلیل بر عدم وجود آن قیدی گیرند در پاسخ باید گفت چنین چیزی در مورد قرائن لفظیه و مقامیه صحیح است نه در مورد قرائن لبیه. چرا که بر متکلم یاراوی واجب نیست قرینه لبیه را ذکر کند چرا که غالباً التفاتی به آن به عنوان ظرف صدور حکم ندارد. به بیان دیگر این اصل که متکلم در مقام بیان است، فقط در مورد قرائن لفظیه و مقامیه صحیح است نه قرینه لبیه که به منزله قرینه متصل به کلام است.

در بسیاری از احکام به خصوص احکام اجتماعی و سیاسی همواره احتمال می‌رود جو و فضای حاکم بر عصر صدور در حکم تأثیر داشته باشد. بلکه اصل بر این است که حکم مقطعی باشد چرا که هیچ‌گویی‌های نمی‌تواند فارغ از فضا و جو حاکم سخن بگوید. آیا ما می‌توانیم امروزه به سخنان امام خمینی در اوائل انقلاب عمل کنیم. زمانی امام فرمودند «بازارها را تعطیل کنید اعتصاب کنید... ما با هر کشوری ممکن است ارتباط سیاسی داشته باشیم ولی دولت سعودی را هرگز نخواهیم بخشید...»! امروزه می‌دانیم این دستورات در ظرف خاصی اعتبار داشته‌اند و زمان ما حکم

عقل فقهی!

جداگانه‌ای را می‌طلبد. در زمان جنگ ایران و عراق، امام می‌گفتند صلح با صدام خیانت به اسلام و مسلمین و پیغمبر(ص) است. اما چیزی نگذشت که خود امام‌پذیرش آتش‌بس را لازم دانستند. هر مصلح یا پیامبری در جامعه‌ای با رسم و رسومات و آداب و قوانین خاص ظهور می‌کند و در همان فضا سخن می‌گوید و تلاش می‌کند آداب و قوانین سفیهانه یا ظالمانه را گام به گام نسخ یا تعدیل کند. هیچکس نمی‌تواند بی توجه به فضای جامعه درخلاء سخن بگوید. آیه و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه نیز به این نکته اشعار دارد.

در خود روایات به موارد فراوانی برخورد می‌کنیم که امامان از اینکه اصحابشان بدون ملاحظه جو و فضای صدور حکم اقدام به تعمیم حکم می‌کردند معترض می‌شدند و می‌فرمودند این حکم مقطعی بوده و به دلیل تغییر شرائط نمی‌توانیم امروزه همان حکم را نافذ بدانیم. طرز پاسخ امامان به گونه‌ای است که نمی‌توان گفت این تغییر شرائط را فقط امام معصوم می‌فهمد و ماحق نداریم حکم را مقطعی بدانیم چرا که لحن امام در برخی موارد این است که چرا شما تأمل نمی‌کنید و بر ظاهر الفاظ حدیث، جمود می‌ورزید، شما هم اگر دقت کنید می‌فهمید که حکم مقطعی است. به برخی از این موارد توجه فرمایید:

۱. از حضرت علی(ع) پرسیدند مگر نه آنکه پیامبر فرمود موها را رنگ کنید و خود را شبیه یهود نسازید؟ در پاسخ فرمود این سخن را در روزگاری فرمود که پیروان اسلام کم بودند. اما امروز که اسلام گسترش یافته و نظام اسلامی استقرار پیدا کرده است هر کس آزاد است که مویش را رنگ کند و یا رنگ نکند.

۲. به امام صادق گفتند شنیده‌ایم که مردی انصاری از دنیا رفت و دو دینار بدهکار بود و پیامبر به همین دلیل بر او نماز نخواند؟ امام فرمود این اقدام پیامبر برای جلب توجه مردم به اهمیت بدهی بود تا اینکه مردم نسبت به آن سهل‌انگاری نکنند. خود پیامبر وقتی از دنیا رفت بدهکار بود. امام حسن وقتی از دنیا رفت بدهکار بود. امام حسین وقتی کشته شد بدهکار بود!

۳. در مورد ممنوعیت خارج کردن گوشت قربانی از منی، امام صادق فرمود اگر قبلاً چنین دستوری دادیم برای آن بود که مردم نیاز به گوشت آن داشتند ولی امروزه جمعیت زیاد شده است و خارج کردن گوشت قربانی مانعی ندارد.

۴. امام صادق(ع) فرمود اگر بعد از عروسی، زن ادعای مهریه کند باید بیّنه(دو شاهد) بیاورد والا ادعایش مسموع نیست.

اگر مرد مدعی پرداخت مهریه باشد باید دلیل بیاورد پس چرا امام بر خلاف قاعده، بیّنه آوردن را به عهده زن می‌داند؟ صاحب وسائل در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: بعضی از عالمان ما گفته‌اند که

عقل فقهی!

در مدینه مرسوم بود که زن قبل از عروسی تمام مهریه را می‌گرفت و چنین ادعائی از طرف زن بر خلاف رویه معمول بود و امام بر اساس وضعیت جاری در مدینه چنین حکمی داده‌اند.

۵. امام صادق از امیرالمؤمنین نقل کردند که فرمود: وقتی به اهل کتاب می‌رسید اول سلام نکنید و وقتی آنها سلام می‌کنند فقط بگویید علیکم.

این حکم نیز مقطعی است و نمی‌تواند قاعده‌ای برای زمان ما باشد. کلینی نقل کرده است که یک یهودی وارد بر پیامبر شد و گفت السام علیکم و پیامبر در پاسخ فرمود علیکم. دو نفر یهودی دیگر نیز وارد شدند و همانطور سلام کردند و پیامبر همانطور پاسخ گفت. عائشه به یهودیان دشنام گفت. پیامبر او را از دشنام گویی منع کرد. عائشه گفت مگر نشنیدی که گفتند السام علیکم یعنی مرگ بر شما. پیامبر فرمود آری به همین جهت من نیز گفتم علیکم. هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد بگوئید سلام علیکم و وقتی کافری بر شما سلام کرد بگوئید علیکم.

پس نمی‌توان از این حدیث قاعده کلی استنتاج کرد و امروز نیز به مردم گفت به کافران سلام نکنید و اگر به شما سلام کردند به طور ناقص جواب دهید!

۶. سفیان ثوری بر امام صادق وارد شد و از اینکه آن حضرت لباس سفید مرتبی پوشیده است تعجب کرد و گفت جلد شماعلی (ع) لباس ارزان و خشنی می‌پوشید چرا چنین لباسی پوشیده‌ای؟ امام در پاسخ فرمود حضرت علی در زمانی می‌زیست که عموم مردم در فقر بسر می‌بردند. ولی امروزه عموم مردم در رفاهند. در چنین موقعیتی خوبان، سزاوارترین مردم در بهره‌مندی از نعمتها هستند.

۷. در روایات متعددی از تصریح به اسم امام زمان نهی شده است. امروزه نیز علمای دین نام آن حضرت را به زبان نمی‌آورند. ولی در بعضی مکاتبات نواب آن حضرت آمده است که «اگر نام او را ببری فاش می‌شود و دشمن سراغ او خواهد رفت». در بعضی توقیعات نیز آمده است هر کس در حضور مردم نام مرا ببرد ملعون است. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد تقیه از دشمن و اختفای آن حضرت، رمز مستور بودن نام آن گرامی بوده است. پس وجهی ندارد که امروز نیز از تصریح به نام آن بزرگوار تقیه شود.

۸. حسین بن خالد به امام رضا می‌گوید شنیده‌ایم که پیامبر و علی (ع) با آنکه انگشتر به دست داشتند برای دستشویی رفتن آن را از دستشان در نمی‌آوردند. امام فرمود انگشتر آنها در دست راستشان بود ولی شما انگشتر را در دست چپ می‌کنید.

۹. پیامبر اکرم همسایگان مسجد را تهدید کردند که اگر برای حضور در نماز جماعت به مسجد نیایند خانه‌اشان را به آتش خواهند کشید!

عقل فقهی!

آیا می‌توان چنین دستوری را امروز اجرا کرد. علت چنین دستوری چه بود؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهد در آن زمان عدم حضور، به منزله صف‌بندی علیه مسلمانان بود. در آن عصر هویت دینی عین هویت سیاسی و اجتماعی بود و کسی از جماعت مسلمانان فاصله نمی‌گرفت مگر بعد از آنکه از جهت سیاسی در صف مقابل قرار گیرد به همین دلیل مرتد، دشمن تلقی می‌شد. بنابراین این نمی‌توان بدون توجه به فضای حاکم بر آن عصر، بر الفاظ روایات پافشاری کرد و جان و مال و ناموس مردم را در معرض تهدید قرار داد. متأسفانه بدون توجه به این واقعیت، فقها حکم مشابهی در رساله‌های عملیه‌اشان نوشته‌اند که جای تردید دارد. در احکام مربوط به مسجد نوشته‌اند مستحب است انسان با کسی که به مسجد حاضر نمی‌شود همسایه نشود هم‌غذا نشود دختر به او ندهد و دختر از او نگیرد و... خلاصه توصیه می‌کنند مردم با کسی که مسلمان است و نماز می‌خواند ولی هنوز اهمیت مسجد را درک نکرده و یا درک کرده و سهل‌انگاری می‌کند، همه ارتباطاتشان را قطع کنند!!!

۱۰. حضرت علی(ع) در زمان خلافت خود، روزهای جمعه همه بیت المال را بین نیازمندان تقسیم می‌کرد، کف آن را جارومی‌زد و سپس دو رکعت نماز می‌گزارد و می‌گفت ای بیت المال! شاهد باش من حتی یک درهم را نیز نگه نداشتم و همه را بین مسلمانان توزیع کردم.

آیا می‌توان امروزه نیز به دولت اسلامی توصیه کرد همه ذخائر بانکی کشور را بین مردم توزیع کند!!!

۱۱. امام صادق(ع) در مورد زن شوهرداری که اقدام به ازدواج کرده بود پرسید: آیا این زن در مدینه است؟ راوی گفت آری. امام فرمود: همه مسلمانان امروز می‌دانند که ازدواج با دو مرد هرگز جایز نیست ولی اگر بنا باشد به صرف ادعای جهل و نادانی نسبت به حکم خدا، حد ساقط شود حدود الهی هرگز به اجرا در نخواهد آمد.

۱۲. امام صادق در حدیثی فرمود امروز ازدواج با کنیزان جایز نیست چرا که مهریه زن حرّه به اندازه زن کنیز است و یا کمتر. آیه قرآن به کسانی اجازه ازدواج با کنیز را می‌دهد که توان مالی برای ازدواج با حره را نداشته باشند.

۱۳. به امام هفتم(ع) گفتند شنیدیم شخصی در زمان پیامبر مُرد و دو دینار از وی باقی ماند و پیامبر درباره‌اش گفت: مال زیادی بر جای گذارد! امام در پاسخ فرمود: این سخن مربوط به کسی بود که از اصحاب صفّه که خود از فقیرترین مردم بودند گدائی می‌کرد!

در روایت مشابهی از امام صادق(ع) می‌پرسند که شنیدیم مردی مرد و دو دینار از او باقی ماند و پیامبر درباره‌اش گفت: مال زیادی باقی گذارد، هر کس دو دینار از خود باقی گذارد آنها را در قیامت داغ می‌کنند و بر پیشانی‌اش می‌گذارند! امام فرمود این جمله را پیامبر درباره‌ی کسانی گفت که شام و

عقل فقهی!

نهار نداشتند و مهمان پیامبر بودند. اما امروز مردم حقوقشان را به طور سالانه دریافت می‌کنند و هر کس حق دارد آذوقه یک سال خود و خانواده‌اش را تهیه کند.

۱۴. امام صادق(ع) در زمان خود زکات را بر بنی هاشم حلال می‌دانست چون آنان را از خمس منع کرده بودند.

۱۵. از امام صادق(ع) سؤال شد که آیا در برنج هم زکات است؟ امام فرمود بلی. سپس گفتند شهر مدینه در آن زمان برنج‌نداشت تا زکات واجب گردد. اما امروزه باید زکات گرفته شود. چگونه از برنج زکات گرفته نشود با آنکه عمده خراج و مالیات عراق از آن تأمین می‌شود.

۱۶. ابان از امام هفتم سؤال کرد که اگر طاعون آمد می‌توانیم از شهر خارج شویم امام فرمود آری. پرسید اگر در روستا باشم و طاعون بیاید می‌توانم خارج شوم؟ امام فرمود آری. گفت اگر در خانه‌ای که هستم طاعون بیاید می‌توانم از آن خارج شوم امام فرمود آری. ابان با تعجب گفت از پیامبر برایمان نقل کرده‌اند که فرمود کسی که از طاعون فرار کند مثل کسی است که از جنگ فرار کرده است!

امام فرمود پیامبر این سخن را به کسانی گفت که مرزبانان کشور بودند و اگر به خاطر طاعون مرز را ترک می‌کردند مسلمانان در معرض حمله دشمن قرار می‌گرفتند.

بنگرید وقتی انسان در حال و هوای موقعیت صدور حدیث نباشد تا چه مقدار حدیث عجیب و غریب جلوه می‌کند و چه اشتباه فاحشی می‌کنند کسانی که می‌گویند ما اسرار کلام معصوم را نمی‌فهمیم، از ما تعبد و تبعیت می‌خواهند نه چون و چرا کردن!!! چنین برخوردی با حدیث، تعبد و تبعیت نیست بلکه دگم‌اندیشی و سفاهت است.

نکته بسیار حائز اهمیت اینکه در این نمونه‌ها و نظائر آنها، ائمه اطهار(ع) به گونه‌ای پاسخ نمی‌دهند که به ما بفهمانند مقطعی بودن این احکام را فقط ما می‌فهمیم و شما اگر بخواهید حدیثی را مقطعی بدانید باید از ما اجازه بگیرید و اگر ما نگوییم فلان حدیث، مقطعی است باید آن را ابدی بدانید. به بیان دیگر درک مقطعی بودن حدیث نیازمند به علم غیب امام نیست که دیگران از آن عاجز باشند. بلکه بر عکس ائمه(ع) طوری واکنش نشان می‌دهند که گویا باور نمی‌کردند از آنها چنین سؤالی بشود. نحوه پاسخ آنها نشان می‌دهد توقع نداشتند عده‌ای با ساده‌اندیشی یا دگم‌اندیشی چنین سؤالاتی از آنها بکنند. در واقع می‌گویند شما هم باید به موقعیت صدور حدیث توجه کنید و اگر به شرائط و ظروف و موقعیت بیان پیامبر توجه می‌کردید چنین سؤالاتی نمی‌کردید.

آیا می‌توان بدون توجه به موقعیت صدور حدیث و فضای حاکم در آن جامعه، آن هم جامعه بسیط و عشائری مدینه چهارده‌قرن قبل بسیاری از دستورات و رفتارهای سیاسی اجتماعی پیامبر را الگو قرار داد و گفت ولکم فی رسول الله اسوة حسنة. یا آنکه باید روح دستورات پیامبر را کشف کرد و بر

عقل فقهی!

شکل و قالب آنها جمود نورزید. به نظر ما حتی بسیاری از احکام فردی را نیز نمی‌توان به این زمان سرایت داد.

۱۷. پیامبر با چوب اراک مسواک می‌کرد. آیا می‌توان گفت امروز هم مستحب است با همان چوب مسواک کنیم؟

۱۸. پیامبر گوش امام حسن و امام حسین را در کودکی سوراخ کرد و گوشواره آویخت. آیا برای ما هم مستحب است با پسرانمان چنین رفتاری نمائیم؟

۱۹. پیامبر با دست غذا می‌خورد. آیا می‌توان گفت مستحب است ما هم با دست غذا بخوریم گرچه حاضران بدشان بیاید و اشتهایشان کور شود؟

۲۰. پیامبر نوعی ملخ می‌خورد. آیا مستحب است ما هم برای تأسی به پیامبر، اگر به عربستان رفتیم آن نوع ملخ را پیدا کرده و بخوریم؟

۲۱. در حدیث است که امام رضا با اشنان دست می‌شستند و اشنان در دهان می‌کردند و می‌خائیدند و می‌انداختند. آیا برای ما نیز بهتر است به جای جایگزین‌های امروزی اشنان از اشنان استفاده کنیم؟

۲۲. در حدیث است که «یهودیان ریششان را می‌زدند و سیل می‌گذاشتند شما خود را شبیه یهود نکنید» بر این اساس فتواداده‌اند که مستحب است ریش را بلند و سیل را کوتاه کرد. آیا چنین دستوری امروزه نیز مستحب است (به خصوص که ریش یهودیان از ریش طالبان نیز بلندتر شده است).

۲۳. پیامبر توصیه می‌کرد سرها را بتراشند آیا مستحب است ما نیز سرمان را تیغ بزنیم! بعید است بتوان چنین حکمی کرد چراکه شاید در آن عصر دستوری بهداشتی بوده است.

۲۴. پیامبر اکرم زن و مرد را به سنت ختنه توصیه می‌کرد. آیا امروزه که همه زنان از آن گریزانند و نوعی تحقیر تلقی می‌شود، می‌توان گفت هنوز برای زنان مستحب است؟

۲۵. در حدیث است که سبق و رمایه فقط محدود به تیر و کمان و اسب سواری است و گرو بندی در غیر آن مشروعیت ندارد. آیا امروزه هم منحصر به همان دو چیز است؟ یا آن دو برای تقویت بنیه دفاعی تشریح شده بود و در هر عصری شکل و روش دفاع در برابر دشمن به گونه‌ای متناسب با همان عصر است.

۲۶. شخصی از امام(ع) پرسید قبله را چگونه تشخیص دهم امام فرمود ستاره جدی را محاذات شانه راست خود قرار بده. آیا ما می‌توانیم این دستور را برای همه مکان‌ها معتبر بدانیم یا باید بگوییم سؤال کننده اهل عراق بوده و این روش فقط برای افق عراق اعتبار دارد نه مردم آفاق دیگر. نکته دیگر اینکه بر امام(ع) لازم نبود توجه دهد که این دستور مربوط به افق عراق است چون امام هرگز باور نمی‌کرد عده‌ای بیایند و بر خلاف روش‌های عقلانی فهم متن، برای سخن او چنین

عقل فقهی!

اطلاق و عمومی قائل شوند! قرآن نیز که می‌گوید و اتموا الصیام الی اللیل لازم نیست قیدی به آن اضافه کند که این دستور مربوط به قطب شمال و جنوب نیست. چرا که در آن مناطق اگر کسی برای افطار کردن منتظر شب باشد از گرسنگی تلف خواهد شد! قرآن از شیوه عقلانی در تفهیم تخطی نکرده است و عقلا برای نظائر این گزاره‌ها عموم و اطلاق قائل نمی‌شوند. چنانکه اگر در سالهای آتی سفر و اقامت در کره مریخ برای انسانها میسر شود و به دلیل رشد جمعیت، بخشی از مردم ناچار شوند در آنجا زندگی کنند، وضعیت نماز، روزه، جهت قبله و هر آنچه به تقویم قمری مربوط می‌شود به کلی تغییر خواهد کرد. (سال مریخ به جای ۳۶۵ روز ۶۸۷ روز است و یک شبانه روز در آنجا ساعت است)

۲۷. پیامبر فرمود سکوت دختر در برابر پیشنهاد ازدواج، علامت رضایت اوست. آیا در جامعه‌ای که سکوت، علامت عدم رضایت است نیز می‌توان به این ملاک عمل کرد؟

۲۸. در حدیث است که عرض راه‌ها و خیابانها را هفت ذراع قرار دهید (حدود ۳/۵ متر). آیا چنین توصیه‌ای امروزه جوابگوست؟

۲۹. پیامبر اکرم فرمود «تن می‌پوشانید از باد بهار». نگارنده برای عمل به این حدیث در فصل بهار بارها شدیداً مریض شده‌است! آیا این حدیث برای شرایط آب و هوایی مکه و مدینه وارد شده است یا ساکنان مسکو هم می‌توانند به آن عمل کنند؟

۳۰. بر اساس بعضی احادیث مستحب است انسان در خانه‌اش تعدادی (تا سی عدد) بز و گوسفند و ماکیان نگه دارد. آیا چنین چیزی با زندگی در آپارتمانهای شصت متری جور در می‌آید! گیرم آپارتمان هم نباشد آیا همسایگان معترض نمی‌شوند؟

۳۱. پیامبر به افزایش جمعیت توصیه می‌کرد. در گذشته همه کارها با دست انجام می‌گرفت و افزایش نفرات باعث افزایش تمکن مالی و نیروی نظامی جامعه بود. اگر وضع به گونه‌ای باشد که فزونی نفرات و افزایش جمعیت باعث زبونی و عقب ماندگی باشد (جوامعی مثل هند) آیا باز می‌توان به توصیه پیامبر عمل کرد؟

۳۲. رسول اکرم به جوانی که از فقر شکوه می‌کرد توصیه کرد که ازدواج کند. آن جوان چند بار سؤال خود را تکرار کرد و پیامبر نیز همان توصیه را تکرار می‌کرد. آیا پاسخ پیامبر در هر جامعه‌ای مشکل فقر را حل می‌کند؟

۳۳. آیا روایاتی که در مذمت سودانی‌ها یا خوزستانی‌ها وارد شده است نسبت به سودانی‌ها و خوزستانی‌های امروز نیز قابل عمل است؟

۳۴. بر اساس بعضی روایات، تراشیدن سر یکی از مستحبات است.

عقل فقهی!

شرائط اقلیمی جزیره العرب و نبود امکانات بهداشتی وضعیتی را به وجود می آورد که تنها راه حفظ بهداشت و نظافت، تراشیدن سر بود. آیا می توان امروزه به مردان بگوییم مستحب است سرتان را بتراشید.

۳۵. در حدیث است که ارتفاع ساختمان بیش از چهار متر نباشد. آیا امروزه که جز با برج سازی مشکل اسکان جمعیت حل نمی شود می توان به آن احادیث عمل کرد؟

۳۶. شخصی از امام صادق پرسید غلامی دارم که مشروب می خورد و کارهای زشت دیگر نیز انجام می دهد آیا بهتر است آزادش کنم یا آن را صدقه بدهم؟ امام فرمود: در بعضی موقعیت ها صدقه بهتر است و در بعضی موقعیت ها آزاد کردن. وقتی بهتر است آزادش کنی که وضعیت مالی مردم خوب باشد. اما اگر مردم در تنگنا هستند صدقه دادن بهتر است. اگر این غلام چنین وضعیتی دارد به نظر من او را بفروشی بهتر است.

۳۷. زراره و محمد بن مسلم از امام صادق پرسیدند که آیا می توان به همه اصنافی که در قرآن به عنوان مستحقان زکات ذکر شده اند زکات داد هر چند شیعه نباشند؟ حضرت در پاسخ فرمود: امام مسلمین به همه آن اصناف به دلیل اطاعتشان از حکومت، باید زکات بدهد. زراره دوباره گفت هر چند شیعه نباشند؟ امام فرمود ای زراره اگر قرار باشد فقط به شیعه زکات بدهند مستحقی برای زکات پیدا نخواهند کرد. باید به غیر شیعه هم زکات داد تا نسبت به دین رغبت پیدا کند و ثابت قدم شود. معذک تو و دوستان زکات امواتان را به غیر از شیعه ندهید!

۳۸. امام صادق (ع) فرمود: حضرت علی (ع) به بازار رفت و سه لباس خرید پیراهنی تا روی پایش، لنگی تا نصف ساق پایش و ردائی که از جلو تا سینه اش و از پشت تا پایین کمرش را می پوشاند. بعد خدا را حمد کرد و گفت سزاوار است همه مسلمانان چنین لباسی بپوشند. امام صادق سپس گفت ولی مسلمانان نمی توانند امروز چنین لباسی بپوشند. اگر بپوشند متهم به دیوانگی یا ریاکاری می شوند.

۳۹. امام صادق (ع) می فرمود: قبلاً می گفتیم طواف خانه خدا را از حجرالاسود شروع کنید و به آن ختم نمایید ولی امروزه جمعیت زیاد شده است و چنین دقتی باعث زحمت است. از هر جا شروع کنید کافی است!

۴۰. سفیان ثوری در حال طواف از امام صادق می پرسد که پیامبر وقتی به حجرالاسود می رسید چه می کرد؟ امام صادق می فرماید: پیامبر در هر طواف واجب یا مستحبی آن را می بوسید. سفیان با کمال تعجب می بیند خود امام صادق حجرالاسود را نبوسید. می گوید مگر شما نگفتید که پیامبر در هر طواف واجب و مستحبی حجرالاسود را می بوسید پس چرا شما نمی بوسید. امام می فرماید مردم برای پیامبر مقام و منزلتی معتقد بودند که آن را برای من قائل نیستند. وقتی پیامبر به حجرالاسود

عقل فقهی!

می‌رسیدبرایش راه باز می‌کردند ولی برای من راه باز نمی‌کنند و من دوست ندارم در ازدحام جمعیت حجرالاسود رابوسم.

دقت در پاسخ امام صادق در این چند حدیث نشان می‌دهد زمان و مکان و موقعیت‌ها تا چه حد در تعیین و تغییر وظیفه‌نقش ایفا می‌کند و چه ساده‌اندیشی است که بخواهیم روایت را ضابطه‌ای ابدی بدانیم.

۴۱. حسین بن علاء از امام صادق پرسید پدر چه مقدار می‌تواند از اموال فرزند بردارد. امام فرمود: اگر ناچار باشد فقط به اندازه خوراکش، بدون زیاده‌روی. حسین گفت: پس روایت پیامبر چه می‌شود که فرمود «تو و اموات همه از آن پدر هستی». امام فرمود: این جمله را پیامبر در موقعیت خاصی بیان کرد. مردی پدرش را نزد پیامبر آورد و گفت یا رسول الله پدرم در مورد میراث مادرم به من ستم کرده است. پدر گفت «من سهم الارث را خرج خودم و فرزندم کردم». این در حالی بود که چیزی از آن اموال باقی نمانده بود. آیا پیامبر پدر را به خاطر این کار حبس می‌کرد! این روایت نیز نشان می‌دهد که چگونه بی‌توجهی به موقعیت صدور روایت، انسان را به اشتباه می‌اندازد.

۴۲. حضرت امیر در مورد دو مرد یا مرد و زنی که زیر یک لحاف پیدا شوند فرمود: اضافه بر تازیانه، آنها را در توالف فروبرده و به مدفوع آلوده‌اشان کنید! آیا امروزه که این نوع مجازات، شکنجه و بر خلاف حقوق انسانی تلقی می‌شود نیز باید چنین کرد؟

۴۳. پیامبر فرمود هر کس زمین بئری را احیاء کند مالک آن خواهد بود. آیا می‌توان در این زمان که مشکل مسکن و بلکه مشکل زمین یک معضل عمومی است و افراد متمکن می‌توانند با ابزارهای جدید به سرعت هکتارها زمین را زیر کشت ببرند به اطلاق آن معتقد شد و آنها را مالک دانست؟

۴۴. در زمانی که ابزار بهره‌برداری از معادن و جنگلها، فقط تیشه و تبر بود، پیامبر فرمود هر کس هر مقدار از آنها برداشت کند مالک آن است. آیا امروزه که وسائل تولید و بهره‌برداری، ماشینی و مدرنیزه شده و یک شخص می‌تواند در مدت کوتاهی درختان یک جنگل را قطع کند یا یک معدن بسیار بزرگ را در اختیار بگیرد، می‌توان گفت چنین حقی دارد و مالک آنها می‌شود.

۴۵. پیامبر می‌فرمود من در بین شما به استناد قسم و بی‌تنبه قضاوت می‌کنم. آیا امروزه که جرم‌شناسی و تجارب بشری، شیوه‌های زیادی برای اقناع قاضی ابداع کرده است باز اکتفا به قسم و بی‌تنبه کافی است. فرض کنیم که مدعی دو شاهد به دادگاه بیاورد که فلانی اموال مرا دزدیده است. اما انگشت‌نگاری و شواهد دیگر نشان دهد دزد شخص ثالثی است. آیا قاضی باید براساس بی‌تنبه قضاوت کند؟

عقل فقهی!

۴۶. پیامبر اکرم از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی کردند. از امام باقر(ع) در اینباره سؤال شد. امام فرمود: پیامبر بدان خاطر از خوردن گوشت آن نهی کرد که در جنگ خیبر وسیله سواری غیر از آن نبود. گوشت الاغ حرام نیست، چیزهای حرام منحصر به مواردی است که در قرآن تحریم شده است!

۴۷. پیامبر از فروش میوه پیش از اطمینان به باردهی درخت نهی کردند. امام صادق آن را مجاز دانستند و وقتی علت آن را پرسیدند فرمود: در آن زمان باعث منازعه و اختلاف بود ولی امروزه نزاعی پیش نمی‌آید.

۴۸. به خاطر کمبود آب و مرتع پیامبر از فروش مازاد بر مصرف آب و چراگاه نهی کردند. آیا می‌توان نهی پیامبر را یک دستور ثابت و دائمی دانست یا باید گفت جواز فروش محدود به حد نیاز و حاجت نیست و آن یک نهی مقطعی بوده است؟

۴۹. پیامبر دستور دادند هنگام رسیدن میوه‌ها، دیوار باغ‌ها را بشکافند تا عابران بتوانند در حد خوردن و نه به همراه بردن، از میوه‌ها استفاده کنند. آیا این یک دستور ثابت و دائمی است؟ وقتی از امام باقر(ع) در این باره سؤال کردند فرمود: پیامبر به خاطر ضرورت، چنین دستوری دادند. جز در ضرورت جایز نیست.

۵۰. پیامبر از قطع درخت سدر نهی کردند. وقتی از امام هفتم در اینباره سؤال کردند فرمود این نهی مربوط به صحراست که در آن درخت سدر کم است اما در اینجا مانعی ندارد. پیداست این حکم حتی در صحرا نیز دائمی نیست.

۵۱. پیامبر اکرم از فروش زمین‌های مدینه منع می‌کرد و مردم را تشویق می‌کرد که اقدام به فدوش املاک خود نکنند. آیا این توصیه یک توصیه دائمی است یا برای جلوگیری از اتفاقی نظیر آنچه بر سر فلسطینیان آمد، است؟

۵۲. از امام صادق پرسیدند اگر وبا بیاید آیا می‌توانیم شهر را ترک کنیم؟ فرمود آری. گفتند پس چرا پیامبر از این کار نهی کرد. فرمود: نهی پیامبر به خاطر آن بود که در میدان نبرد، وبا آمد و عده‌ای به بهانه وبا می‌خواستند از میدان جنگ بگریزند. در چنین شرائطی پیامبر فرمود فرار از وبا فرار از جنگ است و می‌خواست سپاهیان مراکز خود را تخلیه نکنند.

۵۲. در زمانی که همه مسلح به شمشیر بودند پیامبر در نماز جمعه، با تکیه به شمشیر، خطبه می‌خواند. آیا امروزه که کسی مسلح نیست و سخنرانان در جذاب‌ترین شکل به صحنه می‌آیند و سعی می‌کنند حتی الامکان، شاخه گل به سینه داشته باشند، درست است خطبای جمعه با ژث سخنرانی کنند! آیا موهوم این نکته نیست که یا سخن مرا بپذیرید و یا با ژث تفهیم خواهم کرد!

عقل فقهی!

توصیه به عمامه با تحت الحنک نیز چنانکه مرحوم فیض و شهید مطهری اشاره کرده‌اند نمی‌تواند حکم دائمی باشد.

علت انگشت‌نما شدن طالبان در دنیا همین خشک‌سری و جمود بر الفاظ روایات است. البته آنها و عده‌ای از همفکرانشان در ایران می‌گویند ما نباید از ملامت مردم بهراسیم و لایخافون لومة لائم. همه دنیا هم ما را مسخره کنند ما باید به وظیفه‌امان عمل کنیم. ولی پاسخ آنها این است که اول ثابت کنید چنین چیزی وظیفه شماس است بعد نسبت به آن پافشاری کنید. اول باید ثابت کرد که مجسمه سازی در زمان ما حرام است بعد مجسمه‌ها را تخریب کرد. شواهد و قرائن نشان می‌دهد نهی از مجسمه سازی برای جلوگیری از بازگشت مردم به عهد بت‌پرستی بوده است. بر فرض که نتوان با ضرس قاطع چنین چیزی را گفت. احتمال آن نیز کافی است که نتوانیم آن را حکم مستمری برای این زمان بدانیم.

آیه الله بروجردی با توجه به زندگی قبیله‌ای عرب آن روزگار و حمیت‌های قومی عرب آن عصر احتمال می‌داد که احکام عاقله مخصوص آنها بوده که در شدائد و حوادث، همبستگی و تعاون شدیدی داشتند و یکدیگر را تنها نمی‌گذارند؛ دیگر نمی‌توان چنین چیزی را حکم دائمی دانسته و در روزگار ما هم اگر کسی در حادثه رانندگی کسی را کشت، دیه مقتول را از عمومی راننده بگیرند. به مثال دیگری توجه کنید. فرض کنید در احادیث آمده باشد که خرید و فروش خون جایز نیست. فقیه با بررسی وضعیت عصر صدور این احادیث به این نکته می‌رسد که در آن روزگار خون هیچ منفعت حلالی نداشته است. ممکن است مطمئن شود که به همین دلیل خرید و فروش آن تحریم شده است و ممکن است مطمئن نشود و احتمال دهد که شاید به این جهت بوده که خرید و فروش آن ممنوع شده است. در هر دو صورت نمی‌تواند فتوا به حرمت خرید و فروش خون بدهد. پس اولاً این امر فقط کار فقیه است نه غیر فقیه. ثانیاً فقیه نیز به احتمالی ترتیب اثر می‌دهد که مبتنی بر شواهد و قرائن تاریخی باشد.

در این مسأله تفاوت ما با طرفداران اجتهاد مصطلح در این است که پیروان فقه جواهری می‌گویند فقیه در صورتی نمی‌تواند اخذ به اطلاق کند که یقین پیدا کند که حکم مقطعی بوده است و ما می‌گوییم اگر با توجه به بعضی قرائن و شواهد تاریخی، نسبت به دائمی بودن حکم تردید پیدا کند دیگر نمی‌تواند اخذ به اطلاق کند چرا که اطلاق منوط است به احراز عدم وجود قرینه نه عدم احراز قرینه.

بزرگترین لغزش علمای اصولی ما همین لغزش است. اگر به این نکته تفتن یافته بودند به تتبعات تاریخی بیشتر بها داده و چنین آسان احکام مقطعی عصر پیامبر و ائمه را به عصر پیچیده و صنعتی امروز تسری نمی‌دادند. اگر می‌دانستند که در آن عصر هویت سیاسی و اجتماعی عین هویت دینی

عقل فقهی!

بود، امروزه به قتل مرتد و جزیه گرفتن از کفار ذمی و کشتن کفار حربی و جوازسرقت و کلاهبرداری از آنها فتوا نمی‌دادند و باعث وهن دین نمی‌شدند. اگر با تتبع تاریخی درمی‌یافتند که در آن عصر ازدواج‌ماهیتی دیگر داشت و بر خلاف امروز که مبتنی بر عشق طرفینی و حقوق متعادل است، صرفاً برای تولید مثل و داشتن وارث‌بود، دیگر بر احکام غیر عادلانه آن اصرار نمی‌ورزیدند.

(۲۱۴) تأثیر تکنولوژی در امکا

ظهور و گسترش اینترنت، مسأله «کُتب ضالّه» را به کلی منتفی ساخته است. توضیح اینکه در دنیای امروز اگر کتابی جزء کتب ضالّه باشد، مثلاً مغایر با عفت و اخلاق عمومی باشد یا بدآموزی داشته باشد اگر بخواهیم چنین کتابی انتشار پیدا نکند برعکس باعث انتشار آن خواهیم شد و جلوگیری از آن ممکن نیست. ممانعت از چاپ چنین کتابهایی باعث می‌شود حساسیت نسبت به آن بیشتر شود و مؤلف بدون کمترین زحمتی از کنج خانه‌اش آن را در اینترنت قرار دهد تا یک میلیارد بیننده بتوانند به راحتی آن را مطالعه کنند.

در پی گسترش صنعت چاپ و ابزار اینترنت و دیگر رسانه‌های جمعی و سهولت استفاده رایگان از آفرینش‌های علمی و هنری، نظام حقوقی خاصی تکون یافت و حقوق مؤلفان و صاحبان آفرینش‌های فکری مطرح شد. بعضی از این حقوق باهیچیک از حقوق عینی و دینی قابل انطباق نیست. موضوع کپی رایت، عین نیست و ناظر به ابداع فکر نویسنده است. امروزه حقوق معنوی به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده است که نمی‌توان تقسیم حق به عینی و دینی را کامل شمرد. طبیعت این حقوق ایجاب می‌کند که گروه خاصی به شمار آیند و حق مالی به سه دسته عینی و دینی و معنوی تقسیم گردد. در قدیم آثار فکری و فرهنگی نشر محدودی داشت قبل از اختراع چاپ و تحول دانش تجربی و رشد تکنولوژی جدید، کتابها استنساخ می‌شد و ابداعات و اختراعات تنوع و سرعت امروزه را نداشت و اثر یک دانشمند یا هنرمند در محدوده‌ای بسیار کوچک انتشار می‌یافت. مهمتر اینکه، بر خلاف دورانهای کهن که تألیف و تصنیف، بیشتر با انگیزه انجام خدمتی فرهنگی و معنوی صورت می‌گرفت و مؤلف و مصنف کمتر به بهره مادی می‌اندیشید، امروزه به دلیل تخصصی شدن امور و ضرورت تأمین معیشت صاحب اثر، به صورت یک حرفه و منبع درآمد درآمده است.

آیا چاه کندن و آب در آوردن در گذشته با امروز یکسان است؟ امروزه با مته‌های قوی به سهولت چاه‌های عمیق می‌زنند و از عمق دویست متری همه آب‌های اطراف را استخراج می‌کنند. آیا می‌توان گفت حریم چاه همان حریمی است که قبلاً گفته می‌شد؟ یا باید گفت آن حریم مربوط به نوع زراعت آن زمان بود.

امکانات سد سازی جدید این قدرت را به دولت‌ها داده است تا جلو یک رودخانه بزرگ را ببندند. آیا می‌توانیم بگوییم دولت‌ها حق دارند جلو این رودها را ببندند یا صد در صد آب آن را به خود اختصاص دهند؟ آیا دولت افغانستان حق دارد جلورود هیرمند را ببندد و سیستان و بلوچستان را با

عقل فقهی!

قحطی مواجه سازد. آیا ترکیه حق دارد جلو رود فرات را بگیرد و به سوریه و عراق لطمه جبران ناپذیری وارد کند؟

باری، اگر عالمان دین، دگرگونی روحيات و مناسبات اجتماعی در گذشته و حال را در نظر می‌گرفتند اصرار نمی‌کردند که اجرای اعدام و تعزیرات در ملأ عام باشد. در گذشته وقتی نیروی مهاجم سرهای بریده نیروی مغلوب را بر نیزه می‌کرد و در میان مردم می‌گرداند مردم عبرت می‌گرفتند بدون آنکه مشکلات عصبی پیدا کنند. ولی در زمان ما اینگونه صحنه‌ها باعث تضعیف روحیه و نفرت مردم نسبت به نظام و پیامدهای روانی ناگواری خواهد بود.

نیز اگر انعطاف احکام الهی در موقعیت‌های متفاوت را در نظر می‌گرفتند اینقدر بر ظواهر روایات پافشاری نمی‌کردند. چنانکه می‌دانیم پیامبر اکرم در ایام قحطی و گرسنگی عمومی حد سرقت را جاری نمی‌کرد. به هنگام بارندگی، حضور در نماز جمعه الزامی نبود. با استهزای دشمن قبله عوض می‌شد! در ارض عدو حدود الهی اجرا نمی‌شد. حضرت امیر وقتی مشاهده کرد صنعتگران در حفظ مال مردم اهمال می‌کنند فرمود آنها ضامن هستند (با آنکه طبق قاعده صنعتگران ضامن تلف مال امانی نیستند). یا در موقعیتی خاص بر اسب نیز زکات وضع کرد. و اگر از این منظر به دخل و تصرفی که بعضی خلفا در احکام شرعی می‌کردند می‌نگریستند، چنانکه اشاره شد، تا این حد بر نمی‌آشفتمند و آن را تا حدودی عادی می‌دانستند (هر چند در تشخیص موضوع تخطئه آنها روا باشد) مثل اینکه به دلیل کثرت شرابخواری، عمر حد شرب خمر را از چهل تازیانه به هشتاد تازیانه افزایش داد یا متعه را موقتاً تحریم کرد. متأسفانه همیشه کاسه‌های داغ‌تر از آتش هستند که برای اقدامات رهبران خود ابدیت و قداست معتقد می‌شوند و الا آنها خود چنین اعتقادی نداشت و روی شبهه‌ای به طور موقت تعدیل و تغییری ایجاد می‌کردند.

در پی تحقیقات ارزشمندی که در دو سده اخیر راجع به تفسیر متون مقدس به عمل آمده است، مسلّم شده است که برای فهم نصوص تاریخی باید فضای حاکم بر عصر صدور نص و فضای حاکم بر ذهنیت ناقلان آن اخبار و روایات را مدّ نظر داشت و بدون این ملاحظه، معنا و مقصود آن نصوص روشن نخواهد شد. اینکه دنیای قدیم و به خصوص جامعه عرب عصر جاهلی در چه حال و هوایی بوده است و نیز در زمان ائمه (ع) مردم چگونه می‌اندیشیدند و فضای حاکم بر جامعه و مکاتب فکری و گرایش‌های فقهی و کلامی چگونه بوده است در فهم قرآن و روایات بسیار بسیار دخالت دارد. دانش پر طمطراق هرمنوتیک در عصر ما متکفل تبیین این مباحث است که مع الاسف در حوزه‌ها به آن عنایتی نمی‌شود.

(۲۵) تارینی بودن بسیاری از گزاره‌های دینی

چنانکه اشاره شد گزاره‌های دینی در فضائی با حال و هوای خاص و مخاطبان خاص صادر شده است و اجتهاد کشف روح و پیام آن گزاره‌ها و الگوگیری از آنهاست. بسیاری از دستورات دینی در واقع بیان راه حلی از میان راه‌هاست و نباید بر آن شکل و قالب و آن راه حل خاص جمود ورزید. برای آنکه این مطلب مورد قبول خواننده محترم قرار گیرد شواهدی از قرآن ارائه می‌کنیم تا معلوم شود در بسیاری موارد بر راه حل ارائه شده در قرآن نیز نمی‌توان جمود ورزید و امروزه راه‌های دیگری باید جستجو کرد و چنین چیزی تخلف از قرآن نیست. ممکن است بگوئید ما هم قبول داریم که در مواردی راه حل ارائه شده صرفاً مثال است. در پاسخ می‌گوئیم توجه به موارد زیاد آنها در متنی مثل قرآن راه را برای نگاه اینگونه به عموم احکام اجتماعی و سیاسی اسلام می‌گشاید.

۱. خداوند در آیه ۲۸۲ سوره بقره می‌فرماید «معامله نسیه را ثبت کنید و لازم نیست معامله نقدی را ثبت کنید». در حالی که امروزه نمی‌توان به این آیه عمل کرد. اگر در خرید و فروش نقدی خانه یا ماشین، نوشتن یا ثبت کردن را کنار بگذاریم مشکلات بسیاری بروز خواهد کرد.

۲. در آیه ۱۰۶ سوره مائده می‌فرماید برای وصیت کردن دو شاهد بگیرید و آن دو شاهد بعد از نماز با کیفیتی خاص شهادت بدهند که وصیت کننده چگونه وصیت کرده است. امروزه اگر به جای این راه حل، وصیت کننده به دفاتر ثبت مراجعه کند و وصیت نامه مهور به امضا و اثر انگشت خود را در آنجا ثبت کند ضریب اطمینانش به مراتب بیشتر است.

۳. درباره اختلاف زن و شوهر می‌فرماید هر کدام یک داور انتخاب کنند و آن داورها تصمیم بگیرند تا اختلاف آنها برطرف شود. اگر زن و شوهری که با هم اختلاف دارند به جای انتخاب دو داور، هر دو به دآوری یک نفر دانا و با درایت گردن نهند برخلاف قرآن عمل نکرده‌اند.

۴. در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید اگر زن ناشزه شود مرد اول او را اندرز دهد، بعد در بستر از او فاصله بگیرد و اگر این دوکارگر نشد زن را بزند. آیا این روش خصوصیت دارد یا شیوه پیشنهادی قرآن است که غالباً نتیجه می‌دهد؟ قطعاً تعبدی نیست و خصوصیتی ندارد. بنابر این اگر کسی با شناختی که از همسرش دارد بداند اگر هدیه گرانبهائی برای زنش بخرد او دست از نشوز برمی‌دارد حق ندارد به روش پیشنهادی قرآن متوسل شود!

عقل فقهی!

۵. در آیه‌ای که کیفیت نماز خواندن در جبهه را بیان می‌کند می‌فرماید عده‌ای نماز جماعت بخوانند و عده‌ای مراقب دشمن باشند. بعد از آنکه یک رکعت نماز خواندند جای خود را با نگهبانان عوض کنند تا آنها نماز بخوانند.

در زمان ما به دلیل احتمال بمباران هوایی نماز جماعت در جبهه خطرناک است. احتیاط مقتضی آن است که افراد به طور انفرادی نماز بخوانند.

۶. در آیه استیزان می‌فرماید بردگان و کودکان در سه وقت به هنگام ورود به اتاق بزرگترها باید اجازه بگیرند. این توصیه متناسب با الگوی زندگی در آن عصر بود. اگر در جامعه‌ای به دلیل بحران اقتصادی زن و مرد مجبور باشند کار کنند و ظهرها هم به خانه نیایند یا مثل زمان ما خوابیدن بعد از نماز عشاء مرسوم نباشد، در آن صورت لازم نیست اجازه بگیرند.

۷. در قصه حضرت موسی و شعیب در سوره قصص، می‌خوانیم که حضرت شعیب از موسی خواست در ازای ازدواج با دخترش، هشت یا ده سال برای شعیب کار کند. آیا می‌توان امروزه هم طبق این الگو عمل کرد یعنی مهریه را به پدر دختر بدهیم نه خود دختر، یا باید بگوییم قرآن فرهنگ مردم آن عصر را منعکس می‌کند.

۸. در سوره انفال می‌فرماید صد نفر مسلمان بر هزار نفر کافر غلبه می‌کنند. بعد می‌فرماید به دلیل ضعفی که برایتان پیش آمده است خداوند تخفیف داده و انتظار دارد در برابر جمعیتی دو برابر جمعیت خودتان، مقاومت کنید. آیا این ارقام خصوصیت دارد. یعنی همواره در برابر جمعیتی که از جهت کمیت دو برابر ما هستند باید مقاومت کرد هر چند از جهت نظامی صدها برابر ما قدرت نظامی داشته باشند و به دلیل سلاح‌های اتمی یا میکروبی نابودی ما قطعی باشد.

۹. و هو الذی جعل لکم النجوم لتبهتوا بها فی ظلمات البر و البحر در این آیه می‌فرماید ستارگان را به قصد جهت‌یابی آفریدیم. امروزه جهت‌یابی‌ها بسیار دقیق‌تر و آسان‌تر از روش پیشنهادی قرآن است.

۱۰. یسئلونک عن الالهة قل هی مواقیت للناس... در این آیه خدا می‌فرماید هدف از گردش ماه تشخیص وقت و تاریخ است. در حالی که امروزه حتی در بین عربها نیز ماه‌های قمری جز برای مراسم مذهبی روزه و حج کارائی ندارد. همه ترجیح می‌دهند با تاریخ شمسی کار کنند که دقیق‌تر و آسانتر است.

۱۱. در آیه ولیضربن بخرهن علی جیوبهن نیز می‌توان همین شیوه را طی کرد. قرآن می‌گوید زنان با دنباله روسری خود گریبان خود را بپوشانند. لزومی ندارد که با دنباله روسری این کار را بکنند اگر لباس بلندی بپوشند که گریبان و سینه آنها را بپوشاند کافی است. استفاده از دنباله روسری یک راه حل است.

عقل فقهی!

۱۲. در آیه یدنین علیهن من جلابیهن نیز می‌توان از همین الگو پیروی کرد. قرآن می‌گوید برای گریز از مزاحمت‌های خیابانی، زنان جلابایشان را به خود نزدیک کنند (گوشه و کنار چادر خود را جمع کنند یا دگمه‌های مانتوی خود را ببندند) تا باکنیزان اشتباه نشوند و کسانی که مزاحم کنیزان می‌شدند بفهمند اینها کنیز نیستند. امروزه برده‌داری نسخ شده است و مزاحمت‌های جنسی منحصر به کنیزان یا فقیران نیست. باید وضع جامعه را در نظر گرفت. اگر مزاحمت‌ها مخصوص زنانی است که با آرایش غلیظ رفت و آمد می‌کنند و معنادار راه می‌روند در آن صورت زنان پاکدامن باید از آرایش غلیظ پرهیز کنند و خود را جدی نشان دهند. و اگر مزاحمت‌های خیابانی محدود به زنان خاصی نیست در آن صورت نه ادناء جلاباب لازم است و نه هیچ اقدامی دیگر. در صورت مواجهه با مزاحم باید به نیروهای انتظامی پناه برد.

چکیده سخن اینکه بسیاری از راه‌حلهای ارائه شده در قرآن، قابل انعطاف است و ما نباید بر آن راه حل اصرار و جمود بورزیم و آن شکل و قالب خاص را جاودانه و غیر قابل تغییر بدانیم. سیاق آیات مجوز این استنباط است. مسلمین صدر اول نیز نسبت به قرآن چنین تلقی‌ای داشتند. عمر سهم مؤلفه قلبی را قطع کرد و به نظرش رسید که دیگر لزومی ندارد به غیرمسلمانان زکات داده شود. به نظر او این حکم مخصوص موقعی بود که مسلمانان در اقلیت بودند و لازم بود آنها جذب اردوی مسلمانان شوند ولی بعد از گسترش اسلام مصلحتی در این حکم نیست. ازدواج موقت را تحریم کرد و به نظرش رسید که در آن مقطع عوارضی به دنبال دارد. مسلماً عمر در هر دو مورد در تشخیص موضوع اشتباه کرد ولی اجمالاً می‌فهمیم که در صدر اسلام راه‌حلهای ارائه شده در قرآن جاودانه و پولادین تلقی نمی‌شده است. کمترین مناسبت باعث نزول آیه می‌شد. در زمان پیامبر عده‌ای از دیوار وارد خانه می‌شدند. آیه آمد که از در وارد خانه شوید. از بیرون خانه پیامبر با صدای بلند او را صدامی زدند. آیه در نکوهش آنها نازل شد ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون. در حضور پیامبر داد می‌زدند. آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی. می‌گفتند راعنا، این واژه دو پهلو بود و مغرضان از آن سوء استفاده می‌کردند. آیه نازل شد که این واژه را به کار نبرید.

وقتی مرد از دست زنش عصبانی می‌شدند برای مجازات او می‌گفت ظهرک کظهر امی (تو مثل مادر منی). بعد از گفتن این واژه نه حقوق وی را می‌داد و نه او را رها می‌کرد تا با مرد دیگری ازدواج کند. آیه نازل شد که حق ندارید با زن چنین رفتاری داشته باشید.

چکیده سخن اینکه قرآن مثل مربی‌ای دلسوز همه فراز و نشیب زندگی عرب جاهلی را زیر نظر داشت و در بزرگترین حوادث مثل جنگ و جهاد تا کوچکترین مسائل زندگی شخصی آنها دخالت می‌کرد و به آنها رهنمود می‌داد. بر ماست تا پیام این آیات را اخذ کنیم و رهنمودهای قرآن را در

عقل فقهی!

محیط و فضائی که نازل شده در نظر بگیریم. اگر چنین رویکردی به قرآن و روایات داشته باشیم نتایج بسیاری از استنباطها گونه‌ای دیگر خواهد شد.

(۲۶) حقیقت اجتهاد

اگر کسی بگوید شواهد تاریخی حاکی از آن است که بسیاری از احکام اجتماعی و سیاسی قرآن، در عرب جاهلی سابقه داشته و اسلام به جای معارضه، با تغییر و تعدیلی، آنها را ابقا کرده است. به چه دلیل آنچه را که مربوط به جامعه سنتی آن عصر بوده است به همه جوامع آن عصر و حتی اعصار بعدی سرایت دهیم.

قرآن ماه‌های قمری را معتبر دانسته است ولی امروز کار کردن با این ماه‌ها جوابگو نیست. قرآن نسبت به ماه‌های حرام سنت رایج آن عصر را تثبیت کرده است. به چه دلیل بر ما هم لازم است فقط چهار ماه را حرام بدانیم؟ امروزه بشریت گرایش به ممنوعیت جنگ در تمام سال دارد آیا باز باید همان چهار ماه را حرام بدانند؟ وانگهی برای مردم ما که اصلاً ماه‌های قمری را نمی‌شناسند احکامی مثل تغلیظ دیه در ماه‌های حرام چه معنائی دارد؟

در میان انسانهای نخستین، همسریابی از طریق هجوم و غارت و آدم‌ربایی میسر می‌شد. به تدریج که جنگ‌های قبیله‌ای کاستی گرفت ناگزیر روشهای دیگری به کار گرفته شد. یکی از روش‌ها این بود که مرد خواستگار می‌پذیرفت که در خانه پدرزن آینده خود کار کند و پس از مدتی که حاصل دسترنج او نصیب کارفرما می‌شد می‌توانست با دختر ازدواج کند و دختر را همراه خود ببرد. با افزایش ثروت و دارایی در بخش وسیع‌تری از جوامع، رسم و آیین تازه‌ای رواج یافت و مرد خواستگار ملزم شد به جای کار کردن در خانه پدر زن آینده، مقدار معینی پول در اختیار او قرار دهد که پیش از پرداخت آن ازدواج ممکن نمی‌شد. طی تحولات اجتماعی و اُفت مردسالاری و به رسمیت شناخته شدن انسانیت و مالکیت زنها، مهریه جزء حقوق زنان قرار گرفت. اسلام نیز این رسم را اعتبار بخشید و در جوامع اسلامی از شرایط ازدواج است. در داستان موسی و شعیب در قرآن آمده است که موسی پذیرفت برای ازدواج با دختر شعیب ده سال برای شعیب کار کند. از این داستان نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که مهریه از آن پدر دختر است چرا که این داستان فرهنگ و آیین رایج در آن اعصار را منعکس می‌کند و اگر چنین است پس اصل آیین پرداخت مهریه نیز اگر در جوامعی مثل جامعه اروپا منسوخ شد نمی‌توان گفت ازدواج صحیح نیست. این‌ها همه سبک‌های مختلف ازدواج است. زناشویی می‌تواند در قالب‌ها و ظرف‌ها متنوعی تحقق پیدا کند. وقتی خود مردم این رسم‌ها و قالب‌ها را می‌پذیرند دین نیز با آنها مماشات می‌کند مگر آنکه خیلی ظالمانه باشد و با اجبار و اکراه صورت گیرد که دین از آن‌نهی کند. مثال دیگر نظام برده‌داری است. اسلام در عصری ظهور کرد که نظام بردگی، ضرورت زندگی تلقی می‌شد. بردگان در ردیف حیوانات و از

عقل فقهی!

هرگونه آزادی محروم بودند. از اینکه در مجموعه احکام اسلامی توصیه‌های زیادی برای آزادی بردگان وجود دارد، معلوم می‌شود که اسلام با نظام برده‌داری موافق نبود بلکه با ضرورتی از ضروریات آن عصر مماشات می‌کرد. آیامی‌توان گفت در عصر ما نیز می‌توان نظام برده‌داری و بازار برده‌فروشی را احیا کرد؟

باری، سؤال این است که به چه دلیل احکام تعدیل و ترمیم شده عرب جاهلی برای جوامع متمدن آن عصر مثل ایران نافذ باشد تا چه رسد به جوامع رشد یافته عصر ما؟ ما باید روح و معنای تعالیم پیامبر را بگیریم و بر شکل و قالب آن که متناسب با جامعه بسیط و عشائری آن دوره است جمود نوزیم و به طور کلی اجتهاد چیزی غیر از این نیست. یکی از دوستان فاضلم در این مورد مینویسد:

خداوند در قرآن بارها فرموده است «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم» هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش. اینکه هر پیامبری باید به زبان قوم خودش سخن بگوید امر روشن و بدیهی است و نیاز به تذکر ندارد. مقصود از این آیه باید معنای دیگری باشد. معنای آیه این است که ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر با فرهنگ قومش، چون زبان هر قومی حامل فرهنگ آنهاست و تا آموزه‌های دینی به فرهنگ قومی پیوند نخورد برای آنان قابل درک نخواهد بود. درسی که از این آیه می‌گیریم این است که اگر می‌خواهید پیام وحی را دریابید باید آن را از لسان قومی که حامل فرهنگ آنهاست جدا کنید و به لسان و فرهنگ خودتان پیوند بزنید یعنی آن را ترجمه فرهنگی کنید. فرهنگ هر قوم مختص خود آنها و امری بشری و تاریخمند است و اگر دین که امری قدسی، فرازمانی و فرامکانی است از فرهنگ قوم جدا نشود یکی از دو وضعیت نامطلوب پیش خواهد آمد. یکی این که دین به تدریج از ذهن و ضمیر و زندگی انسان رخت بر خواهد بست و به امری تاریخی تبدیل خواهد شد. زیرا خودداری از ترجمه فرهنگی و اصرار بر حفظ ظرف دین موجب می‌شود که تعلیمات دینی به تدریج قابلیت فهم و درک شدن و دستورات دینی قابلیت اجرای خود را از دست بدهند. محذور دوم اینکه مؤمنان برای حفظ دین ناگزیر می‌شوند مانع تحول انسان، جامعه انسانی و عقل و علم آدمی شوند و از فرهنگ و علم و تمدن به کلی دست بشویند و زبان یا فرهنگ و آداب و رسوم و نحوه معیشت مخاطبان اولیه پیامبر را بر تمام زبانها و فرهنگها و آداب و رسوم دیگر به زور تحمیل کنند و این کار به معنای

عقل فقهی!

زوال علم و تمدن بشری است. اساساً اصرار بر حفظ ظرف اولیه دین از انسان که مخاطب اولیه دین است چیزی باقی نخواهد گذارد زیرا فرهنگ هر قومی جزئی از هویت جمعی آنهاست و عقل هر کس رکن رکن هویت فردی اوست. (هر دو محذور را در قرون وسطی در اروپا شاهدیم)

بنابر این یکی از ارکان اصلی اجتهاد، تفکیک دین از ظرفی است که دین در آن نازل شده است. به بیان دیگر اجتهاد تفکیک دین از فرهنگ قوم پیامبر است نه تحمیل این فرهنگ بر اقوام دیگر که نه ممکن است و نه مطلوب. اگر عالمان دین از ترجمه فرهنگی خودداری کنند و بر حفظ ظرف پافشاری کنند یا ظرف را به جای مظلوف بنشانند یا برای آن اصالت و قداست قائل شوند مخاطبان خود را بین دین و تمدن مخیر کرده‌اند و آنان ناگزیر می‌شوند یا از دست‌آوردهای علم و تمدن و تجربه بشری چشم‌پوشند تا دیندار بمانند و یا از دین دست بشویند تا متمدن باقی بمانند و تجربه نشان داده است که بشر نمی‌تواند تا مدت‌مدیدی در برابر نیازهای فطری و قوانین طبیعت مقاومت کند از این رو در نهایت دین را کنار نهاده و حساب آن را از علم، از سیاست، از هنر و از دیگر شؤونات خود جدا ساخته و آن را به حاشیه زندگی خواهد راند. (چنانکه در مسیحیت اروپا شاهد بودیم)

امام خمینی خطاب به یکی از علمای قم فرمود: «اینجانب لازم است از برداشت جناب عالی از اخبار و احکام الهی اظهار تأسف کنم... آنگونه که جناب عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید بکلی باید از بین برود و مردم کوخ نشین بوده و یا برای همیشه در صحرا زندگی نمایند».

بنابر این، دین را می‌توان به گونه‌ای فهم کرد که با تمدن جدید ناسازگار باشد و پایبندی به آن مستلزم نابودی تمدن و منتهی به کوخ نشینی و صحرانشینی باشد. این در حقیقت همان برداشت و قرائتی است که ظرف را از مظلوف باز نمی‌شناسد و تقدس و جاودانگی خود دین را به ظرف آن سرایت می‌دهد. ظرف اولیه‌ای که دین در قالب آن نازل شده - یعنی فرهنگ و معیشت و ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عربستان در صدر اسلام - با تمدن جدید ناسازگار است و اصرار بر حفظ آن یا موجب از دست رفتن دین است و یا موجب از دست رفتن تمدن و یا موجب از دست رفتن هر دو.

عقل فقهی!

بنابر این برای داشتن دین و تمدن درکنار هم مؤمنان ناگزیرند که ظرف دین را از خود دین جدا کنند. کار اصلی مجتهد این است که حقیقت قدسی و متعالی دین را از قفس تنگ فرهنگ قوم برهاند و ظرف را از مظلوف باز شناسد. تفکیک ظرف از مظلوف مقدم بر استنباط حکم مسائل جدید است. اول باید متون دینی را ترجمه فرهنگی کرد و آن را از عناصر فرهنگ کهن که بر آن تحمیل شده پیراست و برداشت خود را از این متون با خرد جدید موزون و هماهنگ کرد و سپس به استنباط حکم مسائل جدید پرداخت. کسی که فرهنگ قوم پیامبر را که ظرف دین است با مظلوف پیامیزد مرتکب بدعت شده است زیرا چیزی را که جزء دین نیست در آن داخل کرده است. چه بدعتی بالاتر از اینکه انسان دین را به گونه‌ای بفهمد و به مردم معرفی کند که به درد موزه‌ها بخورد و مخاطبان، خود راناکزیر ببینند که بین دین و تمدن دست به انتخاب بزنند. فرهنگ قوم پیامبر گرد و غبار بشریت است که بر چهره پاک و نورانی وحی نشسته است و تا این گرد و غبار زدوده نشود چهره دین چنانکه هست نمودار نخواهد شد و از مردمی که در زمانها و مکانهای دیگر می‌زیند دلربایی نخواهد کرد.

برخی هنوز در دنیای قدیم زندگی می‌کنند و با ذهنیتی متناسب با آن دنیا به فهم و تفسیر متون دینی دست می‌زنند. سرش این است که آنها به لحاظ معرفتی تک منبعی‌اند و معلومات خود را صرفاً از کتاب و سنت اخذ می‌کنند. برای آنها دنیای جدید بزرگ شده دنیای قدیم است و تفاوت این دو دنیا صرفاً در مظاهر تمدن و تکنیک، مثل رادیو و تلویزیون و ماشین و هواپیما خلاصه می‌شود که حکم آنها به سادگی با رجوع به عموماً و اطلاعات کتاب و سنت قابل استخراج است. وقتی منبع معرفت شخص به کتاب و سنت محدود شود طرز فکر او نسبت به انسان و جامعه و تاریخ و دین و فرهنگ می‌شود همان طرز فکر قوم پیامبر که به طور ناخودآگاه از طریق ظرفی که دین در آن عرضه شده به ذهن او منتقل می‌شود. اساساً التفات به این نکته که دین مظلوفی است که در ظرف فرهنگ قوم پیامبر ریخته شده و آن ظرف جزء دین نیست بلکه ظرف آن است و امری بشری و نامقدس و زوال‌پذیر است تنها در صورتی پیدا می‌شود که مجاری معرفتی او متکثر شود و برای علم و معرفت غیر دینی نیز شأن و منزلتی قائل شود. تنها در این صورت است که انسان درمی‌یابد که دنیای جدید بزرگ شده دنیای

عقل فقهی!

قدیم نیست و تفاوت این دودنیا صرفاً در مظاهر تمدن و پیدایش موضوعات جدید خلاصه نمی‌شود. این دو دنیا دو ظرفند که دین در آنها جای می‌گیرد و در چارچوب آنها فهم می‌شود و مورد عمل قرار می‌گیرد.

از پیامبر اکرم نقل شده است که «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم». یعنی ما پیامبران مأموریم تا با مردم به قدر عقلشان سخن بگوییم. از این حدیث می‌فهمیم که عقل مخاطبان اولیه وحی در حقیقت ظرفی است که دین در آن ریخته می‌شود و با آن موزون و همسطح می‌شود. عقل در حقیقت اندوخته معلومات و تجربیاتی است که انسانها از محیط خود کسب می‌کنند و لذا تا سخن پیامبران با معلومات پیشین مخاطبان پیوند نخورد درک و فهم دینی صورت نخواهد پذیرفت. پیامبران حقایق قدسی و ماورایی را در ظرفی زمینی به مخاطبان عرضه می‌کنند و این است معنای درست نزول وحی. بدین ترتیب ذهن و زبان مخاطبان اولیه وحی محدودیتهای خود را بر پیامبران تحمیل می‌کند. پیامبران چاره‌ای ندارند جز آنکه تعالیم خود را در قالب زبان و فرهنگ زمانه عرضه کنند و این کار به معنای تأیید و تصویب آن فرهنگ و تقدس بخشیدن به آن نیست. آنان ناگزیرند دستورات خویش را بر شرایط موجود منطبق کنند هر چند این کار به معنای مقید بودن آن دستورات به شرایط موجود نیست.

از سوی دیگر می‌دانیم عقل مردم روز به روز متحول و پیچیده‌تر می‌شود چون تجربیات آنها غنی‌تر می‌شود و اگر عقل مردم متحول شد آن توازن و تناسب پیشین که بین عقل و وحی برقرار شده بود از بین می‌رود و تعلیمات پیامبران گنگ و مبهم می‌شود تا وقتی که دوباره آن تناسب برقرار شود. البته این عیب و ایرادی بر وحی نیست. مشکل از محدودیت عقول آدمیان است. این چیزی است که از بیرون یعنی از جانب ما آدمیان بر وحی تحمیل می‌شود. تناسب و توازن تعلیمات دینی با خرد جدید تنها در صورتی برقرار می‌شود که انسان عصر جدید محدودیتی را که عقل معاصران پیامبر بر او تحمیل می‌کردند درک کند و بکوشد که ظرف را از مظلوف بازشناسد. در حقیقت این محدودیت بخشی از شأن نزول وحی است که بدون فهم درست وحی چنانکه باید و شاید صورت نخواهد گرفت. بنابر این در فهم سنت

عقل فقهی!

پیامبر و به طور کلی آموزه‌های دین، باید گوهرواحی و آموزه کلی را از شکل خاصی که آن آموزه در شرائط خاص به خود می‌گیرد باز شناخت. پس نمی‌توان بدون التفات به این نکته، بی‌مه‌با با اطلاق‌گیری کرد.

نکته‌ای دیگر در باب اطلاق ادله لفظی

مصداقیت افراد عام یا مطلق باید عرفی باشد. از این رو افرادی که فقط از نظر علمی و فرضی و با دقت‌های فوق‌متعارف، مصداق عام یا مطلقند ولی عرف آنها را مصداق نمی‌داند و اگر متکلمی که در مقام بیان است آن فرد را خارج بداند بر او لازم نمی‌دانند استثناء کند، اصلاً از اول عموم یا اطلاق لفظ شامل چنین افرادی نیست. به بیان دیگر در جایی که استفسار مناسبتی ندارد نمی‌توان به اطلاق لفظ تمسک کرد و حکم را شامل افراد نادر نیز دانست. مثلاً آمیزش غالباً با اختیار صورت می‌گیرد و از آمیزش بدون اختیار منصرف است بنابر این نمی‌توان به اطلاق «التي دخلتم بهن» تمسک کرد و حرمت ربیبه را شامل آمیزش غیر اختیاری نیز دانست.

بسیاری از فقهاء بدون توجه به این نکته به مطلقاتی متوسل می‌شوند که از نظر عرف، اطلاق آن لفظ اصلاً شامل فرد مورد نظر آنها نیست. مثلاً آیه الله خوئی به اطلاق موثقه عمار ساباطی «کل شیء من الطیر يتوضأ مما يشرب منه الا ان تری فی منقاره دماً» تمسک کرده و واژه خون در موثقه را شامل خون داخل در زرده تخم مرغ نیز می‌داند. در حالی که از نظر عرف بسیار بعید است پرنده‌ای وحشی که نوعاً از انسان فاصله دارد نوک خود را به خون داخل تخم مرغی آلوده کند و اگر هم چنین چیزی اتفاق بیفتد فوراً آن خون مستهلک می‌شود و بسیار نادر و بعید است که موقع آب خوردن آن پرنده دیگران در منقارش خون ببینند. اگر ثبوتاً چنین خونی پاک باشد باز عرف بر متکلم لازم نمی‌داند که آن را استثناء کند. بنابر این در اینگونه موارد استثناء نکردن متکلم، دلیل بر شمول اطلاق نسبت به این افراد نیست.

البته تناسب بین حکم و موضوع گاهی باعث توسعه در مفهوم و مانع انصراف است مثلاً در ملاقاتی که باعث تنجس ظاهری اشیاء می‌شود عرف فرقی نمی‌بیند که ملاقات اختیاری باشد یا غیر اختیاری. ولی در مواردی مثل آمیزش و مُردن، وقتی قیدی ذکر نمی‌شود نمی‌توان از عدم وجود قید، لفظ را شامل آمیزش غیر اختیاری و مرگ اختیاری (خودکشی) دانست چون آمیزش غیر اختیاری و مرگ اختیاری فروضی دور از ذهن و نادرند. نه تنها در مورد حرمت ازدواج با ربیبه بلکه در غسل و مهریه و عدّه نیز به نظر می‌رسد نمی‌توان «دخول» را شامل «دخول» غیر اختیاری نیز دانست. راستی دخول غیر اختیاری صرف فرض نیست؟ اصلاً از زمان حضرت آدم تا امروز چنین چیزی

عقل فقهی!

اتفاق افتاده است. یعنی واقعاً اتفاق افتاده که کسی در خواب بدون هیچ اختیاری آمیزش جنسی انجام دهد تا ما چنین مسأله‌ای طرح کنیم و از اطلاق دلیل لفظی بخواهیم حکم آن را بیان کرده باشیم.

(۲۷) قضیه خارجییه بودن اغلب روایات

قطع نظر از مشکل جعل، با مشکل فهم روایات روبرو هستیم. شواهد و قرائن نشان می‌دهد که پیامبر اکرم و ائمه اطهار بیشتر به سؤالات مردم پاسخ می‌دادند و به ندرت مسأله‌گویی می‌کردند. رمز تنوع پاسخ‌های آنها در یک مسأله واحد نیز همین است. در کمتر موضوعی است که چند دسته روایت وجود نداشته باشد. در مبحث حضانت، بعضی روایات می‌گویند حضانت با مادر است. بعضی می‌گویند با پدر است. بعضی می‌گویند باید بچه را مخیر کرد تا خود انتخاب کند. بعضی می‌گویند تا هفت سالگی به عهده مادر است. بعضی می‌گویند تا نه سالگی. بعضی می‌گویند مادر اگر شوهر کند دیگر حق حضانت ندارد. این چندگونگی، نشان می‌دهد مردم آن اعصار مثل مردم زمان ما مشکل شخصی خود را استفتاء می‌کردند و امام نیز پاسخ آن موردخاص را می‌دادند ولی ناقل حدیث از بعضی قیود حساس سؤال القای خصوصیت کرده و مسأله را به طور ناقص و به شکل قضیه حقیقیه نقل کرده است. راز تنوع پاسخها این بود که آنها در مسائل اجتماعی و سیاسی دو اصل عدالت و مصلحت را معیار قرار داده و بر اساس آن به استفتائات پاسخ می‌دادند. در واقع آنها نیز اجتهاد می‌کردند ولی اجتهادی همواره صحیح و مطابق با وضعیت خاص مورد سؤال. راز پاسخهای متنوع ائمه به مسائل طبی و درمانی نیز همین است مرحوم صدوق در کتاب «الاعتقادات» به این نکته تصریح می‌کند که پاسخ امام در بعضی موارد بر اساس طبع و مزاج مخاطب و یا آب و هوای مکه و مدینه بوده است و نمی‌توان قاعده کلی از آن فهمید. روایات مربوط به بلوغ دختران نیز متنوع است. در بعضی روایات هشت سال، در بعضی نه سال، در بعضی ده سال و در بعضی سیزده سال سن بلوغ شمرده شده است. روایات زیادی نیز قاعدگی را معیار بلوغ معرفی کرده‌اند.

متأسفانه بسیاری از فقها به راز پاسخهای متنوع پی نبرده و به جای نگرشی جامع و فراگیر به بررسی سندی این روایات پرداخته و در خیلی موارد، «تقیه» را علت چندگونگی روایات می‌دانند در حالی که تقیه در احکام روا نیست.

گوهری که در همه پاسخها محفوظ بوده و فقیه باید در پی کشف آن باشد عدالت و مصلحت و اصول کلی‌ای نظیر حفظ جان، مال، ناموس، آزادی، حفظ نظام و تحفظ بر سهولت و سماحت شریعت است. در اسلام حرج، ضرر، غرر، غش و خیانت نفی شده است. وفای به عهد، عقوبت جانی، تعزیم متجاوز، اباحه طبیات، تحریم خبائث و نظائر اینها اصولی است که اجتهاد همواره باید از آنها تخطی نکند.

عقل فقهی!

بنابر این بر شکل و قالب و شروط توصیه شده در کتب روائی نباید جمود ورزید و الا فقه کارآیی خود را از دست خواهد داد. امروزه از طریق اینترنت سالانه میلیاردها دلار تجارت صورت می‌گیرد. خریدار و فروشنده یکدیگر را نمی‌بینند. حتی خودکالا رؤیت نمی‌شود. خریدار فقط از طریق ورود به سایت شرکت یا کارخانه تولید کننده، از اوصاف کالا مطلع می‌شود. سپس با ارائه شماره کارت اعتباری خود کالا را می‌خرد. بعد از طریق اینترنت به شخص دیگری می‌فروشد و کالا چند دست معاوضه می‌شود تا سر انجام به دست مصرف کننده برسد. در این معاملات، صیغه بعث و اشتریت رعایت نمی‌شود. شرائط معاطات هم محفوظ نیست زیرا انشائی در کار نیست و نقل و انتقال به صورت ماشینی و اتوماتیک صورت می‌گیرد. اگر انشائی هم باشد با انشاء خریدار همزمان با انشاء فروشنده نیست. نوشتار هم به فتوای فقها کار گفتار را انجام نمی‌دهد. بنابر این چنین معاملاتی باید باطل باشد. در حالی که هیچ غرر و ابهامی در معامله نیست و ضریب اطمینان آن از معاملات حضوری کمتر نیست. بسیار بعید است معاملاتی که در عُرف، خرید و فروش شمرده می‌شود و هیچ مشکلی ندارد به دلیل آنکه فاقد شرائط صوری است باطل باشد.

تقریری دیگر

تبيين ديگر اين است كه بگويم بسياري از بيانات ائمه در حكم اصول عمليه است. در ظرف شك چيزي به نظر امام مي‌رسيد و براي رفع تكليف راه حلي ارائه مي‌كرد. نبايد تصور كرد كه امام در صدد بيان حكم واقعي بوده و آن را پاسخ دائمي آن مسأله تلقی كرد.

می‌گویند مگر نه آنکه در هر حرکتی یک حکم الهی وجود دارد و شأن امام بیان احکام الهی و کبریات است. می‌گویم برفرض که چنین باشد ولی وظیفه امام منحصر به این نیست. چه بسا امام مجاز باشد در ظرف شك، به هر نحو که صلاح بداند شك سائل را برطرف و او را از حیرت بلا تکلیفی خارج کند. در زندگی روز مره گاه یکی از دوستانتان از شما می‌پرسد فرزندش را در کدام مدرسه ثبت نام کند؟ شما وضعیت او را در نظر می‌گیرید و می‌گویید او را در مدرسه غیرانتفاعی ثبت نام کن. یا او را در مدرسه دولتی ثبت نام کن. یا به جای مدرسه او را به شغل و حرفه‌ای وادار. در هیچیک از این پاسخ‌ها شما در صدد بیان حکم کلی برای همه پرسش‌هایی از آن دست نیستید. بسیاری از پاسخهای امام معصوم نیز از این دست بوده‌اند.

این پیش فرض که راجع به هر حرکتی یک حکم الهی وجود دارد و هیچ اقدامی فاقد حکم شرعی اولی نیست و شأن امام معصوم بیان آن احکام است، کار اجتهاد را بسی دشوار کرده است.

عقل فقهی!

در حالی که بعید نیست یکی از اختیارات امام رفع تکلیف در ظرف شک باشد. وقتی امام یا پیامبر می‌فرماید «الولد للفراش وللعاهر الحجر»، نمی‌خواهد قاعده کلی به دست بدهد بنابراین اگر در موردی خاص مسلم بود که نطفه از آن زانی است نمی‌توان به این قاعده عمل کرد.

از امام (ع) پرسیدند اگر گوسفندی که توسط انسان مورد تجاوز قرار گرفته و به همین دلیل گوشتش حرام شده است، در بین صد گوسفند ناپدید شود چه باید کرد؟ امام فرمود گوسفندان را دو قسمت می‌کنیم و با قرعه مشخص می‌کنیم که گوسفند موطوئه در کدام قسمت قرار دارد. این قرعه کشی را همچنان ادامه می‌دهیم تا گوسفند موطوئه را با قرعه کشف کنیم.

روشن است که بر اساس حساب احتمالات، بسیار بسیار بعید است که این شیوه به پیدا شدن گوسفند موطوئه کمک کند. ولی امام در مقام بیان حکم واقعی نبوده و خواستند مردم را در چنین موقعیتی از تحیر خارج کنند.

چه بسا این شأن امام با این آیه قرآن تأیید شود که می‌فرماید «وخذ بیدک ضغثاً فاضرب به و لا تحنث». خداوند به حضرت ایوب که سوگند خورده بود زنش را صد ضربه تازیانه بزند گفت یک بسته ترکه به دست گیر و همسرت را با آن بزن و سوگند مشکن. ایوب سوگند خورده بود همسرش را بزند. بعد که خشمش فرو نشست خدا به وی چنین شیوه‌ای آموخت تا هم سوگند نشکسته باشد و هم از تحیر خارج شود. خدایی که در سوره مائده از حیل‌های شرعی برای فرار از مسئولیت، شدیداً نکوهش می‌کند در اینجا که حق کسی ضایع نمی‌شود خود حیل شرعی می‌آموزد!

(۲۸) مشکل تقلید از اعلم و تقلید از میت

یکی از مشکلات بر سر راه شیعیان، مسأله «تقلید اعلم» است که بسیاری از فقیهان به آن معتقدند. یعنی می‌گویند در مسأله‌ای که انظار فقیهان با هم اختلاف دارد مقلد باید از اعلم فقهاء تقلید کند. تشخیص اعلم در میان خود فقهاء کار دشواری است تا چه رسد به مردم عامی که راه اطمینان‌بخشی برای آن ندارند. از سوئی انتشار رساله و ترویج آن به معنای اظهار اعلمیت و نفی تلویحی اعلمیت از دیگران است. به بیان دیگر کسانی که تقلید از اعلم را واجب می‌دانند و اقدام به انتشار رساله خود می‌کنند به نحوی اعلمیت را از دیگران نفی می‌کنند. بنابر این شخص عامی اگر دو فرد خبره را پیدا کند که بگویند فلانی اعلم است در برابر خود عدۀ زیادی فقیه را می‌بیند که می‌گویند فلانی اعلم نیست. پس شخص عامی هرگز موفق به اقامه بینه نخواهد شد.

آیا واقعاً تقلید از اعلم واجب است؟ می‌دانیم این مسأله تقلیدی نیست و الا متهمی به دور خواهد شد. عقل در اینجا چه می‌گوید؟

بعضی گفته‌اند عَقلاً وقتی در برابر انظار مختلف قرار می‌گیرند به نظر خبره‌ترین فرد مراجعه می‌کنند و این سیره به امضای شارع رسیده است.

این دلیل صحیح نیست. اولاً عَقلاً وقتی چنین شیوه‌ای اتخاذ می‌کنند که راهی برای احراز واقع وجود داشته باشد ولی نسبت به احکام شرعی هیچ راهی برای احراز واقع نداریم. یعنی تا قیامت بر پا نشود برای مقلد معلوم نمی‌شود که آیا فقیهی که شراب را نجس می‌داند درست می‌گوید یا فقیهی که شراب را پاک می‌داند. خود اعلمیت نیز از مسائل پیچیده است و دیدگاه آقایان در تعریف آن متفاوت است. بعضی می‌گویند اعلم کسی است که در مسائل اصولی دقتش بیشتر است. در مقابل بعضی می‌گویند دقت بیشتر در مسائل اصولی یک امتیاز نیست بلکه تأثیر منفی در استنباط به جای می‌گذارد زیرا مسائل فقهی بیش از آنکه نیازمند موشکافی‌های عقلی باشد به ذوق ادبی و فهم عرفی نیازمند است زیرا فقه با متون کتاب و سنت ارتباط اساسی دارد. بنابر این شخصی که در اصول اعلم است چه بسا به دلیل موشکافی‌های انتزاعی و ذهن مدرسه‌ای کتاب و سنت را درست نفهمد

وانگهی اعلمیت همواره به معنای اصابت به واقع نیست چرا که اعلمیت صرفاً کیفی نیست کمی نیز هست. چه بسا در یک مسأله خاص، فقیه عالم بیشتر از فقیه اعلم وقت صرف کرده باشد. گاه دانشجویی در مقطع لیسانس موضوعی را به عنوان پایان‌نامه انتخاب می‌کند و یکسال دقت و تتبع صرف آن می‌کند. اطمینان حاصل از قول او بیش از اطمینان حاصل از قول یک پُرفسور است که فقط بیست ساعت نسبت به آن موضوع فکر کرده است.

عقل فقهی!

ثانیاً عقلاً اگر به اعلم مراجعه می‌کنند از باب احتیاط است نه به جهت اعلمیت. برای مثال اگر خبره‌ترین پزشک بگوید باید این مریض عمل شود و الا خواهد مُرد و پزشک خبره بگوید عمل جراحی نتیجه ندارد مریض بزودی می‌میرد. اگر در چنین فرضی، بستگان مریض به نظر خبره‌ترین پزشک عمل می‌کنند نه به جهت خبره‌تر بودن اوست بلکه بدان جهت است که می‌خواهند به هر وسیله ممکن عزیزشان را نجات دهند. برعکس اگر پزشک خبره بگوید اگر عمل جراحی روی این مریض انجام شود نجات پیدا می‌کند و خبره‌ترین پزشک بگوید عمل جراحی نتیجه ندارد مریض به زودی خواهد مرد. در چنین فرضی به نظر خبره عمل می‌کنند نه نظر خبره‌ترین و مریض را راهی اتاق عمل خواهند کرد. نه چون تقلید اعلم را واجب‌نمی‌دانند بلکه به خاطر آنکه می‌خواهند مریضشان بهبود یابد.

به مثال دیگری توجه کنید. اگر عده‌ای عاقل بخواهند کارشناسی خانه‌اشان را قیمت کند تا آن را بفروشند. خبره‌ترین کارشناس قیمت کمتر و کارشناس خبره قیمت بیشتر را اظهار نمایند. آیا در چنین فرضی صاحبان خانه بلافاصله به نظر خبره‌ترین کارشناس عمل می‌کنند یا می‌کوشند نظر چند کارشناس دیگر را نیز بپرسند تا از قیمت واقعی خانه اطمینان حاصل کنند؟

بنابر این رجوع عقلاً به خبره‌ترین کارشناس به ملاک اعلمیت او نیست. عقلاً رجوع به اعلم را الزامی نمی‌دانند و اگر کسی به خبره مراجعه کند (نه خبره‌ترین) و نتیجه نگیرد، او را ملامت نمی‌کنند چرا که خبره نیز از عهده کار بر می‌آید و کارشناس کاملی است.

کسانی که می‌پندارند اگر کسی به پزشک خبره مراجعه کند و نتیجه نگیرد مورد نکوهش عقلاً قرار می‌گیرد گمان کرده‌اند پزشک خبره نسبت به خبره‌ترین پزشک، فاقد شرایط لازم برای مداوای مریض است در حالی که چنین نیست. فرض این است که پزشک خبره، تخصص لازم را دارد و اگر اشتباه بکند اتفاقی است و چنین اشتباهی برای خبره‌ترین پزشک نیز پیش می‌آید.

نکته مهم دیگر اینکه بحث تقلید از اعلم در آثار فقهای قدیم اصلاً مطرح نیست. سیره متشرعه نیز بر خلاف آن است. متدینان در زمان پیامبر و امامان از فقهای شهر خود مسأله می‌پرسیدند و به دنبال فقیه‌ترین شخص نبودند. بعدها نیز مردم به‌طور فطری بی‌آنکه فرقی بین زنده و مرده یا اعلم و غیر اعلم بگذارند به علمایشان مراجعه می‌کردند. فقط به همین اکتفا می‌کردند که کسی که از او استفتا می‌کنند عالم به امور شریعت باشد و در برابر خدا حجت داشته باشند. و چه بسا از ابتدا به آرای میت مراجعه می‌کردند. چنانکه می‌دانیم مکتب فقهی شیخ طوسی به لحاظ تأثیری که وی بر شاگردانش گذاشته بود تا قرن‌ها پس از وی امتداد یافت. بدیهی است که تنها شاگردانش نبودند که به آرای او ملتزم بودند بلکه مردم عامی نیز به نظرات وی عمل می‌کردند. مسأله تقلید از اعلم و روا نبودن تقلید از میت به تازگی پدید آمده است و این مسائل در اعصار گذشته اصلاً مشکلی برای

عقل فقهی!

مردم به حساب نمی‌آمده است. به کتاب «من لایحضره الفقیه» بنگرید. این کتاب به وضوح نشان می‌دهد که در آن اعصار مردم در مشکلات فقهی خود به هر فقیهی مراجعه می‌کردند. مرحوم صدوق برای کسانی که فقیه در اختیار نداشتند این کتاب را نوشته است.

طرح بحث لزوم تقلید از فقیه زنده به لحاظ این نکته نبود که تحول و دگرگونی موضوعات و دخالت زمان و مکان در اجتهاد، دیدگاه فقیهی را که در قرون قبل می‌زیسته از اعتبار ساقط می‌کند بلکه به خاطر شبهه‌ای فلسفی بود. آنها از خودپرسیدند که آیا میت دارای نظر و رأی است یا با از بین رفتن حیات، آرای او از بین می‌رود و دیگر نمی‌توان گفت آن فقیه دارای چنان آرائی است. در حالی که این بحث هیچ ربطی به اجتهادات او که ناشی از آگاهی علمی و درک فقهی او بوده ندارد. زیراحداثی که پس از فتوا دادن رخ می‌دهد رأی فقهی را از رأی بودن نمی‌اندازد. نظر مجتهد نظر اوست خواه قوای بدنی و فکری او فعال باشد یا از کار افتاده باشد و اگر جز این است حجیت نظر فقیه را هنگامی که خوابیده است یا در اثر فشار کاری تمرکز و حافظه‌اش را از دست داده است چگونه توجیه کنیم؟

انسانهایی که ذهنشان دست کاری نشده باشد به این شبهه اصلاً اعتنائی نمی‌کنند. شاهدیم که در حوزه‌های دیگر علوم و معارف، آرای دانشمندان قدیم مورد توجه نسلهای بعدی است و به آنها عمل می‌کنند. نظرات و نوآوری‌های فیزیکدانان و شیمی‌دانان، مادامی که با نظرات و فرضیه‌های کاملتری جایگزین نشود به قوت خود باقی است.

(۲۹) ناسازگاری فقه با زندگی جمعی و عرف جامعه

در فقه مصطلح فتاوائی می‌بینیم که حاکی از هویت فردی آن است. این مسأله در همه رساله‌های عملیه ذکر شده است که قضای حاجت در خیابانها و اماکن و معابر عمومی و حتی زیر درختان میوه، کراهت دارد. بنابر این چنین کاری حرام نیست. در حالی که در روستاها نیز نمی‌توان به این فتوا ملتزم شد چه رسد به شهرها که حفظ محیط زیست یک تکلیف همگانی است. نیز می‌گویند در استخرها و حمام عمومی اگر کسی بخواهد در آب ادرا کند باید از صاحب این اماکن اجازه بگیرد. یعنی اگر از صاحب این اماکن اجازه بگیرد دیگر مسئولیتی ندارد. در حالی که در هر عرفی چنین کاری جرم است اگر چه اجازه داشته باشد!

نیز می‌گویند الناس مسلطون علی اموالهم اختیار مال هر کس به دست خود اوست. بنابر این نانوا یا فروشنده‌ای که کالائی عرضه می‌کند اگر با صف طولیلی از مشتری روبرو شود حق دارد بدون مراعات صف، جنس را به نفرات آخر صف و یا اشخاصی خارج صف بفروشد! به طور کلی زندگی جمعی حقوق متقابل ایجاد می‌کند. انسانها وقتی گرد هم آمده و با هم زندگی می‌کنند حقوقی بر هم پیدامی‌کنند و باید این حقوق را مراعات کنند و آزادی‌ها خواهی نخواهی حد و مرز پیدا می‌کند و هر کس به آن جمع اضافه شود نیز باید آن حقوق و مقررات را رعایت کند. و این نکته‌ای است که در فقه سنتی از آن کمتر بحث می‌شود.

بسیاری از احکام فقهی با عرف جهانی و عرف جامعه ما سازگار نیست. وقتی صحبت از عرف می‌شود بعضی می‌گویند ماچه کار با عرف داریم ما باید ببینیم خدا چه می‌گوید عرف هر چه می‌خواهد بگوید؟ ولی سخن بر سر این است که آیا اصلاً شریعت بر خلاف عرف حکمی صادر کرده است. احکام مغایر با عرف ضامن اجرائی ندارد و مردم همواره احساس نوعی دوگانگی و نفاق پیدا خواهند کرد و ناگزیر می‌شوند قانون شکنی کنند.

عرف عبارت است از عادات معقول عموم مردم در گفتار و کردار و بر حسب تعریف غزالی «عرف آن است که از سوی عقلها در نفوس استقرار یافته و طبایع سلیم آن را پذیرفته‌اند» همان که قرآن از آن به «معروف» یاد می‌کند. یعنی چیزی که هم‌شناخته شده است و هم نیکو. بنابر این نمی‌توان آداب و رسوم جاهلی یا عادات زشت بعضی جوامع مثل عادت به سیگار رانقض این ادعا دانست چرا که عموم معتادان به سیگار این عادت را نیکو نمی‌شمارند و امیدوارند که در آینده آن را ترک کنند.

عقل فقهی!

قرآن که باید الگوی ما در وضع قوانین باشد می‌گوید «اگر ما در ماه رمضان به کلی آمیزش جنسی را ممنوع می‌کردیم انسانها این قانون را تحمل نمی‌کردند و خود به خود نقض می‌شد از این رو فقط در روزهای ماه رمضان از آن خودداری کنید و شب‌ها آزادید!!!»

چرا نباید از قرآن درس بگیریم. از این آیه قرآن و نیز آیه همین سوره می‌فهمیم قانون نباید با طبایع و نیازهای مردم مغایر باشد و الا خود به خود نقض خواهد شد و اگر در ظاهر عده‌ای پایبند به آن باشند در خفا قانون‌شکنی خواهند کرد.

هر جا مسئولان نظام در راستای عرف حرکت کردند کشور گامی به جلو رفت و هر جا به معارضه با عرف برخاستند جامعه با دردسر جدی روبرو شد. قبل از انقلاب علما و فقها و حتی امام خمینی زنان را از شرکت در انتخابات مجلس منع می‌کردند. حضور در راهپیمایی‌ها و فریاد زدن زنان در فضای باز را مصداق رفتار نامشروع می‌دانستند. اما در سال ۵۷ از این فتوا عقب‌نشینی کردند و حضور زنان را نه تنها مشروع بلکه واجب دانستند و بر حق رأی و حق انتخاب شدن آنان صحه گذاردند و از این همگامی با عُرف چه نتایج درخشانی عائد کشور شد!

تعارض فراوان فقه با عرف کشور را با بن‌بست‌های جدی روبرو کرد و ناچار شدند به عنصر «مصلحت» توسل جویند تا باب رویکرد مشروع و محترمانه به عرف را بازگشایند! هنوز به دلیل تعارض عرف با فقه، جامعه ما در کشمکش است و این دوئیت جز نارضایتی از انقلاب و سوء تفاهم نسبت به آزادی و حقوق مردم نتیجه‌ای نداشته است.

وقتی بر خلاف عُرف و واقعیات عینی بلوغ دختران را نه سال قمری تعیین کنیم و دختر زیر نه سال را شوهر دهیم یا احکام جزائی و کیفری برایش صادر کنیم! وقتی اختیار طلاق به کلی در دست مرد باشد و او آزاد باشد تا بدون عذر موجه نیز زنش را طلاق دهد!

وقتی بر خلاف مصلحت کودک دو ساله او را از آغوش مادر جدا کنند و وی را به پدر بسپارند! مشکلات عدیده‌ای بروز می‌کند.

اقبال لاهوری نوشته است زنان مسلمان در هند برای رهایی از دست شوهرانشان مرتد می‌شوند چون با ارتداد علقه زوجیت قطع می‌شود! بارها اتفاق افتاده که زن مطلقه فرزندش را می‌دزدد و او را به طور غیر قانونی از کشور خارج می‌کند.

یکی دیگر از احکام ناساز با عرف ایران مسأله تغلیظ دیه در ماه‌های حرام است. این دستور متناسب با عرف کسانی است که زندگی‌اشان را با ماه‌های قمری تنظیم می‌کنند نه مردم ایران و حتی عرب‌های فعلی که هیچ کاری با ماه‌های قمری ندارند و اصلاً نمی‌توانند آنها را به ترتیب بشمارند.

عقل فقهی!

هنوز در دادگاه‌های ایران وقتی کسی در ماه حرام مرتکب سقط جنین شده باشد و یا تصادف کند و کسی را بکشد باید بیشتر از نرخ دیه، غرامت بدهد چرا که در ماه حرام مرتکب جنایت شده است! خلاصه آنکه وقتی قانون با واقعیات و عُرف جامعه در ستیز باشد قانون شکنی رواج خواهد یافت. این پدیده منحصر به احکام الزامی نیست. احکام ترخیصی نیز وقتی عُرفی نباشد کسی به آن توجه نخواهد کرد البته نادیده گرفتن حکم ترخیصی عوارضی در پی ندارد. طبق ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی زن در صورتی که به فرزندش شیر بدهد می‌تواند از شوهر اجرت مطالبه کند. از بس این قانون با عرف این سرزمین ناسازگار است هنوز حتی یک زن نیز برای مطالبه اجرت شیر به محاکم ایران مراجعه نکرده است.

تجربه جمهوری اسلامی گواه صادقی است بر اینکه در تعارض عُرف با احکام که متکی به مبانی مشکوک و مخدوش، معیار عُرف است. بعد از سالها کشمکش و تعارض در بسیاری موارد سرانجام ناچار شدیم قانون را به سمت مصالح مردم و منافع ملی اصلاح کنیم. بعد از تشکیل جمهوری اسلامی سن قانونی پانزده سال را تغییر داده و طبق رساله‌های عملیه سن نه سال را سن قانونی اعلام کردند. پس از چند سال درگیری و مشکلات فراوان باز ناچار شدیم به همان وضعیت قبل که مطابق با عرف و واقعیات ملموس جامعه است تغییر مسیر داده و دوباره قانون اول را رسمیت ببخشیم. نمونه دیگر دادگاه‌های عام بود. گفتند زمان پیامبر و حضرت علی(ع) این مراحل امروزی وجود نداشت و آنها در کنار مسجد هم بازجو بودند و هم قاضی. چندی به این روال عمل شد ولی آن قدر مشکلات پیش آمد که دوباره ناچار شدیم به وضعیت عرفی سابق برگردیم. نمونه دیگر برخورد با مفسد جنسی در کشور است بعد از پیروزی انقلاب هجوم آورده و محله‌ای که در جنوب تهران به این امر اختصاص یافته بود ویران کردند و زنان شاغل در آنجا را نیز متفرق ساختند. اما چندی نگذشت که فهمیدیم باعث پخش میکرب در سراسر شهر شده‌ایم و اخلاق و عفت عمومی در معرض تهدید است. فهمیدیم که این پدیده در همه دنیا وجود دارد و قابل معارضه نیست. فقط باید تحت نظارت دولت باشد به خصوص با توجه به برنگ برنده‌ای که شیعه دارد و ازدواج موقت و سرپایی رامشروع می‌داند. اخیراً طرح خانه‌های عفاف در حال تصویب است که به موجب آن زنان فاحشه با نظارت دولت، در هتل‌ها و دیگر مراکز تفریحی، در اختیار متقاضیان قرار خواهند گرفت!!!

بسیاری که ناظر این عقب‌گرد در قوانین هستند می‌گویند آیا بهتر نیست به جای تنگ نظری و اصرار بر احکامی که هیچ جابه محک عمل آزموده نشده است از ابتدا بر اساس قوانینی عمل کنیم که پشتوانه‌اش تجربیات بشری و آمار و ارقام است و ملت را موش آزمایش قرار ندهیم. اگر قرار باشد مدتی با جامعه کلنچار برویم و همه را به زحمت بیندازیم و بعد با خفت تمام به همان احکام

عقل فقهی!

عرفی زمان شاه یا احکام رایج در جوامع غربی برگردیم بهتر است نه اسلام را بد نام کنیم و نه مردم را به زحمت بیندازیم!

باری همان بهتر که خود به این فقه بسنده کنیم و لااقل ادعا نکنیم که فقهی با این حال و روز باید جایگزین نظامهای حقوقی و اجتماعی و سیاسی در دنیا بشود و همه همانگونه زندگی کنند که ما زندگی می‌کنیم!! استنتاج فقهی ما آنقدر از روال طبیعی و فطری منحرف گشته که محصول آن در داخل نیز عملی نیست چه رسد به اینکه بخواهد ضابطه جهانی باشد. امروزه کمتر کسی از متدینان را پیدا می‌کنید که احکام شک در نماز را بلد باشد. در سراسر ایران یک نفر نیز احکام نماز و روزه مسافر را به طور کامل بلد نیست و دائم از آن سؤال می‌کنند. حتی در میان زنانی که تحصیلات حوزه‌ای دارند کسی را پیدا نمی‌کنید که مسائل مربوط به عادت بانوان را به طور کامل بلد باشد. چه بسیار افرادی که برای مراعات احکام نجاست و طهارت و سواسی و روانی شده‌اند! راستی دین خدا این قدر مشکل و اسرارآمیز و نامعقول است؟

امام خمینی رحمه الله علیه در اواخر عُمر پر بارش تصریح می‌کرد که با فقه مصطلح نمی‌توان جامعه امروزی را اداره کرد. امام می‌فرمود «روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد نمی‌تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست!» البته امام تصور می‌کرد با دخالت دادن عنصر زمان و مکان و عنصر مصلحت و تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، مشکل فقه حل می‌شود ولی مشکل فقه مزمن‌تر از آن است که با این ابتکار ترمیم شود. بسیاری از فتاوی‌های مشهور حتی در آن اعصار نیز جوابگو نبوده است. عنصر مصلحت هیچگاه در طول تاریخ معیار استنباط حکم نبوده است. فقهاء تلاش می‌کردند فارغ از منافع و مصالح مقطعی یا غیر مقطعی از حاق آدله لفظی احکام الهی را استنباط کنند.

وانگهی مصلحت امر محدود و مضبوطی نیست و هر حرامی در مقطعی دارای مصلحت خواهد بود. متغیر دیگر کسانی هستند که قرار است مصلحت را تشخیص دهند. چنانکه دیدیم نمایندگان یک جناح مطبوعات آزاد را به مصلحت کشور و نمایندگان جناح دیگر در همان مقطع زمانی، مغایر با مصلحت کشور می‌دانند.

ممکن است نمایندگان کشور تولید و صادرات شراب را به مصلحت کشور بدانند. ممکن است ایجاد مراکزی در حواشی شهر برای اسکان و نظارت بر روسپی‌ها را به مصلحت کشور بدانند. ممکن است مصلحت بدانند که نه تنها ماهی فلس‌دار بلکه صید همه آبزیان مجاز اعلام شود تا گوشت گوسفند در داخل کشور ارزان شود و دولت بتواند با صادرات آن به نوایی برسد.

عقل فقهی!

از این مصلحت سنجی‌ها می‌توان هزاران مورد برشمرد و با آمار و ارقام و نظرات کارشناسی ثابت کرد که این موارد علی‌رغم حرمت و عوارض جزئی، دارای آثار مثبت زیادی برای جامعه است. مثلاً باعث ایجاد اشتغال، کمک به بودجه کشور و پایین آمدن تورم در کشور می‌شود!

ممکن است در زمان ما نمایندگان مجلس و اعضای شورای مصلحت نظام به دلیل جوّ حاکم به سهولت نتوانند چنین مصلحت‌هایی را مطرح کنند ولی مکانیزم عنصر مصلحت از همین جاها سر در خواهد آورد و چیزی نمی‌گذرد که تمام فقه‌سیاسی و اجتماعی و احکام معاملاتی اسلام از صحنه خارج خواهد شد!

به بیان دیگر معنا ندارد از طرفی بر فقه تکیه کنیم و حکومت را فلسفه تمام فقه بدانیم و بگوییم فقه باید بر همه شئون مباحکام باشد و از طرف دیگر با طرح عنصر مصلحت و تأسیس شورای مصلحت نظام تدریجاً تمام فقه را تعطیل کنیم. حکومت تشکیل دادیم تا احکام اسلام را اجرا کنیم و اینک احکام اسلام را تعطیل می‌کنیم تا حکومت را حفظ کنیم!!!

(۳۰) روایات عقل ستیز

تا اینجا خواننده محترم اجمالاً به این نتیجه رسیده باشد که مشکل بزرگ ما فاصله پیدا کردن پژوهش‌های فقهی از قرآن و عقل و اعتماد به ظنون و در رأس آن خبر واحد است. به دلیل حذف عقلانیت و عمل به خبر واحد، در مجامع روایی ما احادیثی راه یافته است که گاه در حیرت و تعجب، ساعتها مبهوت می‌مانیم که خدایا چگونه بزرگان ما به خود اجازه داده‌اند این سخنان را به امامان نسبت دهند. ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

* پیامبر اکرم شبی در ظرف آب ادرار کرد و صبح به کنیز گفت که آن را دور بریز. کنیز گفت تشنه بودم آن را نوشیدم. پیامبر به شدت خندید و گفت دیگر به شکم درد مبتلا نخواهی شد. آیا پیامبری که مظهر ادب و نضافت و بهداشت و اخلاق نیکو بود ممکن است در ظرف آب، ادرار کند و سپس آن را در دسترس دیگران قرار دهد و وقتی مطلع شود که کسی آن را به اشتباه خورده است به جای آنکه اظهار تأسف کند به شدت بخندد!!!

* اشخاص اصلع که موی جلو سرشان ریخته است مردمانی صالحند به طوری که در بین چهل نفر از آنها یک انسان بد پیدانمی‌شود و کسانی که کوسج‌اند اشخاص بدی هستند به طوری که در بین چهل کوسج، یک مرد صالح پیدا نمی‌شود. اصلع بدکار بهتر از کوسج صالح است!!!

* شیطانی در محل ولادت هر نوزاد حاضر است. اگر خدا بداند او از شیعیان ماست شیطان را از او دور می‌کند و الا شیطان در مقعد یا فرج او انگشت می‌کند و آن نوزاد وقتی بزرگ شد به مرض اُبنه مبتلا می‌شود و اگر دختر باشد فاحشه خواهد شد و در اثر همان انگشت است که نوزاد وقتی به دنیا می‌آید گریه می‌کند!!!

* عقل چهل معلم به اندازه عقل یک بافنده است و عقل بافنده به اندازه عقل یک زن است و زن هم هیچ عقل ندارد!!!

* از شیر و ادرار دختر شیرخواره باید اجتناب کرد زیرا از مثانه مادر خارج می‌شود اما از شیر و ادرار پسر شیرخوار اجتناب لازم نیست زیرا از بازوان و شانه‌های مادر خارج می‌شود!!!

* زنی به پیامبر اکرم گفت آیا من و شوهرم بر یکدیگر حقوق یکسان داریم؟ پیامبر در پاسخ گفت خیر! در برابر صد حق شوهر، زن حتی یک حق نیز ندارد! این حدیث را باور کنیم یا آیه ۲۲۸ سوره بقره را که می‌فرماید زن و مرد حقوق یکسان بر یکدیگر دارند...

* حضرت فاطمه دامن خود را از بی عفتی حفظ کرد خدا هم در عوض، نسل او را از آتش جهنم معاف نمود!

عقل فقهی!

حفظ کردن خود از زنا یک وظیفه است که عموم زنان مسلمان به سهولت آن را مراعات می‌کنند. آیا خداوند در برابر چنین وظیفه‌ای به جای آنکه به خود او پاداش دهد نسل او یعنی سادات را از جهنم معاف می‌کند؟ این ادعا چه فرقی با ادعای مسیحیان در باب مصلوب شدن عیسی دارد؟

* علامه حلی در وصیت‌نامه‌اش به فرزندش این حدیث را از پیامبر نقل کرده است که چهار طائفه را پیامبر شفاعت می‌کند اگر چه به اندازه تمام روی زمین گناه داشته باشند. اول کسی که سادات را گرامی بدارد. دوم کسی که اوامر آنها را اجرا کند. سوم کسی که آنها را کمک کند و چهارم کسی که آنها را دوست بدارد.

غیر از مغایرت با قرآن و رکاکت ادبی، این حدیث به کسی نسبت داده می‌شود که بارها می‌گفت قرشی بر حبشی امتیازی ندارد. امتیاز فقط به تقواست!

* امام صادق (ع) سوگند خورد که از شیعیان حتی یک نفر نیز به جهنم نخواهد رفت! (در تعارض صریح با صدها آیه قرآن نظیر لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به...)

* امام صادق فرمود به خدا قسم حتی یک نفر از شیعیان به جهنم نخواهد رفت. چون خدا در قرآن می‌گوید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان. شخصی گفت در قرآن این آیه بدون منکم است امام فرمود آری ولی آیه با منکم نازل شد و فلان شخص آیه را تحریف و منکم را از آن حذف کرد!

شگفتا خداوند در صدها آیه مؤکداً تصریح می‌کند که هیچ چیز جز عمل، انسان را نجات نمی‌دهد و هر کس ذره‌ای گناه مرتکب شود اگر توبه نکند، جزایش را خواهد دید و ما به دلیل خود خواهی و تن‌پروری به چنین اخبار مجعولی دل خوش می‌کنیم و حاضریم قرآن را تحریف کنیم تا برای شیعه مقام و موقعیت درست کنیم.

* هر کس مریض شود یا مشکلی پیدا کند و قل هو الله نخواند و در اثر آن بیماری یا گرفتاری، از دنیا برود رهسپار دوزخ خواهد شد!

* کسی از پیامبر اکرم پرسید آیا حق دارم به مو و میچ دست خواهرم نگاه کنم پیامبر گفت نه می‌ترسم به او تجاوز کنی!

این حدیث در تعارض آشکار با آیه ۳۱ سوره نور است که اجازه می‌دهد زنان در برابر برادران و دیگر محارمشان آزادباشند.

* یهودیان وقتی قطره‌ای ادرار به بدنشان اصابت می‌کرد گوشت آن قسمت از بدنشان را با قیچی می‌بریدند ولی خدا از شما مسلمانان چنین تکلیفی نخواست است و آب را پاک کننده قرار داده است.

عقل فقهی!

آیا ممکن است خدا از یهود بخواهد گوشت بدنشان را با قیچی بپزند. آیا با این کار نجاست برطرف می‌شود یا زیاده‌می‌شود؟ آیا مقطوع النسل نمی‌شوند!!!

* دیه بیضه چپ بیشتر از بیضه راست است چون نطفه در آن تولید می‌شود.

* هر مسلمانی یک انار بخورد چهل روز شیطان از او دور می‌شود و اگر سه عدد انار بخورد یک سال شیطان از او دور می‌شود و چنین کسی گناه نخواهد کرد و بهشتی خواهد شد!

* هر کس یک قاچ خربزه بخورد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش ثبت و هفتاد هزار گناه از نامه عملش محو خواهد شد! (یعنی بهتر است به جای جهاد و شهادت به جالیز خربزه پناه ببریم. چون جهاد و مبارزه جدای از تلاش و زحمت باید برای رضای خدا باشد و تضمینی نیست که مورد قبول خدا واقع شود ولی ثواب خربزه قید و شرطی هم ندارد.)

* انسان موحد هر عمل زشتی داشته باشد جهنم نخواهد رفت!

* هر کس در حرم دفن شود روز قیامت ترس و نگرانی نخواهد داشت هر چند آدم فاسق و فاجری باشد!

* خدا دو شهر دارد یکی در مشرق به نام جابلقا و دیگری در مغرب به نام جابلسا. هر یک دارای دیواری از آهن است و هر دیواری دارای هزار هزار در است و در آن شهرها به هفتاد هزار هزار زبان تکلم می‌شود و امام همه آن زبانها را می‌داند و بر همه ساکنان آنها حجت است. ساکنان آنها شهرها نه کاری دارند و نه حرفی جز ولایت ما و نفرین بر آن دو نفر!

* چون خورشید غروب می‌کند می‌رود به آسمانها و از آسمانی به آسمانی بالا می‌رود تا برسد به زیر عرش و در آنجا به سجده می‌افتد و می‌گوید پروردگارا از کجا امر می‌کنی طلوع کنم از مغرب یا مشرق. سپس جبرائیل برای او حله‌ای از نور عرش که بلندی و کوتاهی آن به اندازه ساعت‌های روز است و خورشید آن را می‌پوشد همانطور که شما جامه خود را می‌پوشید و از آسمانها بر می‌گردد تا طلوع کند!

* چون گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند به ملک موکل بر فلک خورشید امر می‌کند که فلک خورشید یا ماه را در دریایی که فلک در آن می‌چرخد فرو ببرد. و ملک آن را به اندازه‌ای که خدا می‌خواهد بندگان را بترساند در دریافرو می‌برد و هر وقت بخواهد باز امر می‌کند که آن فلک را به مجرای خود برگرداند. و نمی‌ترسد از این (خسوف و کسوف) مگر کسی که از شیعیان ما نباشد!

* چون خدا ماه را آفرید روی آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و سیاهی‌ای که شما در ماه می‌بینید اثر همان نوشته است!

عقل فقهی!

* روز جمعه کوتاه‌تر از روزهای دیگر است زیرا در روزهای دیگر خدا ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید نگه می‌دارد و ساعتی خورشید را نگه می‌دارد تا آنها عذاب شوند ولی در روز جمعه خدا عذاب را از مشرکان بر می‌دارد و چون خورشید توقف ندارد روز جمعه کوتاه‌تر است.

* علت سردی و گرمی هوا از ستاره مریخ و زحل است و هر وقت مریخ بالا رود و زحل پایین بیاید هوا گرم می‌شود و چون مریخ پایین بیاید و زحل بالا برود هوا سرد می‌شود.

* ستاره مشتری به صورت مردی به زمین آمد و علم نجوم را به مردی از اهل هند آموخت.

* ستاره زهره زن بدکاره‌ای بود که هاروت و ماروت را فریب داد و دعایی از آنها آموخت و خواند و به آسمان رفت. ستاره سهیل مردی بود عشار از اهل بلخ همان دعا را از عابدی یاد گرفت خواند و به آسمان رفت.

* رعد صدای ملکی است بزرگتر از مگس و کوچکتر از زنبور و برق هم تازیانه ملک است.

* باران از زیر عرش می‌بارد و از آسمانی به آسمانی می‌آید تا برسد به آسمان دنیا و از آنجا می‌آید بر روی ابر و ابر هم آن رامی‌بارد در جائی که خدا بخواهد.

* باد در زیر رکن شامی کعبه حبس است و نشانش هم این است که تو می‌بینی که این رکن در شب و روز و زمستان و تابستان در حرکت است!!!

* ماورای این خورشید، چهل خورشید دیگر است که فاصله هر یک از دیگری چهل سال راه است. در آنها خلق زیادی زندگی می‌کنند که از آفرینش آدم بی‌اطلاعند. ماورای کره ماه نیز چهل ماه وجود دارد که فاصله هر کدام از دیگری چهل روز راه است. در آنها نیز خلق زیادی زندگی می‌کنند که از آفرینش آدم بی‌اطلاعند. معذک همه این مخلوقات به طور تمام وقت، عمر و ابوبکر را لعنت می‌کنند! و فرشتگانی بر آنها گمارده شده‌اند که اگر لحظه‌ای از لعن آن دو باز ایستند عذابشان کنند!

* راجع به چگونگی جزر و مد در حدیث آمده است که فرشته‌ای به نام رومان که موکل دریاها است علت جزر و مد است. وقتی پایش را به دریا بگذارد آب بالا می‌آید و چون بیرون بیاورد پایین می‌رود.

* زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر آب است و آب بر سنگ است و سنگ بر شاخ گاوی قوی است و گاو بر خاک است. آن ماهی که زمین را نگه می‌دارد به قدرت خود خوشحال شد و خدا ماهی دیگری فرستاد از وجب کوچکتر و از بند انگشت بزرگتر. این ماهی در دماغ ماهی اول رفت و پس از چهل روز بیرون آمد. حال هرگاه این ماهی آن ماهی را ببیند مضطرب می‌شود و زمین هم با او به لرزه می‌افتد (و این است فلسفه زلزله!).

عقل فقهی!

* خدا کوهی آفرید محیط به دنیا(کوه ق) از زبرجد سبز و سبزی آسمان از آن است و خدا خلقی آفریده که بر آنها نماز وزکات و دیگر واجبات را واجب نکرده است و تمام آنها لعنت می‌کنند آن دو نفر را!

* گاوها از وقتی که یهودیان گوساله پرستیدند دیگر از شرم سرشان را بالا نگرفتند!
* زنها تا زمان حضرت نوح عادت نمی‌شدند از آن زمان به بعد به خاطر بعضی گناهان، مبتلا به این بلیه شدند.

* سرخی افق در هنگام غروب خورشید از زمانی به وجود آمد که امام حسین را کشتند!
* انسانها در آغاز خواب نمی‌دیدند و تصور می‌کردند بعد از مرگ نابود می‌شوند؛ خداوند برای آنکه به آنها ثابت کند روحشان بعد از مرگ باقی می‌ماند، خواب را ابداع کرد!
(گویا این چهار حدیث اخیر را یک نفر جعل کرده است!)

* وقتی آدم و حوا به زمین آمدند دو پایشان در دو طرف صفا و سرشان پائین‌تر از افق آسمان بود. از گرما شکایت کردند. جبرائیل آدم را فشار داد و قد او را به ۷۰ ذراع به ذراع خود وی تقلیل داد. با حوا نیز چنین کرد و قد او را به ۳۵ ذراع به ذراع خودش رساند! (به ذراع عادی قد حضرت آدم ۳۵ متر می‌شود و به ذراع خودش لابد چند صد متر! معلوم نیست از چه تاریخی نسل موجودی با این عرض و طول این قدر آب رفته است)

* روزی مردی شامی با زنش نزد امام حسن آمد و گفت ای فرزند ابو تراب اگر در ادعایتان راستگو هستید کاری کن که من زن شوم و همسر مرد شوم. امام حسن دعائی نامفهوم خواند ناگاه آن دو متوجه شدند که تغییر جنسیت داده‌اند. آن دو رفتند و بعد از مدتی بچه‌دار شدند! سپس دوباره نزد امام حسن آمدند و درخواست کردند به صورت اول برگردند. امام دعا کرد و آنها دوباره تغییر جنسیت دادند!

* وقتی علی به دنیا آمد پیامبر وارد خانه ابوطالب شد. علی که نوزادی بیش نبود به پیامبر لبخند زد و گفت سلام بر تو ای رسول خدا سپس آیات اول سوره مؤمنون را تلاوت کرد. رسول خدا نیز به او گفت مؤمنان به سبب تو رستگار خواهند شد و تو امیر آنهائی!

یعنی ده سال پیش از آنکه حضرت محمد به نبوت برسد و در غار حراء، قرآن بر او نازل شود، علی در نوزادی قرآن خوانده و از آیات سوره مؤمنون آگاه بود. با آنکه قرآن صراحتاً می‌گوید تلک من انباء الغیب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت و لاقومك من قبل هذا!

* علی (ع) گفت من همیشه مظلوم بوده‌ام. در کودکی نیز هرگاه می‌خواستند در چشم برادرم عقیل دوا بریزند می‌گفت تا اول در چشم علی دوا نریزید نمی‌گذارم در چشم من دوا بریزید! و برای راضی شدن او اول در دیدگان من دارو می‌ریختند!

عقل فقهی!

مرحوم مجلسی که در جای دیگر بحار می‌گوید عقیل بیست سال بزرگتر از حضرت علی بود، با خود فکر نکرده است که هیچگاه جوانی بیست ساله برای آنکه در چشمانش دارو بریزند چنین بهانه‌ای نمی‌گیرد!

* علی(ع) به سلمان و ابوذر در ضمن حدیث مفصلی فرمود... منم کسی که به فرمان خدا، نوح را در کشتی حفظ کردم. منم کسی که به اذن خدا، حضرت یونس را از شکم ماهی نجات دادم. منم کسی که موسی را از دریا گذراندم. منم کسی که به اذن خدا ابراهیم را از آتش نجات دادم. منم کسی که رودخانه‌ها را روان ساخته و چشمه‌سارها را شکافتم و درختان را نشاندم! منم خضری که با موسی همراه بود. من آموزگار سلیمانم من ذوالقرنینم! من قدرت خدایم!...

اگر این حرفها غلو نباشد پس غلو چیست؟ مرحوم مجلسی که غلو را نکوهش می‌کند این حدیث عجیب و غریب را از کتابی عتیق نقل می‌کند بدون آنکه مؤلف آن را بشناسد و بگوید از چه طریقی به آن دست یافته است. این حدیث در تعارض آشکار با آیات قرآن است:

و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا

و ما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر

و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم

* امام باقر فرمود ما هرگاه مردی را ببینیم می‌فهمیم که مؤمن است یا منافق.

این حدیث در تعارض با آیاتی است که خدا به پیامبر می‌گوید تو منافقانی را که در اطراف هستند نمی‌شناسی!

و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم

و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام.

* ولد زنا هرگز رستگار نخواهد شد. خدا پدر و مادرش را ممکن است بیامرزد ولی او هرگز بهشت نخواهد رفت بلکه این ناپاکی تا ششس نسل او ادامه خواهد داشت. (بنگرید از سویی یک قاچ خربزه خوردن آن همه ثواب دارد ولی از این سو ولد زنا اگر همه عمر نیز خدا را بندگی کند باز راه بهشت بر او بسته است با آنکه هیچ نقشی در گناه پدر و مادرش نداشته است!!!)

و عجیب‌تر نحوه جمع اخبار متعارض مربوط به ولد زنا است مرحوم مجلسی که به حق با تألیف بحارالانوار یادگاری بس عظیم از خود به جای نهاده است، به جای آنکه این روایات را به دلیل مغایرت با قرآن اصلاً نقل نکند و بعد از نقل، لااقل به خاطر تعارض، جانب روایتی را بگیرد که می‌گوید ولد زنا با بقیه مردم فرقی ندارد، می‌گوید برای جمع بین این اخبار به گونه‌ای که مراعات قانون عدالت شده باشد باید بگوییم ولد زنا در جهنم عذاب نمی‌شود و راه بهشت نیز بر او بسته

عقل فقهی!

است و آیات فراوان قرآن را که می‌گویند هر کس اهل ایمان و عمل صالح باشد بهشتی است با این اخبار تخصیص می‌زنیم و می‌گوییم آن آیات راجع به ولد زنا نیست!!!

باور کردنی نیست که مرحوم مجلسی چنین آسان آیات قرآن را با این اخبار مغایر با عقل و منطق و فطرت تخصیص بزند و باین حرف که ولد زنا به جهنم خواهد رفت اما در آنجا عذاب نخواهد شد، تصور کند که قانون عدالت را نیز دقیقاً مراعات کرده‌است! آیا این عدالت است که کسی را در جهنم جای دهیم و همنشین فرعون و نمرود و دیگر دوزخیان سازیم آنگاه بر او منت بگذاریم که ما در اینجا تو را به آتش نمی‌سوزانیم و این عین عدالت ماست! آیا این بیچاره حق دارد بگوید خدایا یک عمر تو را عبادت کردم عاقبت نیز در راه تو شهید شدم ولی تو به گناه دیگران مرا به دوزخ آوردی! لااقل اگر می‌خواهی عدالت را مراعات کنی ما را به بهشت ببر ولی از نعمت‌های آن مرا بهره‌مند مکن!

بعید است مرحوم مجلسی به نتیجه سخن خود در اینجا و روایتی که در جلد ۲۴، ص ۳۱۱ نقل کرده است اندیشیده باشد. در آنجا روایتی نقل کرده است با این مضمون که «تمام مردم دنیا بجز شیعیان، حرامزاده و ولد زنا هستند!» با این وضع بهشت در بست از آن شیعیان خواهد بود!

این نمونه‌ای از طرز تفکر محدثان ماست که وقتی می‌خواهند قانون عدالت را مراعات کنند چنین ترهاتی به هم می‌بافند تاچه رسد بخواهند تعبد بورزند و بدون چون و چرا مفاد اخبار آن چنانی را گردن نهند. متأسفانه باید گفت مرحوم مجلسی مجعولات زیادی را در بحار الانوار و دیگر آثارش مثل زادالمعاد، حق الیقین، تحفه الزائر و غیره گرد آورده است. وی کتب و اخباری را که قدماء کلاً، و اکثر متأخرین منکر آن بودند در بحار و کتب دیگرش درج کرده است مثل تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم، و تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (ع) و کتابی که مؤلفش مجهول است و خود مجلسی آن را عتیق غروی نامیده است (چون قدیمی بوده آن را عتیق و چون در نجف پیدا شده آن را غروی نام نهاده و به علت اینکه صفحات اول و آخرش از بین رفته بوده، نام مؤلف و کتاب مجهول است) و کتاب فقه الرضا، خرائج راوندی، و احتجاج طبرسی، که بسیاری از محتویات آنها مغایر با قرآن و عقل است. قرن یازدهم که مجلسی در آن می‌زیسته و دو قرن بعد از آن، عصر ترویج و گردآوری اخبار بی‌اساس و مجرد از قرائن بلکه مغایر با کتاب و سنت و عقل بوده است. همین اخبار مسیر عقائد و جهانبینی شیعه را به کلی تغییر داد به طوری که نجات از آن هرگز ممکن نیست. انتظار می‌رفت مرحوم مجلسی در بحار الانوار نیز مثل مرآة العقول که شرح کافی است به بررسی اسناد روایات می‌پرداخت و تا این حد مسامحه نمی‌کرد.

این بلیه مخصوص علمای اخباری نیست. فیلسوفان و عقلگرایان مسلمان نیز نمی‌توانستند خود را از چنبره روایات ضدعقل رها کنند یعنی همین که روایاتی به زعم خود صحیح، می‌یافتند عقل خود

عقل فقهی!

را تخطئه می‌کردند. به اسفار ملاصدرا بنگرید که زنان را در ردیف چارپایان شمرده و فلسفه آفرینش آنها را صرفاً «نکاح» می‌داند.

حاج ملا هادی سبزواری در حاشیه اسفار می‌گوید «اینکه مؤلف زنان را در سلک حیوانات شمرده است اشاره به این نکته است که زنان به دلیل ضعف قوه عاقله و جمود بر ادراک جزئیات، نزدیک به حیوانات هستند و حقاً نیز چنین است. آنها سرشت حیوانی دارند و خدا برای آنکه مردان از آنها بدشان نیاید و به ازدواج با آنها تمایل پیدا کنند، آنها را به قیافه انسان در آورده است!!!»

فیلسوفان ما با خود نیندیشیدند که اگر مردان نیز در شرائط زندگی زنان قرار گیرند و شب و روز در محیط بسته خانه بسربرند و سوادآموزی نیز برایشان عیب باشد، در بی‌عقلی از زنان سبقت می‌گیرند!

به احادیثی از کتاب کافی توجه کنید:

* «در همان ساعتی که پیامبر از دنیا رفت، الاغش که نامش عفیر بود بی تاب شد و دوان دوان خود را به چاهی رساند و خود را در آن انداخت و مُرد. حضرت علی(ع) فرمودند که این الاغ روزی به پیامبر گفت: پدر و مادرم فدایت! پدرم از پدرش و اونیز از پدرش نقل کرد که در حادثه طوفان نوح در کشتی نوح بود و حضرت نوح دستی به کفل او زد و گفت از نسل تو الاغی به دنیا خواهد آمد که پیامبر خاتم بر آن سوار خواهد شد و من خدا را شکر می‌گویم که همان الاغی هستم که نوح خبر داد!!!»

مرحوم کلینی به خود اجازه نمی‌داد در مفاد این حدیث لحظه‌ای درنگ کند. طوفان نوح چند هزار سال قبل از زمان پیامبر اکرم بود نه صدسال قبل از وی چون سه پشت الاغ، چیزی حدود صد سال خواهد شد. ثانیاً اسب و شتر پیامبر نیز از نسل اسب و شتری بودند که در کشتی نوح بودند و این موضوع منحصر به پیامبر نبود بلکه هر کس از حیوانی استفاده کند، از حیوانی استفاده می‌کند که از نسل حیوانات نجات یافته در کشتی نوح بودند. پس در این فضیلت نه الاغ پیامبر خصوصیت داشت و نه خود پیامبر و چنین چیزی اصلاً فضیلت و امتیاز نیست ولی کسانی که در صدد فضیلت سازی برای اهلیت بودند به هر رطب و یابسی توسل می‌جستند!

* روایت فوق یادآور روایت مضحک دیگری است که مجلسی از کتاب «کشف الیقین» نقل کرده است. در آن روایت آمده است که گرگی خود را به حضرت علی(ع) رساند و گفت من گرگ شریفی هستم. من از شیعیان شما هستم. پدرم به من خبر داد که من از نسل همان گرگی هستم که فرزندان یعقوب آن را صید کرده و نزد یعقوب بردند و گفتند یوسف را این گرگ خورده است!!!

* امام صادق گفت پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و مردی با او سخن می‌گفت. ناگاه مارمولکی را دید که با زبانش صدادر می‌آورد. پدرم به آن مرد گفت می‌دانی چه می‌گوید؟ می‌گوید

عقل فقهی!

به خدا قسم اگر عثمان را دشنام دهید من نیز علی را دشنام می‌دهم! آنگاه پدرم فرمود هیچیک از بنی امیه نمی‌میرد مگر آنکه تبدیل به مارمولک می‌شود!

معلوم می‌شود مارمولک عقائد آدمیان و مسائل تاریخی را خوب می‌فهمیده. البته تعجبی ندارد. وقتی الاغ محدث باشد مارمولک چرا مورخ و متکلم نباشد!

* راوی گوید در مدینه بودم و سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر قرار داشت ریخته بود و کارگران بالا و پایین می‌رفتند... از امام صادق پرسیدیم آیا بر فراز قبر پیامبر می‌توان رفت؟ امام فرمود من دوست ندارم که هیچیک از شما بالای قبر رود. می‌ترسم کور شود یا پیامبر را در حال نماز و یا با برخی از همسرانش ببیند!!

اگر منظور از دیدن پیامبر، دیدن جسم او بود که چنین چیزی ممکن نیست و چنانچه مقصود دیدن روح پیامبر باشد، روح که دیدنی نیست!

* امام صادق درباره معراج پیامبر گفت: در سیر آسمانی پیامبر به جایی رسید که جبرائیل به او گفت در اینجا بایست. در مقامی ایستاده‌ای که پای هیچ فرشته و پیامبری به آن نرسیده است. همانا خدای تو در اینجا نماز می‌گذارد! پیامبر پرسید چگونه نماز می‌گذارد؟ جبرائیل گفت خدا می‌گوید سبوح قدوس انا رب الملائكة و الروح!

* گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد(ع) اجازه ورود خواستند. امام به آنها اجازه داد. آنها در یک مجلس سی هزار مسأله پرسیدند و امام که فقط ده سال سن داشت همه آن مسائل را پاسخ داد!

اگر هر پرسش و پاسخ پنج دقیقه طول بکشد آن یک مجلس باید سه ماه و نیم طول کشیده باشد!

* قرآنی که جبرائیل برای محمد(ص) آورد هفده هزار آیه بود!

* از امام صادق سؤال شد زمین بر چه چیزی تکیه دارد؟ امام فرمود: زمین بر ماهی و ماهی بر آب و آب بر سنگ سخت و سنگ بر شاخ گاو نرم تن و گاو بر خاک نمناک تکیه دارد. راوی پرسید خاک نمناک بر چه چیزی تکیه دارد امام فرمود هیئات در اینجا دانش دانشمندان گم شد!

خرافی بودن متن حدیث نیازی به شرح ندارد.

* امام صادق گفت آن ماهی که زمین را حمل می‌کند این فکر از خاطرش گذشت که او با نیروی خود زمین را حمل می‌کند! پس خدای متعال ماهی کوچکی را فرستاد تا وارد بینی آن شد و او غش کرد. ماهی کوچک چهل روز در بینی او ماند. آن گاه خداوند بزرگ بر ماهی حامل زمین رحمت آورد و ماهی کوچک را از بینی او بیرون کرد. هر گاه خدا بخواهد در زمین زلزله پدید آید همان ماهی کوچک را به سوی ماهی بزرگ می‌فرستد و چون چشم ماهی بزرگ به آن می‌افتد بر خود می‌لرزد و در زمین زلزله پدید می‌آید!

عقل فقهی!

* امام صادق از رسول خدا نقل کرد که پس از من هرگاه اهل شک و بدعت را دیدید آشکارا از آنها بیزاری جوئید و به آنها بسیار دشنام دهید و از آنها بدگوئی کنید و به آنها بهتان بزنید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و در نتیجه مردم از آنان دوری گزینند و بدعتهای آنها را نیاموزند. بدون شک بدعتگذاران کار ناپسندی می کنند ولی بهتان زدن به آنها شرعاً و عقلاً روا نیست قرآن می فرماید و لا یجرمنکم شتآن قوم علی ان لاتعدلوا. دشنام دادن به آنها نیز باعث می شود به اهل حق دشنام گویند و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم.

* چون پیامبر زاده شد چند روزی بدون شیر به سر برد. پس ابوطالب او را به پستان خود افکند و خدا در پستان ابوطالب شیر نازل کرد! و کودک چند روزی از پستان ابوطالب شیر خورد تا آنکه ابوطالب حلیمه سعديه را یافت و کودک را به او سپرد!

راوی نادان برای آنکه نسبت قرابت و همخونی بین پیامبر و حضرت علی را استوارتر کند به جعل چنین حدیثی دست یازیده است. آیا ممکن نبود این شیر در سینه همسر جوان ابوطالب - فاطمه بنت اسد - فراهم آید؟

اوج دروغ پردازی و جعل حدیث را می توان در روایات مربوط به مناقب اهل بیت و مثالب دشمنان شان مشاهده کرد. در این وادی حب و بغض ها غوغا کرده است. به جرأت می توان گفت اغلب روایات این دو موضوع ساخته و پرداخته دست شیعیان تندرو و پیروان معاویه است. چنانکه خواهیم گفت آیه الله بروجردی اغلب اینگونه روایات را جعلی می دانستند. اینک به یکی از آنها توجه کنید.

مرحوم مجلسی حدیثی را از محمد بن شهر آشوب و نیز کتاب «عقد الدرر» نقل کرده است که خواننده را غرق حیرت می کند. حسن بن محبوب از ابن زیات از امام صادق (ع) نقل می کند که گفت: صهّاک، کنیز عبد المطلب زنی حبشی بود با کفل بزرگ و شتر می چراند. تمایل به جفت گیری داشت. نفیل جد عمر چشمش به او افتاد و هوشش تحریک شد و بر او افتاد و او خطاب را آبستن شد. خطاب که به سن بلوغ رسید چشمش به مادرش صهّاک افتاد و از کفل مادرش خوشش آمد و روی او پرید و او حامله شد و حتمه را زائید و چون از خویشانش می ترسید، آن را بین چهارپایان مکه رها کرد و رفت. هشام بن مغیره بن ولید کودک را یافت و به منزلش برد و اسمش را حتمه گذاشت (این نامگذاری عرب است برای طفل بی پدری که به فرزند می گیرند). و چون خطاب چشمش به حتمه افتاد تحریک شد و او را از هشام خواستگاری کرد و با او ازدواج کرد و عمر از او به دنیا آمد. بنابر این خطاب هم پدر عمر است هم جدش و هم دائی او و ختمه هم مادرش و هم خواهرش و هم عمه او!!!

عقل فقهی!

بسیاری از علما این حدیث را نقل و تلقی به قبول کرده‌اند. این حدیث در حدیقه الشیعه منسوب به محقق اردبیلی نیز آمده است (در انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی تردیدهای جدی وجود دارد).

به هر حال ناقلان این حدیث لختی درنگ نکردند که آیا چنین چیزی عادتاً امکان‌پذیر است؟ آیا در بین عرب جاهلیت که انواع ازدواج و زنا رایج بود چنین پدیده‌ای ممکن بود؟ آیا احتمال ندارد شیعیان تندرو این حدیث را جعل کرده باشند؟ آیا حب دنیا و جاه‌طلبی نمی‌توانست علت جرائم عمر باشد و همه چیز را باید به نطفه و حرامزادگی برگرداند آن هم از نوع هفت جوش آن!!! آیا ممکن است بسیاری از این ماجرا مطلع باشند و پیامبر مطلع نباشد و یا مطلع باشد و عمر را تنگاتنگ خود جای دهد؟

از این مضحک‌تر روایتی است که خبر از زن شدن خلیفه ثانی و هفت مرتبه زاییدن او می‌دهد! ابوبکر نیز از گزند این دشمنی‌ها مصون نبوده است درباره‌اش نقل شده است که پشت سر پیامبر به نماز می‌ایستاد ولی بُتی در گردنش آویخته بود و به‌هنگام سجده برای آن بت سجده می‌کرد! عجیب اینکه پیامبر این صحنه را می‌دید و از طرفی آگاه از غیب بود ولی وظیفه‌نداشت او را ارشاد یا نهی کند!

از سوی دیگر برای جعل مناقب اهل بیت، به آسمان و ریسمان متوسل شدند و شتابزده هر دروغی را به پاک‌ترین انسانان نسبت دادند:

ابن مسعود وارد منزل حضرت فاطمه شد و پرسید علی کجاست؟ فاطمه گفت جبرائیل او را به آسمان برده است چون بین‌عده‌ای از ملائکه نزاع در گرفته بود و آنها درخواست کردند داوری از آدمیان بین آنها داوری کند. خدا به آنها وحی کرد که کسی را برای داوری برگزینید و آنها حضرت علی را برگزیدند و او اینک نزد آنهاست! (بنابر این معراج مختص پیامبر نیست!)

راوی به امام صادق می‌گوید شنیده‌ام که خدا با حضرت علی نجوا کرده است امام صادق فرمود آری خداوند در منطقه طائف با وساطت جبرائیل با حضرت علی گفتگو کرده است.

امام صادق فرمود رعد و برق آسمان کار حضرت علی (ع) است!

خورشید هفت مرتبه با حضرت علی سخن گفت. دفعه اول به او گفت برایم شفاعت کن تا خدا مرا عذاب نکند. دفعه دوم گفت دستور بده تا دشمنانت را بسوزانم چون من آنها را می‌شناسم. دفعه سوم موقعی بود که نماز عصر علی قضا شده بود. حضرت علی به او امر کرد برگردد. او برگشت و علی نمازش را در وقت ادا کرد. در مرتبه چهارم علی به او گفت ای خورشید آیا از من گناهی سراغ داری؟ خورشید در پاسخ گفت به عزت خدایم سوگند که اگر همه مثل تو بودند خدا جهنم را نمی‌آفرید! دفعه پنجم وقتی بود که عده‌ای در زمان خلافت ابوبکر با علی اختلاف داشتند خورشید

عقل فقهی!

به زبان آمد و همه قریش شنیدند که گفت حق با علی است و به دست علی است و از آن علی است! دفعه ششم وقتی بود که علی خورشید را صدا زد و خورشید برای او یک سطل آب حیات آورد و علی با آن وضو گرفت! علی از او پرسید تو کیستی؟ گفت من خورشید فروزانم! مرتبه آخر هم هنگام رحلت علی بود که خورشید آمد و با او تجدید عهد کرد.

وقتی علی در مسجد کوفه مردم را برای جنگ با معاویه تجهیز می کرد دو نفر برای نزاع شخصی نزد وی آمدند. صدای یکی از آنها بالا گرفت. حضرت علی با لفظی که برای راندن سگ به کار می برند به او گفت چخ! ناگاه سر آن مرد به سر سگ تبدیل شد. آن مرد گریه و زاری کرد و اظهار پشیمانی کرد. اطرافیان از علی خواستند که او را ببخشد و دوباره به صورت اولش دریاورد. علی چیزی زیر لب گفت و سر آن مرد به حالت اول در آمد! مردم با دیدن این معجزه گفتند یا علی تو که چنین قدرتی داری پس چرا برای جنگ با معاویه این همه خود را زحمت می دهی؟ علی در پاسخ گفت به خدا می توانم با همین پای کوتاهم از کوفه به سینه معاویه لگد بزنم. اگر بخواهم می توانم در یک چشم به هم زدن معاویه را از شام به اینجا بیاورم ولی ما بندگان مطیع خداییم و جز آنچه او بخواهد نمی خواهیم.

در اینباره آیه الله موسوی غروی می نویسد:

«بر کسی مخفی نیست که مفسرین غالباً افرادی ساده و عاشق تکثیر حدیث و درج آنها در کتبشان بوده اند تا حجم آنها افزون گردد و به عجائبی که فوق ادراک عقول و خارج از نظام عالم است، مباحثات نمایند! به همین جهت اکاذیب و اساطیر را پذیرفتند! هر چه کذب و غلو و خروج از نظام، در خبر و حکایت، بیشتر و بزرگتر بود، از نظر آنها حفظ و ضبطش در کتب مهمتر می نمود و گمانشان چنین بود که ثبت این اکاذیب در کتب دینی به سبب شگفتی و غرابتشان، خدمتی به دین و تشدید بنیان و تحکیم ارکان دین است! نظیر اغراقاتی که شیوه کثیری از شعراء بوده، چنان که نظامی به فرزندش سفارش می کند که:

در شعر مپیچ و در فن او کز اکذب اوست احسن او

مفسرین به درج اساطیر در صحائف پرداختند، گویا چیزی چنان شگفت انگیز آورده اند که دست اولوالالباب به آن نمی رسد تا معجزات انبیاء و کرامات اولیاء در انظار مردم زیاد نگردد.

مفسرین از این نکته غفلت کردند که درجات عالی و مقامات راقیه انبیاء و اولیاء نزد خلق و خالق نتیجه اخلاق فاضله و اعمال صالحه و احسان و خدمتشان به مردم و مبارزه با هوای نفس و ترک پلیدیها و سیئات و توجهشان به حق متعال بوده است. اینان لحظه ای از ذکر خدا غفلت نکرده و از بر و تقوی خسته و دلتنگ نمی شوند و نه در برابر خدا استکبار می کنند که مرتکب معصیت شوند و

عقل فقهی!

نه بر بندگان خدا تا ایشان را به بندگی بگیرند و در اصول به اهداف دنیوی و کسب جاه و مال از آنان بهره‌کشی کنند.

پس اعتلاء شأن و رفعت مقامشان به سبب خوارق عادات نمی‌باشد. اقدام انبیاء و اولیاء در انجام امور سودبخش برای مردم، بی هیچ زیاده و نقصان، منطبق با امر خدای متعال می‌باشد.

معجز دال بر نبوت پیامبران، ارشاد خلق است به طور شایسته و سزاوار و نشر علم و فضیلت و بسط عدل و احسان. پس نیازی به جعل اساطیر و ترهات و اکاذیب ندارند. زیرا این روش حقایق را منهدم می‌سازد و مردم را به سوی موهومات سوق می‌دهد. از رجوع به عقل و حس و نظام منصرف می‌نماید. نتیجه آن که توده مردم سفیه و احمق شده دست از تفکر و تدبیر می‌شویند و به رکن وثیق کتاب الهی و لب فطری و حس شهودی اتکاء نمی‌کنند. حال بنگر که این مسلک و خیم چه ثمراتی رابار آورده و چه چیزی را عاید ساخته است. سوگند که هر آینه اینان راه خطا را پیمودند و به گمراهی رفتند! خداوند ما را از این پرتگاه‌ها نجات دهد و سالک راه رشد و سداد گرداند!

چون در اعتقاد و حساب مفسرین چنان بوده که این مجعولات بناء دین را استوار و ایمان مردم را نیرومند می‌سازد به سندهای روایات اعتنایی نکرده و در عبارات و مضامینشان تحقیق ننموده‌اند تا بر ایشان روشن شود که این‌ها مباین نظام اسباب و مخالف حس و عقل است. بلکه ناقلینش آحادند و از کذب و متهمین به الحاد یا جعل و تزویر یا غلو و بدعت می‌باشند.

بنابراین از اعظم وظایف صاحبان علم این است که جداً دامن همت به کمر زنند و کتابهای تفسیر و حدیث و فقه را از آلودگی این ترهات بیالایند و سعی بلیغ نمایند تا به مسلمین و غیر ایشان اعلام دارند که این اراجیف به دست دشمنان دین در اخبار دسیسه شده و در نتیجه آنان نیز از حقیقت امر مطلع گشته از نقل چنین جعلیاتی در این کتاب و آن کتاب و ذکرش بر فراز منابر خودداری کنند.

تا زمانی که این مجعولات در کتب مسلمین باقی است، معامله با آن می‌شود و امیدی به رواج دین و معرفت روح و اهدافش نمی‌رود. چراغهای پیوسته خاموش و احکامش تعطیل و تحریف شده و مسلمانان همچنان در گمراهی بسر می‌برند. به راه حق‌هدایت نمی‌شوند و بین صدق و کذب و هادی و مضل و مصلح و مفسد، و مغاز و مغازه تمیز نمی‌دهند.

به همین جهت همیشه در امور دنیا و آخرت نادان و فقیر و منحط و اسیرند. شر و بدی از هر سو به آن‌ها می‌رسد. نمی‌توانند از جان و اهل و آبرو و اموالشان دفاع کنند. از نعمت‌های الهی محرومند. خصوصاً از نعمت آزادی و علم. هر چیزی را که برای جلب منفعتی یا دفع مضرتی دست به سویس دراز کردند، یا چشم به آن دوختند، بعد از مدتی معلوم شد مانند کسی بوده‌اند که دو کفش را به سوی آب می‌برد تا آن را به دهانش رساند ولی نمی‌تواند.

عقل فقهی!

آن چه را پنداشتند که تشنه را سیراب و بیمار را بهبود می‌بخشد، آتشی سوزان و مرضی مهلک می‌گردد. مانند سرابی در بیابانی خشک که تشنه به گمانش آب می‌آید تا این که بدان رسد، چیزی نمی‌یابد. همه این‌ها از آثار جهل امت، و پیروی ایشان از شیاطین مکار، و قبول خرافات و اوهامی است که هیچ خردمندی نمی‌پذیرد. این مزخرفات چنان اثر بزرگی در تضلیل خلق و سلب عقول ایشان دارد که آنان را «کالانعام بل هم اضل» می‌گرداند.

در سوره بقره می‌خوانیم که خداوند به پشه و مافوق آن مثال می‌زند تا مطلب را تفهیم نماید. در حدیث آمده است که منظور از پشه حضرت علی (ع) و منظور از «مافوق آن»، رسول اکرم است! این حدیث غیر از اهانت به پیامبر و حضرت علی (ع)، پیامبر را از حضرت علی پائین‌تر قرار داده است چون مافوق پشه یعنی کوچکتر از پشه.

نیز در قرآن آمده است که روز قیامت خداوند «دابه‌ای» یعنی جنبنده‌ای را برمی‌انگیزد و آن دابه شهادت می‌دهد که مردم به آیات الهی یقین نداشتند. در حدیث آمده است که منظور از آن «دابه» حضرت علی است.

در حدیث آمده است که مراد از «اسرائیل» در آیات سوره بقره پیامبر و منظور از «بنی اسرائیل»، اهلیت پیامبرند. جاعل این حدیث توجه نداشته که در این آیات خداوند شدیداً بنی‌اسرائیل را نکوهش می‌کند.

آیا ممکن است خداوند با بندگانش اینگونه سخن بگوید؟ آیا ممکن است خداوند واژگانی به کار برد که معانی مشخصی دارند ولی معانی دیگری را قصد کند؟

شخصی به امام صادق گفت شنیده‌ایم شما گفته‌اید واژه‌های «شراب» و «قمار» و «انصاب» و «ازلام» کنایه از اشخاصی است. امام فرمود «خدا با بندگانش به شیوه‌ای که آنها نفهمند سخن نمی‌گوید!» از این حدیث می‌فهمیم تمام تأویلات بی‌جا و نامناسبی که با قواعد عقلانی تفهیم و تفهیم سازگار نیست باطل است و احیاناً ساخته و پرداخته شیعیان تندرو و دشمنان اهلیت است.

به روایاتی از کتب مرحوم صدوق توجه فرمایید:

* ماه رمضان هرگز از سی روز کمتر نخواهد شد

* با گُردها معامله نکنید زیرا آنها طائفه‌ای از جن هستند! در حالی که قرآن می‌فرماید تنوع نژادها و قومیت‌ها یکی از آیات الهی است.

* نخستین کسی که خطبه نماز جمعه را قبل از نماز خواند عثمان بود! (همه شارحان این حدیث گفته‌اند این روایت اشتباه است).

* زلزله زمین در اثر حرکات نهنگی است که کره زمین بر پشت او قرار دارد!

عقل فقهی!

* مردی از حضرت علی پرسید چرا قد تو کوتاه و شکم تو بزرگ و جلوی سرت طاس است؟ حضرت علی در جواب گفت: خدا مرا دراز نیافرید کوتاه نیز نیافرید تا دراز قامت را از طول و کوتاه قامت را از عرض، به دو نیم کنم! بزرگی شکم نیز به علت پر بودن آن از علم است. طاسی جلو سرم نیز به علت کلاه خود است که زیاد بر سر می گذارم.

دروغگوئی که این حدیث را جعل کرده است می خواسته هم حضرت علی را زشت و بد قواره معرفی کند و هم بگوید رمزی شرف اسلام جنگ مداوم بوده است. چطور ممکن است در اثر علم زیاد شکم انسان بزرگ شود؟

* بادها همه در زیر رکن شامی کعبه محبوسند. همه بادهای جنوبی و شمالی و نیز باد صبا و باد دبور از زیر کعبه می وزد. نشانه آن هم این است که این رکن در تابستان و زمستان حرکت می کند! * هر کس جمعه ای بر او بگذرد و در آن مدت، سوره قل هو الله احد بخواند و سپس بمیرد بر دین ابولهب مرده است!

* پیامبر فرمود ای علی! خدا تو و خاندان تو و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان دوستان شیعیان تو را آمرزید.

قرآن صریحاً می گوید جز عمل، هیچ چیزی باعث رستگاری نخواهد شد (یا اهل الکتاب لستم علی شیئی حتی تقیموا التوراه و الانجیل) و این حدیث می گوید اگر دوست یکی از دوستان شیعیان علی باشید خیالتان راحت باشد که رستگارید!

* شیعیان چون در حفظ و ولایت خدا هستند گناهانشان ثبت نمی شود!

اگر منظور این است که گناه نمی کنند چنین چیزی بر خلاف مشاهدات ماست و اگر منظور این است که گناه می کنند ولی ثبت نمی شود چنین چیزی مغایر با آیات قرآن است که می فرماید و کل صغیر و کبیر مستطر یا و نکتب ما قدموا و آثارهم.

بادها در اثر اختلاف درجه حرارت توده های هوا به وجود می آیند. جاعل حدیث گمان کرده خدا انبانی از باد زیر کعبه درست کرده و هر از چندی سر انبان را می گشاید! حدیث ذیل را نیز از امالی صدوق نقل می کنیم تا به ساده لوحی محدثان بیشتر پی ببریم. صدوق در امالی از محمد بن سنان از لیث بن سعد روایت می کند که گفت:

در حضور معاویه، به کعب الاحبار گفتم: میلاد رسول خدا (ص) را در کتاب های خود چگونه می یابید و آیا برای عترت او فضیلتی در آنها هست؟!

کعب الاحبار نظری به معاویه افکند تا ببیند میل او چیست! ولی خدا بر زبان معاویه این سخن را جاری ساخت که به کعب الاحبار بگوید: ای ابا اسحق! خدایت رحمت کناد، هر چه از این باب نزد تو موجود است بیاور!

عقل فقهی!

کعب گفت: هفتاد و دو کتاب را که تماماً از آسمان نازل شده، خوانده‌ام و صحف دانیال را تماماً خوانده‌ام و در تمام آن‌ها میلاد پیامبر اسلام و عترت او را یافته‌ام! همانا نام او معروف است. و هیچ پیامبری هرگز متولد نشده که ملائکه بر او نازل شوند جز عیسی و احمد صلوات الله علیهما و پرده‌های بهشت در جلو هیچ زنی کشیده نشده غیر از مریم و آمنه مادران عیسی و محمد و از نشانه‌های حمل آمنه این بود که شبی که به او باردار شد منادی در آسمانهای هفتگانه ندا در داد که: مژده باد شما را که امشب به احمد آبستن گردید. و در تمام زمین‌ها و حتی دریاها نیز به همین منوال منادی ندا داد و آن روز در روی زمین جنبنده‌ای که حرکت کند نماند و پرنده‌ای به پرواز نیامد جز آن که به مولد وی آگاه گشت.

و در شب ولادتش هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ در بهشت ساخته شد و هفتاد هزار قصر مروارید تر بنا گردید. پس گفته شد: این‌ها همه قصرهای میلاد اوست. بهشت آرایش و تزئین گشت و به آن گفته شد: به اهتزاز درآ و آراسته شو! زیرا پیامبر دوستان تو متولد گردید. پس بهشت خندید و تا روز قیامت هم خندان است.

کعب الاحبار می‌گوید: و از آن کتابها به من چنین رسیده است که یک ماهی از ماهیان دریا که اسمش طموسا است و سیدماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت او هفتصد هزار گاو راه می‌روند که هر یک از آن گاوها از همه دنیا بزرگتر است و هر گاو هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارد و خود از آن شاخ‌ها خبر ندارد. این ماهی با این بزرگی از شدت شادی به ولادت وی به خود می‌لرزد و مضطرب می‌شود و اگر خدا او را نگاه نمی‌داشت از اضطرابش دنیا را زیر و زبر می‌کرد. و به من رسیده است که در آن روز هیچ کوهی باقی نمی‌ماند مگر آن که به کوه مجاور بشارت داد و گفت: لا اله الا الله. و تمام کوههای عالم به سبب بزرگواری محمد در برابر کوه ابی قیس خاضع شدند و تمام درختان به سبب شادی به ولادت او با تمام شاخه‌ها و میوه هایشان تا چهل روز تقدیس کردند.

و هفتاد ستون از انواع نورها میان آسمان و زمین زده شد که هیچ یک به دیگری شبیه نبود و به آدم مژده ولادت او داده شد. پس هفتاد نوع حسن و زیبایی بر حسن او افزوده گشت و تلخی مرگ که به وی رسیده بود از او زایل شد.

کعب الاحبار در ادامه می‌گوید:

و همانا به من رسیده که کوثر در بهشت مضطرب شد و به اهتزاز در آمد. پس هفتاد هزار قصر از قصور دُرّ و یاقوت، نثارم‌ولد محمد نمود. و ابلیس مهار گشت و تا چهل روز غلّ برگردن او نهاده شد و تا چهل روز تختش غرق شد و تمام بتها به روافتادند و شیون زدند و ولوله کردند و مردم

عقل فقهی!

صدایی از کعبه شنیدند که می‌گفت: از آل قریش! بشیر آمد نذیر آمد. با اوست عزت ابد و سود بزرگ و اوست خاتم انبیاء.

و باز کعب می‌گوید:

و در کتب می‌یابم که عترت او بعد از او بهترین مردمند و تا وقتی که از عترتش مخلوقی در دنیا وجود داشته باشد، مردم پیوسته از عذاب در امانند.

معاویه گفت:

ای ابا اسحق، عترت او کیانند؟

کعب گفت: فرزندان فاطمه.

معاویه رو درهم کشیده لبهایش را گزید و سرگرم بازی کردن با ریش خود شد.

آنگاه کعب گفت: ما صفت دو جوجه شهید را هم در کتابهایمان می‌یابیم و آن‌ها دو جوجه فاطمه‌اند که بدترین مردم ایشان را می‌کشند.

معاویه گفت: چه کسی آن‌ها را می‌کشد؟

کعب گفت: مردی از قریش.

معاویه به پاخاسته گفت: اگر بخواهید برخیزید! ما برخاستیم.

واعجب! و اسفا! که در دائرةالمعارف شیعه، یعنی بحارالانوار، از این زخارف بسیار است و کسی هم جرأت اعتراض ندارد. آنان که این ترهات را می‌نگارند، به اخبار آحادی تمسک می‌کنند که در ثواب‌های نامحدود اعمال مستحبه یا غیر آن‌ها وارد شده و از حیث فساد متن و سند و فقدان شاهد از کتاب و سنت و عقل، در آن‌ها دقت نکرده‌اند! و مطالبی را همچون وحی منزل پذیرفته در کتب خود ثبت نموده‌اند کتبی که مندرجاتش اقوی دلیل بر مجعولیت آن‌ها می‌باشد. همین‌هاست که بنیان اسلام را ویران کرده و مردم را به آب و آتش رانده و اهل خسران دنیا و آخرت ساخته است.

مع‌ذلک مؤلفین آن کتب و پیروانشان مروج همین موهومات و ناشر همین ترهاتند و پایه‌های دین را روی آن‌ها استوار و کتاب و سنت سنیه و عقل را به یک سو افکنده‌اند

در حکایتی که آوردیم دقت کن و ببین که چگونه اسلام و اخبار و بهشت و ملائکه و آدمیان و حتی ماهیان دریا را به استهزاء گرفته و در واقع دین را مسخره کرده و به دست مسلمین آن‌ها را کوبیده‌اند و زیانبارتر آن که این گونه خرافات و مزخرفات را در کتب شیعه بیشتر جای داده‌اند تا اصل اسلام را مخدوش سازند! برای نمونه همین یک حکایت کافی است که خواننده‌انگشت حیرت از غفلت اصحاب حدیث و روایت به دندان گزد و توجه کند که همین یک برای هدم ارکان دین کافی است. زیرا به دست دوست می‌توان مسلمین و سایر خلق را از اسلام منحرف ساخت تا به دست دشمن.

عقل فقهی!

حدیث ذیل هم در تهذیب و هم در استبصار نقل شده است و صاحب وسائل آن را نقل کرده است:

* اگر کسی با قیچی یا ناخنگیر آهنی مو یا ناخن خود را بچیند باید قبل از نماز محل آن را آب بکشد زیرا آهن نجس است و اگر نماز خوانده است باید نمازش را دوباره بخواند زیرا آهن لباس دوزخیان است و طلا لباس بهشتیان!

هیچکس معتقد به نجاست آهن نیست. این حدیث در تعارض با آیه و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیأخذوا اسلحتهم... است که توصیه می‌کند در میدان جنگ می‌توانید با سلاح نماز بخوانید.

خواننده محترم ممکن است بگوید هیچ فقهی بجز بعضی از اخباریان، همه روایات کتب اربعه را صحیح نمی‌داند و چه بسا اکثر این روایات را به دلیل اشکال سندی مردود بدانند. در پاسخ می‌گوییم اولاً ناقلان این اخبار یعنی مرحوم کلینی، صدوق، مجلسی و شیخ حر عاملی مجموعه‌های حدیثی خود را قبول دارند و در مقدمه کتابهایشان به این مطلب تصریح کرده‌اند. ثانیاً عموم فقهای ما به خود اجازه نمی‌دهند در برابر نص، اجتهاد کنند و فقط به نقد سندی اکتفا می‌کنند و اگر سند روایت را قبول کنند چون و چرا در مفاد حدیث را اجتهاد در برابر نص می‌دانند و معتقدند بندگی مقتضی تعبد به نص کلام معصوم است، لذا اگر فقیه دیگری از بین مجامع روایی، مجموعه‌ای را با ضوابط رجالی خودش گزینش کند باز می‌توان در آن مجموعه، تعداد زیادی روایات خلاف عقل و فطرت یافت اگر چه دقیقاً این روایات نباشد. به سخن دیگر مشکل، مشکل سندی نیست. مشکل کلامی است! فقهای بزرگی مثل کلینی، صدوق، شیخ طوسی، مجلسی و شیخ حر عاملی غیر از بررسی سند ضابطه دیگری را برای تشخیص حدیث صحیح از سقیم معتبر نمی‌دانستند یعنی به خود اجازه نمی‌دادند در برابر حدیث موثق چون و چرا کنند. بدون شک، هر عالم دیگری نیز که همین مبنا را داشته باشد سر از همین وادی در خواهد آورد.

(۳۱) علت اصلی انتشار روایات نامعقول و خرافی

چرا مرحوم مجلسی و بسیاری از محدثان شیعه علی رغم صدها آیه که سرنوشت انسان را در گرو عملش می‌داند و آیاتی نظیر «و لا تزر وازرة وزر اخرى» چند حدیث مشکوک را بر آیات قرآن ترجیح می‌دهند؟ و در جایی دیگر به دلیل روایاتی که شیعه را در هر حال رستگار می‌شمارد، تمام آیات قرآن را تخصیص می‌زنند و می‌گویند هیچکدام از آیات عذاب مربوط به شیعیان نیست شیعه اهل بهشت است اگر چه فاسق و فاجر باشد! چرا مرحوم کلینی که در آغاز کتابش همه مطالب آن را تأیید می‌کند و حجت بین خود و خدا می‌داند در نقل حدیث «سلسله الحمار» و حدیثی که می‌گوید دو سوم قرآن گم شده است تردیدی به خود راه نمی‌دهد؟

پاسخ این سؤال نیازمند تحقیقی ژرف در نگرش کلامی شیعه است. بر اساس دیدگاهی که بعد از عصر ائمه رواج یافت محوری‌ترین آموزه شیعه بلکه تمام هویت شیعه، اصل امامت است. امام در این جهانبینی مقامی فوق نبوت است. امام لنگرزمین و آسمان است. اگر امام نباشد زمین اهلش را در خود فرو می‌برد. امام تجلی خدا در زمین است. زمین هرگز از وجود امام خالی نبوده و نخواهد بود به طوری که اگر دو نفر وجود داشته باشند یکی از آنها امام است. به خاطر امام است که زمین، ساکنانش را نمی‌لرزاند. بدون ولایت امام و برائت از اعدای امام هیچ عبادتی پذیرفته نیست. اگر کسی تمام عمر دنیا در کنار کعبه عبادت کند و عاقبت در راه خدا ذبح شود ولی امام را نشناسد در جهنم جاودان خواهد بود. امام کسی است که پیامبر فرمود اگر گوشه‌ای از مقام او را بیان کنم بیم دارم مثل مسیحیان او را پرستش کنید. امام ریسمانی است که مردم با آن به معرفت خدا نائل می‌شوند. هزاران سال قبل از آنکه عالم هستی آفریده شود امام‌ها وجود داشتند و در ساق عرش الهی خدا را تسبیح می‌کردند و فرشتگان از آنها تسبیح را آموختند. وجود امام ازلی است و تفاوت او با خدا فقط در این است که هر چه او دارد از ناحیه خداست و الا او هیچ فرقی با خدا ندارد. به خاطر امام است که باران می‌بارد و گیاهان می‌رویند و...

در کتاب کافی آمده است: امام پس از گذشت چهل روز در حالی که هنوز جنین است می‌شنود. او بر روی دو کف دست به دنیا می‌آید و صدای خود را به تکبیر و تهلیل بلند می‌کند. همانگونه که از جلو می‌بیند از پشت سر نیز می‌بیند. جنب نمی‌شود. خمیازه نمی‌کشد. مدفوعش بوی مشک می‌دهد و زمین آن را می‌بلعد. زره رسول الله به اندازه تن اوست ولی هر کس دیگر آن را بپوشد یا کوتاه است یا بلند.

عقل فقهی!

مجاللی برای بحث از حق و باطل این احادیث نیست صرفاً می‌خواهیم این نکته را توضیح دهیم که اگر مکتبی نسبت به امام‌چنین تصویری داشته باشد بدیهی است به خود اجازه عرض اندام در برابر سخنان امام ندهد. اگر امام خدایی در لباس انسان باشد و من هستی خود بلکه چرخش گیتی را به اراده او بدانم دیگر معنا ندارد در برابر امام احساس وجود کنم. عقل و اندیشه وهستی من از امام است چگونه می‌توانم در برابرش چون و چرا کنم! اگر امام به من روزی می‌رساند و به خاطر او زمین و آسمان ساکنانشان را نمی‌لرزانند، بیمنه ثبتت الارض و السماء دیگر هر چه بگوید عین حقیقت است و من اگر تردید دارم باید خود را اصلاح کنم نه سخن امام را. اخبار و احادیث نیز همان کلام امام است و ما باید در برابر آنها تسلیم محض باشیم و چون و چرانکنیم. آنچه از ما می‌خواهند تعبد و بندگی است. اگر بر خلاف فهم ماست کژی در فهم ماست نه در سخن امام و ما باید خود را با حدیث وفق دهیم نه حدیث را با خود.

عموم علما و فقهای شیعه نسبت به امام چنین دیدگاهی دارند. بلکه نسبت به حضرت زهرا که امام نبوده نیز اینگونه می‌اندیشند. امام خمینی درباره حضرت زهرا(ع) می‌گوید:

او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است؛ بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک‌زن ظاهر شده است.

این سخن با دیدگاه مسیحیان درباره عیسی چه فرقی دارد؟ وقتی علما درباره حضرت فاطمه و امام اینگونه بیندیشند جادارد مداحان و وعاظ آنها را خدا بلکه بالاتر از خدا بنشانند!

کسانی که در چنین فضای فکری قرار دارند به هیچوجه به خود اجازه نمی‌دهند در کلام امام تردید کنند. نهایت تلاش آنها محدود به این است که آیا شخص ثقه‌ای این حدیث را نقل کرده است یا نه. وقتی معلوم شد که ناقل حدیث، ثقه است دیگر جای تردید نیست. باید آن را پذیرفت و به آن عمل کرد اگرچه بر خلاف عقل و فهم ما باشد! فهم ما کجا و فهم امام کجا! اصلاً باهم قابل مقایسه نیست. باید به آن عمل کرد اگر چه بر خلاف قرآن باشد زیرا تفسیر حقیقی قرآن را فقط امام می‌داند و ما باید به کمک احادیث امامان، قرآن را بفهمیم چرا که در کتابهای اصولی هم گفته‌اند قرآن دلالت روشنی ندارد بلکه ظنی الدلاله است وانگهی کلینی در کافی حدیثی نقل کرده است که بر اساس آن دو سوم قرآن حذف شده است پس چه اعتمادی بر کتابی که دوثلث آن گم شده است!!!

این دیدگاه کلامی در همه حوزه‌های معرفتی و از جمله فقه تأثیر می‌گذارد و محصول آن فقهی است فاقد عقلانیت و غیرقابل اجرا. دکتر سید حسین مدرسی محقق معاصر می‌نویسد:

"البته چنین دیدگاهی که امروز بر تمام حوزه‌های فقهی شیعه حاکم است فقط یکی از گرایش‌های رایج در عصر ائمه بود و از سوی امامان مورد ردّ و نقد قرار داشت. گروهی دیگر برای امامان تنها

عقل فقهی!

نوعی مرجعیت علمی قائل بودند و آنان را دانشمندانی پاک و پرهیزگار می‌دانستند و منکر وجود صفاتی فوق بشری از قبیل عصمت در آنان بودند. نظری که برخی از متکلمان شیعی دوره‌های بعد نیز از آن پشتیبانی کرده‌اند از جمله ابو جعفر محمد بن قبه رازی از دانشمندان و متکلمان مورد احترام شیعی در قرن چهارم که رئیس و بزرگ شیعه در زمان خود بود و آراء و انظار او مورد توجه و استناد دانشمندان شیعی پس از او بوده‌است. وی امامان را تنها دانشمندان و بندگانی صالح و عالم به قرآن و سنت می‌دانست و منکر دانائی آنان به غیب بود. شگفتا که با این وجود مشی عقیدتی او مورد تحسین جامعه علمی شیعه در آن ادوار قرار داشت. برخی از محدثان قم نیز مشابه چنین نظری را در مورد امامان داشته‌اند و گویا نوبختیان نیز چنین می‌اندیشیده‌اند.

گروهی از اصحاب امامان حتی معتقد بودند که آنان در مسائل فقهی مانند سایر فقهای آن اعصار به اجتهاد آزادشخصی (رای) یا قیاس عمل می‌کنند و این نظر نیز مورد پشتیبانی و قبول گروهی از محدثان قم بود. از ابو محمد لیث بن‌البختری المرادی معروف به ابویصیر که از دانشمندترین اصحاب امام صادق بوده و روایات بسیار در ستایش او از امامان رسیده و یکی از رؤساء و سرآمدان چهارگانه مذهب شیعه شمرده شده است نظر غریب و سخن نادرستی در مورد علم امام در چندروایت نقل شده است که موجب شگفتی است.

به نظر می‌رسد اینگونه طرز تفکرها در مورد امامان موجب وید که بسیاری از صحابه امامان گاه در مسائل علمی با آنان اختلاف نظر داشتند و بر سر مسائل مورد اختلاف به مناظره و بحث می‌پرداختند و حتی گاه در مسائل فقهی از آنان درخواست‌سند و مأخذ می‌نمودند. در مسائلی که اصحاب خود با یکدیگر اختلاف نظر داشتند گاهی اوقات کار به مناظره می‌کشید و به ترک دوستی و قطع رابطه میان آنان برای همیشه می‌انجامید. در حالی که بر اساس طرز تفکر سنتی شیعه، به حسب قاعده باید در چنین مواردی مورد اختلاف را بر امامان عرضه می‌نمودند و از آنان می‌خواستند که واقع امر را بیان کنند چنان که شیعیان معتقد، معمولاً چنین مشکلاتی را با آنان در میان گذارده و کسب تکلیف می‌کردند...

در دوره حضور امامان دو گونه فقه در جامعه شیعی وجود داشت گرایش استدلالی و اجتهادی و تعقلی در چارچوب نصوص قرآن و سنت قطعی پیامبر و گرایش اهل حدیث که اضافه بر ضبط و حفظ و نقل حدیث کار دیگری انجام نمی‌داد و بااجتهاد به معنای کوشش فکری بر اساس استنباط تعقلی میانه‌ای نداشت. نوشته‌جات فقهی این گرایش مجموعه‌ای از متون روایات بود که ترتیب موضوعی داشت و گاه اسانید روایات نیز در آنها حذف شده بود. آنان از نوشتن مطالب فقهی با عباراتی جز نص روایات هراس و وحشت داشتند. محدثانی چون محمد بن یقوب کلینی (م ۳۲۹)،

عقل فقهی!

محمد بن حسن بن احمد بن ولید (م ۳۴۳) و محمد بن علی بن بابویه قمی (م ۳۸۱) از این گروه بودند.

این مکتب که نخست در دوره حضور یکی از دو گرایش رایج در جامعه شیعه بود در روزگار غیبت صغری اندک اندک بر مراکز علمی و محیط فکری شیعه چیره گردید و گرایش عقلی را که بر اجتهاد و استدلال متکی بود بالکل مغلوب ساخت. مرکز علمی قم که در آن هنگام بزرگترین و مهمترین مجمع مذهبی شیعه بود به طور کامل در اختیار این مکتب قرار داشت و فقهای قمین همگی از محدثان و مخالف با هرگونه استدلال و اجتهاد و تفکر عقلانی بودند. اکثریت قاطع فقهای شیعه در این دوره تا اواخر قرن چهارم جزء پیروان این مکتب بودند. این مکتب در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم با کوشش و تلاش شیخ مفید و شاگردانش سید مرتضی درهم کوبیده شد و تا مدتها هیچگونه تأثیری در محیط علمی شیعه نداشت. شیخ مفید برای گشودن راه استدلال و تعقل در کلام و فقه شیعی چاره‌ای جز انتقاد سخت و خشن از روش قشری و متحجر اهل حدیث در برابر خودندید و از این رو کوشید تا با ضربات کوبنده‌ای تسلط و حاکمیت قشریگری را بر محیط علمی و جامعه مذهبی شیعه درهم بشکند. گویا یک عامل اساسی در موفقیت او آن بود که محدثان قم که سردمدار و پرچمدار مکتب اهل حدیث بودند نسبت دادن هرگونه امر غیر طبیعی و فوق العاده را به امامان غلو و انحراف مذهبی تلقی می‌کردند تا آنجا که معتقد بودند اگر کسی پیامبر را مصون از فراموشی یا اشتباه بداند غالی و منحرف است. مسأله‌ای که با نام سهو النبی در اصطلاح کلامی شیعه شناخته می‌شود و بیشتر محدثان و اخباریان متأخر شیعی و برخی از مجتهدان نیز در این مسأله همانند محدثان صدر اول می‌اندیشیدند.

روشن است که اینگونه نظرات برای شیعیان عادی که معمولاً مقام الهی پیشوایان خود را بسی فراتر و والاتر از این حد می‌شناختند چندان خوشایند نبود و مفید برای درهم شکستن قدرت مخالفان از این فرصت به نحو احسن استفاده کرد. او با آنکه نزد صدوق درس خوانده بود و شاگرد وی شمرده می‌شد در چندین اثر خود او را که سرآمد قمین و رئیس محدثان بود به شدت مورد حمله قرار داد. در رساله «تصحیح الاعتقاد» که شرح رساله «اعتقادات» صدوق است، و در «مسائل سرویه»، در رساله «جواب اهل الحائر» و رسائل دیگر عقائد و آراء او را مورد انتقاد شدید قرار داد. به خصوص در رساله اخیر با عباراتی چنان تند به او تاخت که برخی دانشمندان در صحت نسبت آن به مفید تردید کرده‌اند و برخی آن را به سید مرتضی نسبت داده‌اند یا از شخصی ثالث دانسته‌اند گر چه روشن است که این رساله از مفید است و بسیاری از مطالب آن عیناً همان است که در آثار دیگر او به خصوص «تصحیح الاعتقاد» نیز دیده می‌شود.